



سیری در معارف اسلام

اهمیت و جایگاه کسب علم در دنیا

متن سخنرانی های

استاد حسین انصاریان

کاشان - هیئت حضرت علی اصغر علیه السلام - جمادی الاوّل - ۱۳۹۳ هـ ش



www.erfan.ir

اهمیت و جایگاه کسب علم در دنیا

(سیری در معارف اسلامی)

- ❑ مؤلف: استاد حسین انصاریان
- ❑ پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان
- ❑ ویرایش: سعید صیامی
- ❑ صفحه‌آرا: ف. جانباز و ابوالفضل کریمی
- ❑ ناظر فنی: سید محمدجواد آصف آگاه
- ❑ لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهیدفاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷

تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همراه: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

فهرست مطالب

- جلسه اول: دنیا و چهار نوع تجارت در آن (توضیح نوع اول)..... ۱۱
- اهمیت بحث درباره دنیا..... ۱۳
- معنای لغوی و «اصطلاحی» و وجه تسمیه دنیا..... ۱۳
- نگاه مثبت دین به دنیا..... ۱۴
- قیح ترک دنیا به بهانه آخرت..... ۱۴
- لزوم توجه به دنیا برای آخرت سازی..... ۱۴
- دنیا در بیان قرآن؛ تجارت خانه انسان..... ۱۵
- محبوبیت تاجر نزد خداوند..... ۱۵
- چهار نوع تجارت در دنیا..... ۱۶
- کسب اول؛ کسب معرفت..... ۱۶
- نتیجه کسب معرفت الله؛ رسیدن به حب خداوند..... ۱۷
- نشانه محبت الله؛ اقتدا به پیغمبر..... ۱۸
- انحراف سقیفه ای ها..... ۱۸
- لزوم تبعیت از امیرالمؤمنین پس از پیغمبر..... ۱۹
- ضرر جهل؛ پرداختن به دنیای فانی..... ۲۰
- عاقبت جهل؛ دوزخ..... ۲۱
- ابلیس؛ نمونه جاهلان به حق پروردگار..... ۲۲
- جلسه دوم: توضیح نظام مند بودن عالم دنیا و ارزشمندی کسب اول (کسب علم)
در آن..... ۲۵
- هدمندی خلقت تک تک موجودات زنده..... ۲۷
- نمونه استفاده از موجودات برای اداره امور طبیعی و نجات انسان..... ۲۸



اهمیت و جایگاه کسب علم در دنیا

- حکایت سعدی در ارتباط با اداره امور طبیعی و روزی‌رسانی خداوند از طریق دیگر موجودات زنده. ۳۰
- توضیح درباره نهج البلاغه..... ۳۳
- اهمیت کسب معرفت در نهج البلاغه..... ۳۳
- ارزش و اهمیت کتاب اصول کافی..... ۳۶
- نقد عبادت جاهلانه و بدون کسب معرفت..... ۳۶
- عبادت اهل بیت؛ نمونه عبادت با معرفت..... ۳۷
- روضه وداع فرزندان ضرت زهراء (علیها السلام) با بدن بی‌جان او..... ۳۸
- جلسه سوم: اهمیت کسب معرفت و راه‌های کسب معرفت..... ۳۹**
- و‌جوب کسب معرفت..... ۴۱
- راه‌های کسب معرفت..... ۴۱
- الف) کسب معرفت به صورت مستقیم..... ۴۲
- اهتمام شیعیان به امر نوشتن در علم آموزی..... ۴۲
- معرفی برخی از آثار مکتوب معتبر شیعی..... ۴۲
- شناخت کاسبان مستقیم معرفت..... ۴۳
- ب) کسب معرفت به صورت غیر مستقیم..... ۴۴
- لزوم دعوت از گوینده دانا و توانا در مجالس دینی..... ۴۴
- لزوم تفقه در دین توسط گوینده‌ها..... ۴۵
- وظایف مردم نسبت به گوینده‌ها و مجالس دینی..... ۴۵
- لزوم توجه به کسب معرفت افراد خانواده..... ۴۶
- استفاده از بیان و زبان نرم و مهربان برای تعلیم معارف الهی..... ۴۷
- ضرورت تشویق به امور دینی و استقامت در آن..... ۴۸
- اهمیت کسب علم و معرفت..... ۴۹
- الف) علم و معرفت؛ اولین موهبت خدا به حضرت آدم..... ۵۰
- ب) اهتمام حضرت موسای نبی به فراگیری معرفت..... ۵۲
- ج) توصیه خداوند به رسول الله (صلی الله علیه و آله) به جهت دعا برای معرفت..... ۵۳
- سخنرانی شب عاشورا؛ دانشگاه معرفتی کامل..... ۵۳
- روضه حضرت رقیه..... ۵۴



فهرست مطالب

جلسه چهارم: اثرات ایمان و کسب معرفت..... ۵۷

- قرآن؛ تصدیق و تجمیع تمام حقایق تمام کتب آسمانی گذشته..... ۵۹
- دنیا؛ تجارت‌خانهٔ انسان..... ۵۹
- معرفت؛ اولین و مهم‌ترین تجارت و کسب انسان در دنیا..... ۶۰
- فساد و تباهی؛ نتیجهٔ دوری از معرفهٔ الله..... ۶۱
- مصادیق واجب معرفت..... ۶۱
- ذکر مصادیقی از تأثیر معرفت در زندگی مؤمنان..... ۶۲
- نمونهٔ اول؛ تأثیر معرفت در زندگی چوپان مؤمن، امانت‌داری..... ۶۲
- قیح تعلیم گناه..... ۶۳
- لزوم گناه‌شناسی..... ۶۴
- نمونهٔ دوم؛ تأثیر معرفت در زندگی تاجر تهرانی، حق الناس و توجه به مال مردم..... ۶۴
- قیح استعمال دود..... ۶۶
- راه‌حل تمام مشکلات جامعه؛ توجه به مال مردم..... ۶۶
- اهمیت حق الناس در حسابرسی قیامت..... ۶۷
- نمونهٔ سوم؛ مصداق خداباوری؛ امتناع طلبه‌ها از دریافت شهریه..... ۶۷
- نمونهٔ چهارم؛ اثر خداباوری آیت‌الله بروجردی در رعایت مصارف سهم امام..... ۶۸
- نمونهٔ پنجم؛ اثر معرفت در عدم استفاده از مال حرام..... ۶۹

جلسه پنجم: اهمیت دنیا در سعادت و ساخت آخرت..... ۷۱

- عوامل پیش از ولادت انسان..... ۷۳
- تمثیلی برای درک عظمت خلقت خداوند..... ۷۴
- کمال آفرینش خدا حتی در افراد ناقص الخلقه..... ۷۵
- اثر کسب حرام در نسل..... ۷۶
- اثر ربا خواری در نسل بنی عباس..... ۷۶
- علت تشریح حرمت..... ۷۷
- تولد و ورود به دنیا..... ۷۷
- ضرورت شکرگزاری؛ اولین وظیفهٔ ما در دنیا..... ۷۸
- دومین وظیفه‌ما در دنیا..... ۷۸
- نتیجهٔ هدایت‌پذیری؛ چهره واقعی اعمال ما در بهشت و جهنم..... ۷۹



اهمیت و جایگاه کسب علم در دنیا

- ۸۰ اهمیت دنیا؛ بعد از ولادت و پیش از مرگ
- ۸۱ دنیا؛ محل آخرت‌سازی
- ۸۱ رابطهٔ رحمت و لطف خدا و التزام انسان به عمل صالح
- ۸۱ تفسیر صحیح از ارحم الراحمین بودن خداوند
- ۸۲ لزوم توجه به فرصت کوتاه عمر دنیایی
- ۸۳ آیت‌الله‌العظمی بروجردی؛ نمونهٔ پاداش استفاده کامل از فرصت عمر
- ۸۵ علت التزام به دین در تجارتخانهٔ دنیا
- ۸۵ نمونه‌ای برای توجه به کوتاهی فرصت و غافلگیری مرگ
- ۸۷ **جلسه ششم: خدامحوری در زندگی، در مقابل شیطان محوری**
- ۸۹ ضرورت خدامحوری به جای شیطان محوری در زندگی
- ۹۰ شیطان‌شناسی
- ۹۱ برخی مصادیق شیطانهای بیرونی
- ۹۲ ابن زبیر؛ یکی از شیاطین آشکار
- ۹۲ شرح حال زبیر و فرزندش
- ۹۳ عظمت امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۹۴ هوای نفس (شیطان درونی؛ هوای نفس)
- ۹۵ نمونهٔ مبارزه با هوای نفس؛ رد پول ابوبکر توسط زن فقیر شیعهٔ علی علیه السلام
- ۹۷ عدم صحت استعمال لفظ خلیفه برای غیر از علی علیه السلام
- ۹۸ دقت امیرالمؤمنین علیه السلام در بیت المال
- ۹۸ رد خواهشهای بی‌جا با خوش اخلاقی به دلیل نجات از جهنم
- ۹۹ لزوم رد خواهشهای شیطانی به علت عداوت شیطان با انسان
- ۱۰۰ کربلا؛ میدان تقابل خدامحوری و شیطان محوری
- ۱۰۰ عظمت یاران کوفی امام حسین؛ نمونه‌های خدامحوری
- ۱۰۰ روضه
- ۱۰۳ **جلسه هفتم: تفاوت‌های افراد خدامحور و شیطان محور**
- ۱۰۵ خدامحوری و شیطان محوری در روایت نبوی
- ۱۰۵ شیطان‌شناسی



فهرست مطالب

۱۰۶.....	معرفی شیطان در قرآن.....
۱۰۶.....	سرانجام لشکریان شیطان در قرآن.....
۱۰۷.....	خدا؛ منبع هر خیر و معنای حق و نور و ایمان و آخرت.....
۱۰۷.....	ارتباط قلبی با امام؛ اولین مرحلهٔ خدامحوری.....
۱۰۹.....	احترام به مؤمنین دلداده و متصل به امام در قیامت و پوچی دیگران.....
۱۱۰.....	تقابل ارزشهای الهی و پستی‌های شیطانی در روایت نبوی.....
۱۱۰.....	ادامه توضیح روایت.....
۱۱۱.....	خطاب خداوند به گمراهان عاقل در قرآن.....
۱۱۱.....	معامله خداوند با اهل حق در قرآن.....
۱۱۲.....	تفاوت اهل حق و اهل شیطان در استفاده از مادیات و امکانات دنیا.....
۱۱۴.....	یوسف <small>علیه السلام</small> ، گذشتن از زن زیبا برای خدا.....
۱۱۴.....	سلمان فارسی؛ بی‌توجهی به مقام دنیایی در مقابل خدمت به خلق و کسب اعتبار آخرتی.....
۱۱۵.....	گذشتن کاسب مؤمن از مال و تجارت و حوالهٔ مشتری‌ها به کاسب همسایه.....
۱۱۷.....	نقطهٔ اوج استفادهٔ مؤمن از پول برای معامله با خدا.....
۱۱۷.....	روضه.....
۱۱۹.....	جلسه هشتم: جایگاه و عظمت زن در اسلام.....
۱۲۱.....	بی‌ارزشی زنان پیش از اسلام.....
۱۲۱.....	وضعیت زنان در ایران پیش از اسلام.....
۱۲۲.....	نمونهٔ ظلم به دختر در مغولستان قدیم.....
۱۲۲.....	طلوع اسلام؛ طلیعه‌ای برای ارجمندی زن.....
۱۲۳.....	برابری زن و مرد مسلمان در پذیرش ایمان.....
۱۲۳.....	برابری زن و مرد در قرآن.....
۱۲۵.....	ضرورت رعایت حقوق انسانی زن در روابط زن و شوهری مسلمانان.....
۱۲۵.....	توبه؛ لطف عام خداوند.....
۱۲۵.....	علت خلق جهنم؛ نقص و کم‌کاری ما.....
۱۲۶.....	مادران ائمه؛ نمونهٔ زنان تربیت‌یافتهٔ اسلامی.....
۱۲۷.....	نمونهٔ والای زن مؤمن؛ حضرت زهرا <small>علیها السلام</small>



اهمیت و جایگاه کسب علم در دنیا

- ۱۲۷.....روضه دفن حضرت زهراء علیها السلام و شدت غم بر امیرالمومنین علیه السلام
- ۱۲۸.....دعای پایانی
- ۱۲۹.....**جلسه نهم: جایگاه و عظمت زن در اسلام**
- ۱۳۱.....درک انسان از نعمات بهشتی تا حدی ممکن است
- ۱۳۲.....همسر خوب از نعمت‌های الهی است
- ۱۳۳.....حکایتی از میرزا کوچک خان
- ۱۳۴.....ادامه بحث درک انسان از نعمت‌های بهشتی
- ۱۳۴.....منظور از نعمت «ازواج مطهره» در قرآن چیست؟
- ۱۳۵.....چهره‌ها در قیامت
- ۱۳۶.....بازگشت به اول بحث؛ چهار نوع کسب
- ۱۳۷.....ادامه بحث چهره‌ها در قیامت
- ۱۳۸.....حکایتی از حضرت ابراهیم علیه السلام
- ۱۴۱.....ادامه بحث چهره‌ها در قیامت
- ۱۴۱.....کسب سوم؛ خدمت به خلق
- ۱۴۲.....حکایتی از فرد مومنی که پول را در راه خیر خرج می‌کرد
- ۱۴۳.....روضه درد دل حضرت زینب با ابا عبد الله علیه السلام



جلسه اول

دنیای چهار نوع تجارت در آن

(توضیح نوع اول)

اهمیت بحث درباره دنیا

یکی از مهمترین و پرفایده‌ترین مباحثی که در قرآن کریم و روایات اهل بیت علیهم‌السلام که دو منبع الهی، آسمانی و نورانی هستند، مطرح است، بحث دنیاست. این که شما شنیده‌اید از مهمترین مباحث و سودمندترین و بامفعت‌ترین مباحث است به خاطر این است که دنیا در اصطلاح قرآن و روایات به معنی مجموعه‌ای از نعمت‌های کامل پروردگار است که به این صورت جلوه داده شده است.

معنای لغوی و «اصطلاحی» و وجه تسمیه دنیا

دنیا یعنی زمین و همه نعمت‌هایی که در آن است. آسمان (یعنی عالم بالاتر از زمین) و هر چه که زمین به نفع موجودات زنده مخصوصاً انسان از آسمان می‌گیرد، مثل نوری که از خورشید می‌گیرد، جزر و مدی - که برای کشاورزی‌های گسترده در ساحل دریاها - از ماه می‌گیرد، اکسیژن و ازتی^۱ که برای تنفس موجودات زنده از عالم بالا می‌گیرد، این مجموعه اسمش دنیاست.

کلمه دنیا در قرآن و در روایات از ماده "دَنَوٌ" (دال و نون و واو) است، به معنای محل نزدیک، آن را محل نزدیک گفته‌اند در برابر آخرت که نسبت به این دنیا دور است، زمان و فاصله بین آن است، چون ما با این سروکار داریم به ما نزدیک است، نامش دنیاست. و چون ما هنوز با آخرت سروکاری نداریم و با عالم بعد فاصله داریم اسمش آخرت است.

۱. نیتروژن.

(کلمه دنیا به معنای محل نزدیک از ماده "دَنُو" (دال و نون و واو) گرفته شده و در قرآن و در روایات فراوان به مار رفته است. علت این نامگذاری این است که در حقیقت دنیا جایی است که به ما نزدیک است و با آن سر و کار داریم در برابر آخرت که عالم بعدی است و ما هنوز با آن سروکاری نداریم.)

نگاه مثبت دین به دنیا

نگاه قرآن و پیغمبر ﷺ و ائمه طاهرين  به حقیقت دنیا یک نگاه به تمام معنا مثبت است. یعنی نه قرآن مجید و نه پیغمبر اکرم ﷺ و ائمه طاهرين  به دنیا، به معنای مجموعه نعمت‌های پروردگار نگاه منفی ندارند.

قبیح ترک دنیا به بهانه آخرت

از نظر دین اسلام، ترک دنیا با آن مفهوم روایی و قرآنی‌اش، زشت و قبیح است. به این معنی که انسان رابطه‌اش را با این مجموعه الهی قطع نکند و در یک گوشه قرار بگیرد و هیچ کاری انجام ندهد، هیچ مسئولیتی را قبول نکند، کار مثبتی انجام ندهد و بعد هم وقتی به او بگویند چرا اینگونه هستی؟ جواب بدهد من مشغول ساختن آخرتم هستم و نمی‌توانم با مردم زندگی بکنم، من علاقه‌ای به مال دنیا، درآمد، معاش، ابزار، کالا و متاع دنیا ندارم و از دنیا بریده‌ام، از نظر اسلام موجه و پذیرفتنی نیست.

لزوم توجه به دنیا برای آخرت سازی

امام صادق  (درباره اینگونه افراد این تکه حذف شود) می‌فرمایند: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ تَرَكَ دُنْيَاهُ لِآخِرَتِهِ»، آن کسی که پشت به دنیا کند و به خیال ساختن آخرتش، خودش را از نعمت‌های الهی در این دنیا محروم کند، این آدم از ما نیست. از ما اهل بیت، از مردم مومن، از زمره آدم‌های مثبت نیست (منظور از ما، اهل بیت، مردم مؤمن و مجموعه آدم‌های مثبت

۱.. «لَيْسَ مِنَّا مَنْ تَرَكَ دُنْيَاهُ لِآخِرَتِهِ وَ لَا آخِرَتَهُ لِدُنْيَاهُ» تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل



می‌تواند باشد) و در جمله بعدش هم می‌فرماید هر کسی هم ساختن آخرتش را ترک بکند به خاطر اینکه می‌خواهد خودش را فقط از نعمت‌های دنیا پر بکند او هم از ما نیست. چه کسی از پیغمبر ﷺ است؟ چه کسی با ائمه طاهرين ﷺ است؟ چه کسی دیندار واقعی است؟ آن که هم دنیا را صحیح داشته باشد و هم آخرت را. هر کدام از این کفه‌ها را آدم بزند کنار یقیناً کفه دیگر هم کنار زده می‌شود چون بین دنیای درست و آخرت رابطه مستقیم است، تخریب دنیا تخریب آخرت و آباد کردن دنیای واقعی آباد کردن آخرت است. حالا از نگاه قرآن مجید و ائمه طاهرين ﷺ بنگرید و ببینید اینها چه تعبیری از دنیا دارند، تعبیری که ما در هیچ فرهنگی دینی مذهبی و ملّتی نداریم.

دنیا در بیان قرآن؛ تجارت‌خانه انسان

قرآن مجید تلویحاً در سوره مبارکه فاطر و در سوره مبارکه صفّ از دنیا تعبیر به تجارت‌خانه می‌کند. همین تعبیر در کلام امیر المومنین ﷺ نیز درباره دنیا به کار رفته است: «مَتَجَرُّ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ»^۲، دنیا تجارت‌خانه عاشقان خداست که در خطبه‌های دیگر نهج البلاغه و دنبال همین مطلب به نوع کسب‌های پرمفعت و سودمند اشاره می‌کنند. این خیلی تعبیر مثبتی است. (این تعبیر، خیلی مثبت است زیرا) وقتی از دنیا تعبیر به تجارت‌خانه می‌شود پس انسان در این دنیا یک تاجر است. پروردگار عالم این دنیایی که فعلاً ما در آن زندگی می‌کنیم و هنوز از آن بیرون نرفتیم را تجارت‌خانه می‌گوید و ما را هم تاجر و کاسب آفریده است، که در این تجارت‌خانه تجارت و کسب بکنیم و با همین عمر محدود به منافع، بهره‌ها، نصیب‌ها، سودهای ابدی برسیم. چهار نوع کسب و تجارت در دنیا در قرآن کریم و روایات دیده می‌شود.

محبوبیت تاجر نزد خداوند

پیغمبر ﷺ فرموده‌اند: «الكَاسِبُ حَبِيبُ اللَّهِ». ممکن است منظور از کاسب در این روایت، کسانی باشد که در طول روز اجناس خود مثلاً دویست شیشه شیر یا پنجاه کیلو عدس یا

۱. تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ج ۱۷، ص ۷۶.

۲. نهج البلاغه، ج ۱، ص ۴۹۲ بخشی از حدیث طولانی.

اهمیت و جایگاه کسب علم در دنیا

بیست کیلو نخود و لوبیا را می‌فروشند اما به نظر می‌رسد در بیان پیغمبر ﷺ، کسی حبیب الله است که در تجارتخانه دنیا، در برابر عمر خود، سعادت خود را کسب کند. زیرا مقام حبیب اللهی مقام کمی نیست.

چهار نوع تجارت در دنیا

خداوند متعال برای ما انسان‌ها در این تجارتخانه چهار نوع کسب مقرر کرده است، که البته بیشتر مردم دنیا در زمان ما و در تاریخ گذشته تنها به یک نوع از کسبش در مدت عمرشان روی آوردند که رویکردشان هم به آن کسب رویکرد خیلی درستی نبوده است. یعنی آمدند یک قوانینی و قواعدی برای همان یک نوع کسب اختراع کردند که کاسب این تجارتخانه را هم در دنیا دچار خسارت کرده، و هم در آخرت دچار خسارت خواهد کرد. کاسبی و تجارت دومی که از قرآن و روایات استفاده می‌شود کسب عبادت است، کاسبی سوم کسب خدمت به بندگان پروردگار است، کاسبی چهارم که واقعاً مرتبه چهارم است از نظر رتبه و ارزش کسب مال حلال واقعی است.

در این جلسات، هرکدام از انواع کسب را به اندازه‌ای که در ایام شهادت صدیقه کبری ﷺ فرصت در اختیار است، در یک یا دو شب برایتان توضیح می‌دهم، تا جلسه با سلامت و با سود و با منفعت به خواست پروردگار عالم به پایان برسد و در این شبهایی که با هم هستیم با کمک خداوند مهربان علم و معرفت و دانش و آگاهی گیرمان بیاید که خیر دنیا و آخرت‌مان را تضمین بکند. یعنی الآن که شما در این جلسه نشستید، کاسب معرفت هستید. آیات قرآن، روایات، حقایق، واقعیات مستدل، استوار را می‌شنوید و به دانش و معرفت و به شناختن نسبت به حقایق اضافه می‌شود پس الآن شما مصداق «الكاسبُ حبيبُ الله» هستید.

کسب اول؛ کسب معرفت

بالتر از همه کاسبی‌ها کسب معرفت، شناخت و دانستن است. تجارت معرفت واجب است و اگر کسی وارد آن کسب نشود کاملاً ضرر کرده است و جزء مستحبات نیست که کنار گذاشتنش ضرر کم و اندکی داشته باشد. سوره تبارک این ضرر کامل را بیان نموده است.



حال چه چیز را باید بشناسم؟ کاسب چه حقایقی باشم که به من قرآن و روایات بگوید این مرد یا این زن کاسب معرفت است؟ یکی معرفت به پروردگار و شناخت خداست. یکی دیگر شناخت قیامت و دیگری هم شناخت خود همین دنیاست که چیست، چگونه است و چه کیفیتی دارد. آخرین شناخت هم معرفت به خود است. پس می‌شود شناخت خدا، شناخت جهان، شناخت جهان بعد از این جهان و شناخت خود.

نتیجه کسب معرفت الله؛ رسیدن به حب خداوند

یکی از مقاماتی که برای وجود مبارک رسول خدا ﷺ بیان شده، مقام حبیب الهی است. یعنی انسانی که با معرفت کاملش به پروردگار دوست واقعی خدا و حبیب خداست. این دوستی و محبت قطعاً یک طرفه نیست، یعنی اگر کسی خدا را شناخته باشد به تعبیر سوره بقره ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾^۱، با همه وجودشان عاشق پروردگار هستند، و این عشق یک طرفه نیست. وقتی این عشق با معرفت طلوع بکند، عشق پروردگار هم به اینها طلوع می‌کند. بنده چند آیه را برایتان بخوانم، البته آخرهای این آیات را می‌خوانم، (وقتی در قرآن در آیات متعدد تصریح می‌کند: ﴿وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾^۲، ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ﴾^۳، ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُم بِئْتِيَانُ مَرْمُوضٌ﴾^۴، اینها ظهور محبت پروردگار به عبدش است به خاطر اینکه عبدش او را شناخته و فهمیده است که برای او چگونه باشد، بنابر این محبت الهیه ظهور کرده و سراغ این افراد آمده، یعنی یک رشته دو طرفه بین اهل معرفت و بین پروردگار مهربان عالم است. باباطاهر همدانی می‌گوید:

چه خوش بی مهربانی هر دو سر بی که یک سر مهربانی در دسر بی
اگر مجنون دل شوریده‌ای داشت دل لیلی از او شوریده‌تر بی

۱. بقره: ۱۶۵.

۲. مائده: ۹۳، آل عمران: ۱۳۴ و ۱۴۸.

۳. آل عمران: ۷۶، توبه: ۴ و ۷.

۴. صف: ۴.

محبت‌های یک طرفه اصلاً ارزشی ندارد، اصلاً نیرو و انرژی هم ندارد، یعنی اینکه من بیایم و بگویم که خدا را دوست دارم، بلکه عاشقش هستم ولی با پیغمبر ﷺ با امامان علیهم‌السلام، با قرآن و با عبادات کاری ندارم، بلکه تنها خودش را دوست دارم و اضافه نمی‌خواهم.

نشانه محبت الله؛ اقتدا به پیغمبر

خداوند در سوره آل عمران می‌گوید من محبتی را قبول دارم که ﴿إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي﴾^۱، اگر من را دوست داری به پیغمبر ﷺ اقتدا کن، اصلاً علامت محبت واقعی به من اقتدای به پیغمبر ﷺ است، شما اگر به پیغمبر ﷺ کاری نداشته باشی من هم به این محبت تو به خودم کاری ندارم، این چنین محبتی یک محبت گتره‌ای، بی‌انرژی و بی‌اثر است، محبتی که برای من موتور محرک نباشد که من را به سوی اقتدای به پیغمبر ﷺ و قرآن و ائمه حرکت ندهد این یک محبت حیوانی است، این یک محبت بی‌ریشه است و با یک حادثه هم چراغش خاموش می‌شود.

انحراف سقیفه‌ای‌ها

افراد بسیاری بعد از مرگ پیغمبر ﷺ با حوادثی که در مدینه پیش آمد و صدیقه کبری ﷺ در خطبه مسجد و خطبه منزلشان آن حوادث را تحلیل علمی و عقلی کردند چراغ ارتباطشان با پروردگار خاموش شد، منافق و بی‌دین شدند، و باعث شد که آن‌ها جابجایی‌های خطرناکی انجام دادند، که یک جابجایی که اینها انجام دادند قطعاً تا برپا شدن قیامت ضررهایش جبران نخواهد شد و این آن بود که امام انتخاب شده توسط خدا را از جایگاه امام بودنش آوردند و در جایگاه مأمومین قرار دادند و مأمومی که مأموم آفریده شده بود را بردند و در جایگاه امام نشانند و وقتی این جابجایی را انجام دادند به تدریج در برابر اسلام انبیاء ﷺ و اسلام پروردگار، یک اسلام زمینی ساخته شد، یا یک مقدار دایره تعبیر را تنگ‌تر بکنیم یک اسلام سقیفه‌ای ساخته شد.

۱. آل عمران: ۳۱.



بنابراین یک اسلام اختراعی به وجود آمد که وقتی کتابهایشان را می‌بینید، یا مثلاً در مکه و مدینه کارهایشان را می‌بینید، می‌گویید تمام اعمال و کردارشان با اسلام پیغمبر ﷺ یعنی با نماز، روزه، وضو و حتی با قرآن پیغمبر ﷺ فرق می‌کند. مثلاً قرآن صریحاً در آیه ششم سوره مائده می‌گوید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ﴾^۱، وقتی برای نماز آماده شدید بدین شکل وضو بگیرید یعنی صورت خود را بشوئید، غَسَل یعنی شستن، دو دست را تا آرنج بشوئید (غَسَل)، بعد از شستن دست و صورت ﴿وَإِمْسَاخِ بِرُؤُوسِكُمْ وَأَنْجُلِكُمْ إِلَى الْكَعْبَتَيْنِ﴾^۲، سرتان را مسح کنید نه غَسَل، یعنی دست تر یک مقدار بکشید روی سر و روی دو تا پا، ولی آنجا و در کشورهای دیگری که به عنوان مسلمان غیر شیعه زندگی می‌کند دو تا پایشان و سرشان را تا پشت گوش و گردنشان می‌شویند، یعنی غَسَل می‌کنند، خدا می‌گوید مَسَح ولی اینها غَسَل می‌کنند، یعنی این جابجایی باعث اختراع یک اسلام وارونه در برابر اسلام پروردگار مهربان عالم شد.

بنابراین آن محبتی هم که زمان پیغمبر ﷺ به خدا داشتند چراغش خاموش شد و دیگر اهل خدا نبودند، یعنی یک چند سالی بعد از آن دو نفر کار افتاد دست بنی امیه و بنی عباس تا الآن که افتاده دست داعش و القاعده و عربستان و کشورهای حاشیه خلیج فارس که همه می‌گویند مسلمان هستیم ولی مسلمان قاتل، غارتگر، مسلمانی که زنده زنده مردم را می‌سوزانند (ولی تبدیل به مسلمانهایی قاتل و غارتگر شده‌اند که زنده زنده مردم را می‌سوزانند!) تا جایی که در یک روز هزار و هشتصد تا جوان دانشجوی دانشگاه نظامی رابه صف نشانند و همه را تیرباران کردند و کشتند.

لزوم تبعیت از امیرالمؤمنین پس از پیغمبر

پیروان امیر المومنین علیه السلام اینجور نیستند، پیروان امیر المومنین علیه السلام می‌دانند که مولایشان قسم جلاله خورده طبق این عبارت «وَاللَّهِ لَوْ أُعْطِيَ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ

۱. مائده: ۶.

۲. مائده: ۶.

أَفْلَاكِيهَا^۱، یعنی (در مقابل پیروان امیرالمؤمنین، ظالم نیستند و کوچکترین ظلمی را روا نمی‌دانند، زیرا مولایشان طبق عبارت «وَاللَّهِ لَوْ أُعْطِيَ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِيهَا» قسم خورده که) به خداوند قسم اگر هفت کشور آسمان را تمام عالم را هفت کشور هستی راه، با هر چه که در این خیمه هفت کشور است به علی بدهند و به علی بگویند در مقابل پرداخت این ثروت اگر یک مورچه یک پوست جو در دهانش است و به لانه می‌برد، این پوست جو را از دهانش بگیر، والله این کار را نمی‌کند. علی ع عاشق خداست، ولی عشق درستی دارد، علی محب پروردگار است ولی محبت درستی دارد، یعنی یک محبتی که علی را به جانب خدا، نبوت، ولایت و عمل جذب می‌کند و محبت خدا هم در برابر محبتی که علی به خدا دارد به علی رسیده است، خدا علی را چقدر دوست دارد؟ شما می‌توانید ارزیابی کنید؟ این حرف پروردگار است که به گوش پیغمبر ص رسیده است و پیغمبر ص برای مردم گفته است و حتی غیرشیعیه هم در کتابهایش این حرف خدا را نقل کرده است، «لَوْ اجْتَمَعَتْ»^۲ اگر کل مردم عالم از بعد از پیغمبر ص تا قیامت «لَوْ اجْتَمَعَتْ عَلَى حُبِّ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ»، اگر کل مردم عالم عاشق علی ع و اقتداکننده به او بودند خدا می‌فرماید جهنم را خلق نمی‌کردم، «مَا خَلَقَ اللَّهُ النَّارَ»، این گفتار پیغمبر ص است ولی در حقیقت گفتار خداست چرا که قرآن می‌گوید پیغمبر ص از پیش خودش چیزی نمی‌گوید هر چه می‌گوید یا قرآن است یا از جانب من می‌گوید.

ضرر جهل؛ پرداختن به دنیای فانی

پس بنابر این تا اینجا گفته شد که یکی از کسب‌ها کسب معرفت است، حالا اگر آدم دنبال این کاسبی نرود، به هر حال حدود هفتاد یا هشتاد سال در دنیا زندگی می‌کند، بدون اینکه خدا

۱. نهج البلاغه، ج ۱، ص ۳۴۶.

۲. «لَوْ اجْتَمَعَتْ عَلَى حُبِّ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَهْلُ الدُّنْيَا مَا خَلَقَ اللَّهُ النَّارَ» بحار الأنوار الجامعة لدرر

أخبار الأئمة الأطهار ع، ج ۳۹، ص ۲۶۷.



را بشناسد چون دنبالش نرفته، بدون اینکه جهان را بشناسد حتی در حدّ اجمالاً نه تفصیلاً، بدون اینکه خودش را بشناسد، و بدون اینکه راه را بشناسد، این آدم در قرآن مجید اسمش جاهل است گرچه استاد درجه یک و ممتاز علوم مادی جهان باشد، این آیه را گوش بدهید، ﴿يَعْمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾^۱، علوم مادی را خیلی خوب بلدند ولی به خدا، به خودشان، به دنیا و به حقایق دیگر جاهل هستند و ضرر می‌کنند زیرا دنیا ماندگار نیست و ابزار و متاعش هم ماندگار نیست. از زمانی که این مغازه باز شده هیچ صاحب مغازه‌ای تا حالا زنده نمانده، از زمانی که کشاورزی و باغداری و دامداری درست شده نه باغش مانده نه دامش مانده نه دامدارش، پس این قبرستان‌ها چه چیزی به ما می‌گویند؟ دائماً به ما می‌گویند: ما که زحمت کشیدیم و به دست آوردیم ماندگار نبود، خودمان هم ماندگار نبودیم،

این که زندگی سودمندی نیست که من یک عمری عرق بریزم و حمّالی کنم، تازه وقتی دنیای مادی‌ام را سرپا کردم ملک الموت پیدا شود و بگوید ملک‌هایت همه باطل، خودت هم باطل، جان من را بگیرد و من را ببرد به آن دنیا. تنها چیزی که از هشتاد سال عمرم گیرم آمده باشد همان خوراکی بوده که خوردم، لباسی بوده که پوشیدم، لذت جنسی بوده که بردم، بعدش چی؟

عاقبت جهل؛ دوزخ

اگر آدم کاسب معرفت نباشد، عاقبتش را ببینید به کجا می‌رسد! آیه در سوره ملک است که کارگردانان دوزخ با دوزخیان حرف می‌زنند و پنج عنوان منفی برای دوزخیان می‌آورند. چون اجازه دارند از جانب پروردگار با دوزخیان صحبت کنند. کارگردانان دوزخ تعجب می‌کنند که پروردگار حتی یک نفر را برای جهنمی شدن نیافریده. این کارگردانان دوزخ واقعاً متعجب هستند از این همه جمعیت در جهنم، که پروردگار عادل مهربان کریم انسانی را برای جهنم رفتن خلق نکرده پس چرا اینها آمدند جهنم؟ اینها برخلاف میل خدا آمدند، برخلاف خواست خدا آمدند، شروع می‌کنند با دوزخیان حرف زدن، که ﴿الرَّيَاتُ كُرْهُنَّ﴾^۲، در دنیا که بودید هیچ

۱. روم: ۷.

۲. ملک: ۸.



اهمیت و جایگاه کسب علم در دنیا

هشداردهنده‌ای نیامد شما را از خطر امروز که این جهنم است هشدار بدهد؟ می‌گویند بله، چون بالاخره الآن کل امریکاییها، آفریقاییها، اروپاییها، اقیانوسیه‌ایها، آسیاییها و... اسم نبوت و پیغمبران را که شنیدند به خصوص الآن که دنیا یک دهکده شده، یک خبر خاصی گوشه کاشان اتفاق می‌افتد پنج دقیقه بعد همه دنیا با خبر می‌شوند.

بنابر این به آن‌ها گفته می‌شود آیا هشداردهنده برایتان نیامد که هشدارتان بدهد که درگیر با عذاب ابد دوزخ نشوید؟ قالوا بلی، آمد ﴿قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ﴾^۱، خب اگر هشداردهنده آمد چرا آمدید جهنم؟ جواب می‌دهند ﴿قَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾^۲، ما اصلاً یک بار نرفتیم گوش بدهیم ببینیم انبیاء علیهم‌السلام، ائمه علیهم‌السلام، قرآن و عالمان ربانی که شاگردان آنها هستند چه می‌گویند، اصلاً ما گوشمان را یک روز هم خرج آنها نکردیم، هر وقت هم صدای آنها را شنیدیم مسخره کردیم، تعقل و اندیشه هم در هیچی نکردیم، یعنی این که فکر بکنیم آیا عالم صاحب دارد؟ فکر بکنیم هدف این انبیاء علیهم‌السلام چیست؟ فکر بکنیم قرآن چی می‌گوید؟ فکر بکنیم امام و عالم ربانی چه می‌گوید؟ اصلاً ما این فکرها را نکردیم، اگر شنیده بودیم حرف آنها را و اگر اندیشه کرده بودیم درباره خدا، هستی، خودمان، آینده‌مان الآن دوزخی نبودیم. حالا هم که درها را به روی ما بستید و یک نفرمان نجات ندارد. این ضرر، نتیجه کسب معرفت نکردن است.

ابلیس؛ نمونه جاهلان به حق پروردگار

حتی ابلیس را هم برای دوزخی شدن نیافریده، ابلیس دوزخی شد نه اینکه او را دوزخی آفریدند، قرآن می‌گوید ﴿كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾^۳، "کان" در این جا به معنی "صار" است، یعنی او جهنمی نبود بلکه جهنمی شد.

۱. ملک: ۹.

۲. ملک: ۱۰.

۳. بقره: ۳۴.



در نهج البلاغه امیر المومنین علیه السلام می فرماید که از وقتی خدا ابلیس را آفرید تا آن زمان که با آدم درگیر شد و تکبر کرد و سجده نکرد، فاصله آفریده شدنش تا درگیر شدنش شش هزار سال بود که شما مردم خبر ندارید این شش هزار سال از سالهای دنیا بوده یا از سالهای جای دیگر، خود حضرت هم نمی فرمایند، امروز بچه ها می دانند و در مدرسه خوانده اند که منظومه شمسی که خورشید مرکزش است، مریخ، زمین، زحل، عطارد، نپتون، پلوتو و سیارات بین اینها تا نه سیاره دور خورشید می گردند آخرین سیاره منظومه که پلوتو است، وقتی یک دور به دور خورشید می زند مطابق هشتاد و سه سال ماست، زمین هم یک دور می زند می شود یک سال، یعنی یک بچه که در زمین به دنیا می آید همان لحظه اگر در سیاره پلوتو هم یک نوزاد به دنیا بیاید نوزاد زمین وقتی هشتاد و سه سالش شد نوزاد پلوتونی یک سالش است. حضرت علیه السلام می فرماید شما خبر ندارید زمان عمر او از زمان این دنیا بوده یعنی شش هزار سال که شش هزار مرتبه زمین دور خورشید زده، یا از سالهای دیگر.

به هر حال حضرت علیه السلام می فرماید شش هزار سال خدا را عبادت کرد منافق هم نبود، اگر منافقانه عبادت می کرد که با ملائکه همنشین نمی شد، چون جنس ملائکه نبود قرآن مجید هم می گوید ابلیس بافتش بافت فرشتگان نبود یک بافت دیگر داشت، یک عنصر دیگر داشت که ما نمی شناسیم آن عنصر را، خودش به پروردگار گفت من به این موجود خاکی سجده نمی کنم ولو تو مرا امر کردی، ﴿خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾^۱ من را از یک ماده شعله ور و پرحرارت آفریدی و این را از خاک پست آفریدی من در برابر او تواضع نمی کنم. ولی اینقدر عبادتش بالا بود که لیاقت پیدا کرد همنشین فرشتگان باشد، خب این شش هزار سال عبادت چی شد؟ به باد رفت، بعدش چی شد؟ بعد قرآن می گوید متروک و ملعون شد، و برای ابد دوزخی شد.

روضه غسل دادن بدن حضرت زهراء علیها السلام

بنا به وصیت صدیقه کبری علیها السلام که دلم نمی خواهد این مردمی که بالاترین ستم را به نه به بدن بلکه به حقیقت کردند، بدن من که با مرگم خوب می شود و این رنجی که به بدن

۱. اعراف: ۱۲ و ص: ۷۶.

اهمیت و جایگاه کسب علم در دنیا

من دادند را من تحمل می‌کنم- به خاطر بالاترین هجووم و جنایت و ظلمی که مردم این شهر کردند نمی‌خواهم از غسل من، کفن من، تشییع من، دفن من، باخبر بشوند. بنابر این ظاهراً بعد از ظهری بود که به شهادت رسید و بنا به وصیت ایشان امیر المومنین علیه السلام کاری نکرد تا نیمه شب برسد.

ما در تاریخ عالم نداریم که بدنی را سه تا امام غسل داده باشند. در روایاتمان هست که حضرت زهراء علیها السلام از نظر بدن و هیكل هم هیكل پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بود، خب یک نفر بخواهد دست زیر این بدن ببرد و بلند کند خیلی سنگین است، سخت است، ولی امیر المومنین علیه السلام خیلی راحت بدن را بلند کرد و آورد در حیاط. چرا خیلی راحت بدن را بلند کرد؟ امام صادق علیه السلام می‌فرماید از بدن مادرم غیر از پوست و استخوان چیزی باقی نمانده بود، به دو تا فرزندش که بزرگترین امام مجتبی علیه السلام تازه هشت سالش شده بود و ابی عبدالله علیه السلام فرمود آب بیاورید تا من بدن مادرتان را غسل بدهم اما عزیزانم زینبم، کثومم، شما که شاهد غسل مادرتان هستید اگر می‌خواهید گریه نکنید، بکنید اما با صدا گریه نکنید، وسط‌های غسل دیدند خودش بدن را رها کرد، آمد سر به دیوار گذاشت، با صدای بلند گریه کرد بچه‌ها دویدند گفتند بابا مگر نگفتی ما بلند بلند گریه نکنیم چرا خودت داری گریه می‌کنی؟ خطاب رسید به بچه‌ها فرمود مادرتان به من نگفته بود که غلاف شمشیر با بازویش چه کرده بود.



جلسه دوم

توضیح نظام مند بودن عالم دنیا و ارزشمندی

کسب اول (کسب علم) در آن

هدنمذی خلقت تک تک موجودات زنده

در جلسه گذشته گفتیم طبق آیات قرآن و روایات اهل بیت، خداوند ﷻ این دنیا را برای انسان تجارتخانه قرار داده است.

موجودات زنده در روی زمین زیاد هستند و کسی قدرت نداشته و ندارد که تمام آنها را بشمارد. دنیا برای موجودات زنده غیرانسان مثل آشپزخانه است و همگی در امر خورد و خوراک فعالیت دارند. حتی آنهایی که خوردن گوشتشان حرام شده و توسط انسان و غیر انسان خورده نمی‌شوند، به هدف دیگری آفریده شده‌اند و هر موجود زنده‌ای کاری بر عهده دارد که آن را آگاهانه و یا ناآگاهانه انجام می‌دهد. هر کدامشان مثل پیچ و مهره‌ای برای این کارخانه عظیم زندگی هستند و برای دانشمندان ثابت شده است که اگر تمام یا بخشی از نسلی از هر نوع از موجودات از بین ببرند، حیات در کره زمین نابود می‌شود و از بین می‌رود. مثلاً در دانمارک یک سال تمام این موجودات ریز هوایی را نابود کردند و به خیال خودشان گفتند کشور را پاک بکنیم تا مردم راحت باشند، فضا را از این موجودات ریز خالی بکنیم و این کار را کردند آن سال اغلب باغهای دانمارک میوه نداد و اغلب دانه‌های نباتی هم خوشه نیست، معلوم شد که بسیاری از این موجودات ریزی که در فضا هستند دلال، واسطه و کارگر خدا هستند برای اینکه گرده‌های ماده و نر درختان میوه‌دار را به هم برسانند عملی مثل ازدواج در عالم نباتات صورت بگیرد و میوه تولید بشود اینطور نیست که همه پرندگان، چرندگان، خزندگان، حیوانات صحرا و جنگل برای خوردن انسان آفریده



شده‌اند، نه کارهای بسیار مهمی در این دنیا بر عهده آنهاست و همشان میلیاردها سال است و میلیون‌ها سال است کارشان را منظم، بی تعطیل و بی خستگی انجام می‌دهند.

قطره‌ای کز جویباری می‌رود از پی انجسام کاری می‌رود
سوزن ما دوخت هر جا هر چه دوخت ز آتش ما سوخت هر جا هر چه سوخت

تک تک موجودات زنده در ادارهٔ امور طبیعی نقش و مأموریت عام دارند. اما گاهی به طور ویژه در ادارهٔ امور مربوط به انسان، مأموریت خاصی برایشان تعیین شده است.

نمونهٔ استفاده از موجودات برای ادارهٔ امور طبیعی و نجات انسان

فخر رازی اهل ری و از علمای بزرگ علم تفسیر قرآن است. کتاب تفسیرش معروف است و در تمام کشورهای اسلامی چاپ شده ما هم آن را در حدود چهل جلد چاپ کردیم. او در این تفسیرش داستانی را درباره مأموریت ویژه همین حشرات، حیوانات، خزندگان، چرندگان و دیگر زمینیان نقل می‌کند. او می‌گوید -احتمالاً داستان را خودش دیده و می‌گوید- من یک بار آمده بودم کنار رودخانه‌ای که در شهرمان در جریان بود، آنجا ایستاده بودم، هواخوری می‌کردم و قدم می‌زدم، یک مرتبه دیدم که یک لاک پشتی که جزء حیوانات دوزیست است (یعنی هم در آب راحت می‌تواند زندگی بکند و هم در خشکی) در این رودخانه خروشان آمد کنار دیواره رودخانه در حالی که آب هم نسبتاً پر بود، وقتی که مثل یک کشتی پهلو گرفته آمد کنار دیوار پهلو گرفت یک عقرب بزرگ از داخل خشکی پرید روی لاک پشت، وقتی که عقرب روی لاک پشت سوار شد لاک پشت حرکت کرد به آن طرف رودخانه. گفت من پیش خودم گفتم خداوند متعال هر چه در این عالم دارد مامورش هستند، لشگرش هستند، جمله ذرات زمین و آسمان لشگر حقند.

فخر رازی می‌گوید من پیش خودم گفتم این لاک‌پشت، این رودخانه، این عقرب، این حرکت لاک‌پشت و عقربی که روی پشتش است این بدون اراده خدا نیست، یک قصدی خدا دارد خدا موجوداتش بازیگر نیستند، هیچ کدام را هم گنره نیافریده، هیچ موجودی هم در این عالم بیهوده نیست و تمام موجودات پیچ مهره‌ها و سیم‌کشی‌های این کارخانه



هستند، الآن دانشمندان جهان به دولت‌ها فشار می‌آورند که جلوی انقراض نسل خرس‌ها، گرس‌ها، سگ‌ها، حیوانات دریایی، حیوانات جنگلی را بگیرند، برای اینکه اگر هر نسلی از این موجودات منقرض بشود ضربه‌ای کاری به حیات کره زمین می‌خورد، می‌گوید من سریع رفتم به آن طرف رودخانه تا ببینم داستان از چه قرار است، چه خبر است و هدف چیست، خدا که بازیگر نیست و نمی‌خواهد با لاک پشت و عقرب بازی بکند، ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ﴾^۱، ما آسمانها، زمین، و آنچه که بین این دوتاست جز به حق خلق نکردیم، همه درست و صحیح است، همه حقیقت و حق است.

لاک پشت آمد این طرف رودخانه و عقرب از روی لاک پشت آمد در خشکی، با سرعت عقرب در خشکی راه افتاد و من هم دنبالش راه افتادم در آن منطقه درختان انبوهی هم لب رودخانه بود، من دنبال عقرب آمدم دیدم زیر یک درخت یک جوان بیست و دو سه ساله خواب است، خوابش هم سنگین است، یک مار جعفری کشنده آمد نزدیک این جوان شد و چیزی نمانده بود که به جوان برسد زبان این مار با سرعت بیرون می‌آمد و تو می‌رفت که معلوم شد آن مار خیز برداشته یک زهر کاری به این جوان بزند، تا این که عقرب رسید و پرید روی کله مار و یک نیشی به مار زد و مار به خودش پیچید و چند لحظه بعد خشک شد و مُرد، بعد هم عقرب رفت، من آمدم جوان را بیدار کردم جریان را برایش گفتم، آن جوان خیلی بهت‌زده شد، -خیلی وقت پیش من این داستان را در تفسیر فخر خواندم به نظرم می‌آید که -جوان گفت که من امروز از مهربانی خدا دارم دیوانه می‌شوم، من یک آدم عرق‌خور و لات و بدکار هستم، خسته بودم اینجا خوابیدم، مار آمده من را بکشد خدا نخواسته یک عقرب را مامور کرده بیاید شرّ مار را از سر من کم بکند من بنا دارم که دیگر با خدا آشتی بکنم و به کار بد و کار زشت برنگردم. این علم، آگاهی و معرفت است. «مَا مِنْ حَرَكَةٍ إِلَّا وَ أَنْتَ مُحْتَاجٌ إِلَيَّ مُعَوْنَةٍ فِيهَا إِلَى مَعْرِفَةٍ»^۲

۱. حجر: ۸۵ و احقاف: ۳.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۴۱۲.

حکایت سعدی در ارتباط با اداره امور طبیعی و روزی‌رسانی خداوند از طریق دیگر موجودات زنده

سعدی در بوستانش این داستان را نقل می‌کند و می‌گوید "یکی روبه‌ی دید بی دست و پای"، یک روباهی را دید که مادرزاد دست و پا ندارد و روی شکمش افتاده، "فروماند از لطف و صنع خدای"، حیرت‌زده شد که این روباه قدرت حرکت که ندارد، ابزار حرکت که چهار دست و پا ندارد، "بدین بی‌دست و پای از کجا می‌خورد"، این معلوم است یک روباه هفت-هشت-ده ساله است، این روباهی که از مادر بی‌دست و پا به دنیا آمده این هفت هشت ده سال چطوری زندگی کرده‌است، چطوری روزی‌اش بهش رسیده، ایستاد و پیش خود گفت می‌ارزد یکی دو ساعت بایستیم و ببینیم در این نظام عالم این روباه بی دست و پا رزقش از کجا می‌رسد؟ گفت بعد از مقداری که از وقت گذشت دیدم یک شیر قوی هیکل درنده که این روباه سه تا لقمه‌اش می‌شد اگر آن را می‌خورد،-شیر به روباه زنده چهار دست و پا حمله می‌کند در هم خوردش می‌کند می‌خورد،- یک تکه گوشت در دهانش است و آمد و چهار دست و پا نشست روی زمین نزدیک دهان روباه و روباه شروع کرد از این گوشت کنار دهان شیر که از یک شکاری آورده بود خورد، مثلاً یک نصف ران شکار شده شیر را، بعد هم به شیر فهماند که من سیر شده‌ام مثلاً و دیگر بیشتر نمی‌خواهم. آن شخص پیش خود گفت: خب، روزی‌اش که رسید، حالا چطوری آب می‌خورد؟ -بالاخره این با این خوراک تشنه می‌شود بعد هم بدنش آب می‌خواهد، اصلاً بدن تمام موجودات زنده و گیاهان آب دارد، به طور مثال بدن هر کدام از ما پنجاه لیتر آب دارد که اگر بیست لیترش را بکشند دیگر سلامت ما به ما برنخواهد گشت، و ما هشتاد سال، نود سال با پنجاه لیتر آب ما زنده هستیم، این را ما الآن ثابت کرده‌ایم. اما قرآن هزار و پانصد سال پیش فرمود ﴿وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلِّ شَيْءٍ حَيًّا﴾ یعنی تمام موجودات زنده از آب هستند، وقتی اولین موجود زنده از آب بیرون آمده و آب را با خودش آورده و آن خالی



نکرده از بدنش، بنابر این کافی است بیست لیتر آب بدن انسان را بکشند، انسان دیگر سالم نخواهد شد تا بمیرد ولو بیست لیتر آب دوباره بهش برگردانند- بالاخره این بدنش که بخشی‌اش آب است، بعد هم آدم سیر تشنه‌اش می‌شود، هوا هم که گرم می‌شود بیشتر تشنه می‌شود، نیم ساعتی گذشت و همان شیر آمد تا رسید پیش روباه، روباه بلافاصله دهانش را باز کرد و شیر که رفته بود لب آب جوی، رودخانه، قنات یا ... و دهانش را پر از آب کرده بود و نگه داشته بود آمد و خرده خرده آن آب را در دهان روباه ریخت و بعد هم که روباه سیراب شد، شیر با محبت دمش را تکان داد، یعنی جناب روباه ما ماموریتمان را از طرف همه کاره عالم برایت امروز انجام دادیم، نگران فردا هم نباش ما مامور هستیم که هم شکمت را سیر کنیم و هم آبت را بهت بدهیم.

اهمیت کسب علم جهت فهم اسرار و فواید موجودات زنده و زمین

ای کاش همه مردم ای کاش به خصوص شیعه حوصله مطالعه و کتاب‌خوانی داشتند، در این کتابها انسان مسائل شگفت‌انگیزی را می‌بیند به بخشی از اسرار موجودات پی می‌برد، با اضافه شدن آگاهی‌اش ایمانش باارزستر می‌شود، سنگین‌تر می‌شود پرقیمت‌تر می‌شود. خیلی زشت است انسان بمیرد و روز مردنش جاهل به بسیاری از حقایق عالم بمیرد، این واقعاً زشت است. موقعی که من برای تبلیغ در فنلاند بودم، شبها به یک کتابخانه خیلی خوبی که نزدیک به محل اسکان من بود می‌رفتم و کتاب می‌خواندم، یکی از کتابها، از کتابهای ابوریحان بیرونی بود که به عربی نوشته شده بود، ابوریحان بیرونی از دانشمندان بزرگ عالم اسلام است، بالای هزار و چند سال قبل زندگی می‌کرده‌است. این کتاب در کتابخانه‌ای که در فنلاند بود در قفسه قرار داشت و من آن را برداشتم و مطالعه کردم، دیدم که هزار و چند سال پیش ابوریحان نوشته‌است که من نظر دانشمندان جغرافیاشناس را که کره زمین رُبع‌اش مسکونی است قبول ندارم، ربع مسکون یعنی بقیه‌اش آب است و دریا، آن وقت نوشته که زندگی ویژه این طرف کره زمین نیست، آن طرف کره زمین هم انسان زندگی می‌کند، ولی دیگر اسم نبرده‌است. هفتصد سال یا ششصد سال بعد از ابوریحان، کریستف کلمب قاره آمریکا را کشف کرد و دید در آنجا انسان زندگی می‌کند.



وقتی انسان با علم و کتاب سر و کار داشته باشد، گنج مهمی به دست می‌آورد زیرا در این عالم جنگی مهم‌تر و بهتر از علم و آگاهی نیست. اگر انسان در زندگی به جای علم به دنبال ثروت برود، هفتاد سال بدود، عرق بریزد، رنج بکشد و با دیگران دعواش شود، در نهایت ده، بیست، چهل میلیارد پول به دست آورد یا بالاتر از آن، به زمین، پاساژ، ساختمان، دفتر یا ... برسد تا حدی که به قول پیغمبر ﷺ، گنجایش بهره گرفتن از این همه ثروت را نداشته باشد الا در حد یک خانه، یک مرکب، یک لباس، یک خوراک، بعد باید بمیرد و تمام آن چه با زحمت کسب کرده می‌ماند. که به قول امیر المومنین علیه السلام برای وارث خوب یا برای وارث بد، که حضرت علیه السلام می‌فرماید اگر برای وارث خوب بماند آن وارث بلد است با این صد میلیارد چه کار بکند، در روز قیامت خدا این ثروتمند را با ورثه‌اش در محشر رودررو می‌کند و به ثروتمند می‌گوید این ورثه تو مالک کلّ مالی شدند که از تو به جا ماند، اینها آمدند با این مال خمس و زکاتشان را دادند، درمانگاه، مدرسه، مسجد و یا حوزه علمیه ساختند، حالا جلوی چشم تو با ثروت تو که بی‌زحمت به اینها رسید اینها باید بروند به بهشت و تو که بخیل بودی جلوی چشم بچه‌هایت باید بروی در جهنم، این ارزیابی امیر المومنین علیه السلام است. و اگر وارث بد باشد به این شخص پولدار اولی یعنی پدر- می‌گویند: جنابعالی به خاطر بخلت - که در قرآن هم دو بار اعلام کرده بودند که بخیل باید بروی در جهنم - که پولهایت را اصلاً در راه خدا جهت ندادی، باید بروی در جهنم. این می‌شود یک عذاب، و عذاب دوّم هم این که ورثه‌ات پولهایت را بردند به خارج از کشور و در کاباره‌ها، شهوترانی، عرق، ورق و... صرف کردند و چون کمک‌کار به گنهکار شدی یک عذاب هم برای کمک داندت به گناه است، آیا این می‌ارزد که آدم یک عمری خودش را هزینه کند، پیر و پوک کند، که مثلاً صد میلیارد تولید بکند و بعد هم بمیرد و به خاطر این صد میلیارد که حال یا وارث خوب دارد و برود جهنم و یا وارث بد دارد و باز برود در دو عذاب گرفتار شود؟ مدرک این حرف باب حکمت‌های نهج البلاغه است.



توضیح درباره نهج البلاغه

نهج البلاغه کتابی است که نمونه ندارد بعد از قرآن مجید، نهج البلاغه کتاب علم، طبیعت عالم، اخلاق، دین، کتاب توحید، عالم‌شناسی و... است. خدا می‌داند امیر المومنین علیه السلام چند رشته علم را در این خطبه‌ها و نامه‌ها و حکمت‌هایش جمع کرده است، یک جلد هم هست، ولی بیشتر خانه‌های شیعه این کتاب را ندارند، خوشبختانه یکی از دانشمندان شیعه که من او را دیده بودم و الآن سی سال است از دنیا رفته است دنبال بقیه نامه‌ها و سخنرانی‌ها و حکمت‌های امیر المومنین علیه السلام در کتابهای سنی‌ها، شیعه‌ها، زیدی‌ها و... گشت و همه را درآورد و به عنوان مستدرک نهج البلاغه چاپ کرد و با این مطالب نهج البلاغه شد ده جلد هفتصد-هشتصد صفحه‌ای، یعنی هشت هزار صفحه علم، آگاهی، دانش، بینش، اخلاق، جهان‌شناسی، خدائشناسی، انسان‌شناسی، حقوق‌شناسی، جرم‌شناسی، قیامت‌شناسی از امیر المومنین علیه السلام به جا ماند.

اهمیت کسب معرفت در نهج البلاغه

یک جمله امیر المومنین علیه السلام به کمیل ابن زیاد نخعی دارند که من می‌گویم اگر آن را با طلای بیست و چهار عیار بنویسند این بی‌ادبی است به امیر المومنین علیه السلام، بلکه باید بگوییم این جمله را بیایند با قلم نور بر صورت حور بنویسند، حضرت علیه السلام به کمیل ابن زیاد نخعی -همانی که دعای کمیل را از حضرت علیه السلام نقل کرده است- می‌گوید -خیلی جمله فوق‌العاده‌ای است- «يَا كَمِيلُ مَا مِنْ حَرَكَةٍ إِلَّا وَ أَنْتَ مُخْتَاَجٌ إِلَيَّ مَعُونَةٍ فِيهَا إِلَيَّ مَعْرِفَةٌ»^۱، هیچ قدمی را در زندگی در هشتاد-نود سال عمرت بر نمی‌داری مگر اینکه نیازمند به معرفت و آگاهی هستی که این قدمی که داری برمی‌داری باطل است یا حق است، این پولی که داری گیر می‌آوری باطل است یا حق است، این نگاهی که داری می‌کنی باطل است یا حق است، این حرفی که داری می‌زنی باطل است یا حق است، ای کمیل! واجب

۱. بشارة المصطفى صلی الله علیه و آله، ج ۱، ص ۲۴.

است با معرفت زندگی کنی واجب نه مستحب، بفهمی چگونه زندگی کنی. این چگونه زیستن را آدمی بفهمد در هر صورت خیلی عالم است.

دنیا؛ تجارتخانه انسان و آشپزخانه سایر موجودات زنده

پس عرض شد که دنیا تجارتخانه است و فقط انسان تاجر است، یعنی تاجر آفریده شده، ولی برای بقیه موجودات دنیا تجارتخانه نیست بلکه آشپزخانه است، که روزی خودشان و مواد لازم را بخورند، تمام حیوانات هم روزی شناسند، یعنی در این کره زمین و میان اقیانوس‌ها می‌فهمند چه خوراکی برایشان سودمند است و چه موادی برایشان ضرر دارد این را می‌فهمند. البته با کمک خدا، اینکه می‌گوییم با کمک خدا در سوره هود است، ﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا﴾^۱ این یک آیه، ﴿مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا﴾^۲، روزی تمام موجودات زنده بر عهده من است و واجب هم کردم به خودم که بپردازم، و مهار تمام موجودات زنده هم به دست من است و آنها را هدایت می‌کنم به روزی مخصوص خودشان یعنی این که هیچ کس از حیوانات در دنیای خودش به تناسب خلقت خودش روزی بد نمی‌خورد، به نظر ما بد می‌آید ولی آن حیواناتی که جمع می‌شوند دور یک لاشه اسب، قاطر، گرگ، یا سگ مرده آنها دارند روزی طبیعی خودشان را می‌خورند. ما بدمان می‌آید از بعضی از گوشت‌ها که البته آنها برای ما حرام است ولی آنها بدشان نمی‌آید، چلوکباب آنها سر سفره‌شان همان لاشه‌هاست، خداوند می‌گوید همه را من هدایت می‌کنم، همه را. اگر هم یک حیوانی توان دنبال رفتن روزی را از دست بدهد، کمک برایش می‌فرستم.

هدف خلقت انسان؛ چهار کسب و تجارت در دنیا

دنیا برای کل موجودات زنده آشپزخانه است و بیشتر نه، یعنی بخورند و انرژی و نیرو بگیرند که ماموریت‌هایشان را بتوانند انجام بدهند ولی برای ما انسانها دنیا آشپزخانه

۱. هود: ۶.

۲. هود: ۵۶.



نیست، بلکه تجارتخانه است، یک گوشه این تجارتخانه نباتات، گیاهان، میوه‌جات، سبزیجات، گوشت‌های حلال را برای ما قرار دادند نه کلش را، چون پروردگار عالم میلیاردها روزی‌خور دارد فقط ما نیستیم یک گوشه‌اش برای ما آشپزخانه است نود و نه درصدش تجارتخانه است.

وقتی قرآن می‌فرماید: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ»^۱، ما انسان را خوشگذران، رفاه‌خواه، لم بده روی تخت و بخور نیافریدیم، منظور این است که انسان را در زحمت، رنج، کوشش آفریدیم که از این آشپزخانه پاک، حلال، طیب و حق خودش را بخورد، انرژی که گرفت در این مدت عمرش در این دنیا دنبال چهار کاسبی بدود. اول کسب معرفت، بعد عبادت، بعد کسب خدمت به خلق و بعد هم کسب معاش حلال. درباره اهمیت تجارت کسب معرفت، در جلسه گذشته مفصل صحبت شد. در ادامه در این چهار زمینه مطالبی مهمی را اگر خداوند توفیق بدهد و عنایت کند برایتان عرض می‌کنم. مطالب بسیار مهمی ارائه می‌کنم که این چند شب بهره جامع کاملی از جلساتی که به نام صدیقه کبری ع تشکیل شده است

ارتباط میان کسب معرفت و تجارت عبادت

گفتیم اولین کسب انسان در دنیا، معرفت و دومی عبادت است. کسب عبادت بعد از کسب معرفت است، زیرا عبادت بدون آگاهی و معرفت خیلی کم‌ارزش می‌شود. یعنی اگر من عباداتم را نفهمم و آن کسی را که دارم برایش عبادت می‌کنم، نفهمم و نشناسم، چنین عبادتی ارزش چندانی ندارد.

اگر من، وجود مقدس معبود را نفهمم و درکش نکنم و حداقل شناسنامه پروردگار را در قرآن مجید نبینم و ندانم که کیست، اوصاف، اخلاق و جلال، جمال، زیبایی، رحمت و کرم بی‌نهایت او و سبک برخورد او را با انسان را نشناسم، وقتی سر نماز می‌ایستم و الله اکبر و «بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين» می‌گویم چون نمیدانم طرفم کیست، عبادتم هم ضعیف است.

ارزش و اهمیت کتاب اصول کافی

یکی از مهمترین کتابهای ما بعد از قرآن و نهج البلاغه کتاب اصول کافی است، که هزار و سیصد سال از عمر این کتاب گذشته است، این کتاب فوق العاده کتاب مهمی است یعنی شیعه اگر بخواند بفهمد ائمه ما و پیغمبر ما ایمانشان، اعتقادشان، اخلاقشان، عملشان، منششان، رفتارشان، چه بوده است؟ این کتاب را باید بخوانند. این کتاب بانی دارد که اولین بخشش است به نام بخش "عقل و جهل"، که تمام کتابهای اهل سنت از این بخش خالی است، یعنی این امتیاز برای کتابهای شیعه است که بسیار به عقل اهمیت داده و بسیار نسبت به نفهمی و جهل تنفر نشان داده است.

نقد عبادت جاهلانه و بدون کسب معرفت

در باب عقل و جهل اصول کافی، امام صادق علیه السلام می فرماید یک جزیره ای میان یک دریا بسیار جزیره سرسبز، خرم، پرگل، پرگیاه، پردرخت بود و یک عابدی در آنجا به شدت خدا را عبادت می کرد و خسته هم نمی شد، -من به فارسی روایت را توضیح می دهم-، امام صادق علیه السلام می فرماید یکی از فرشتگان به پروردگار عرض کرد این با این عبادت سنگینش مزدش در قیامت چیست؟ خدا مزدش را نشان داد و آن فرشته دید که مزدش با عبادت هفتاد-هشتاد ساله اش دو زار است، -شما جوانها دوزاری ندیده اید، تا چهل سال پیش در پول ایران یک قرانی، ده شاهی و دو زاری بود، ده تا یک قران می شد یک تومان، صد تا یک قران می شد ده تومان، دو زار یعنی تقریباً یک مزد بسیار پایین-، پاداش بسیار ناچیز، فرشته تعجب کرد، عرض کرد خدایا مثلاً این آدم با این عبادتش باید یک بخش از یک بهشتت را به او بدهی از هشت بهشت یک، حال این چرا اینقدر مزدش کم، بی مقدار، و اندک است؟ خطاب رسید به فرشته که برو پایین در جزیره، برو تا به شکل یک آمیزاد درت بیاورم و بشین کنار این عابد و بگو هدف تو از این عبادت سنگین چیست؟ استراحتت کم! بیداریات زیاد! عبادتت فوق العاده! او هم آمد. امام صادق علیه السلام فرمود که این فرشته به این عابد گفت خیلی عبادتت سنگین است، خیلی شاد هستی در عبادت کردن، هدفت از



این عبادت چیست؟ عابد به این فرشته گفت این روئیدنی‌های جزیره را می‌بینی؟ این علفهای سبز شیرین این مواد عالی سرببرون آورده از خاک، گفت بله می‌بینم، گفت اینها هر سال بهار بیرون می‌آید و هیچ کس هم در این جزیره نیست تا پاییز، پاییز که می‌شود علفها همه خشک می‌شود، میریزد و خُرد و خاشاک می‌شود و گاهی باد می‌آید و همه را می‌برد و حرام می‌شود و هر سال هم همینطور است، من قصد دارم اینقدر خدا را عبادت بکنم تا نهایتاً خدا از من خوشش بیاید و الاغش را بفرستد برای من و من برایش در این جزیره بچرانم که این علفها حرام نشوند، این عبادت جاهلانه است، این عبادتی که از معرفت به معبود خالی است، این عبادتی که از آگاهی به پروردگار تهی است و بیشتر از این نمی‌ارزد.

عبادت اهل بیت؛ نمونه عبادت با معرفت

اما یک عبادتی صدیقه کبری علیه السلام، امیر مومنان علیه السلام حضرت حسن علیه السلام، حضرت حسین علیه السلام، انجام دادند، عبادت چه بود؟ خدا فرموده از مالتان انفاق بکنید در راه من، آن وقتی که انفاق کردند چقدر مال بوده؟ چند میلیون بوده، میلیون و تومان نبوده، اینها دوازده تا دانه نان تافتون خانگی هزینه کردند ﴿وَيُطْعَمُونَ الْأَطْعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾^۱ بعد به هر سه گفتند ﴿إِنَّمَا نَطْعِمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ﴾^۲، ما این کار را فقط برای رضای پروردگاری کردیم که خوب می‌شناسیمش، ﴿لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا﴾^۳، در سوره انسان است. امشب اگر وقت کردید آیات بعد این دو تا آیه را تا آخر سوره ببینید که خدا برای این چهار نفر در قیامت چه تدارک عظیمی دیده است نه بخاطر دوازده تا نان تافتون، بلکه بخاطر کاری که با معرفت و شناخت خدا انجام گرفته، انسان کاسب و زحمت کش آفریده شده است.

۱. انسان: ۸.

۲. انسان: ۹.

۳. انسان: ۹.

روضه وداع فرزندان ضرت زهراء علیها السلام با بدن بی جان او

دیشب عرض کردم بدن را غسل داد، بعد وسط غسل رفت و سر به دیوار گذاشت، بلند بلند گریه کرد، دوباره برگشت غسل را ادامه داد و بدن را کفن کرد، به این چهار تا بچه گفت آخرین بار است مادرتان را می بینید، بیایید با او خداحافظی کنید، چه منظره‌ای دیدی علی جان؟ چه سخت بود! من یک دوستی دارم که دو تا بچه دارد در خانه، امروز به من گفتند که همسرش از دنیا رفته است. تلفن بهش زدم تسلیت بگویم، اما او آرام نمی شد و من هر چه می خواستم حرف بزنم، او گریه گلوگیرش شده بود و مخصوصاً حرفش این بود که من با این دو تا بچه بی مادر چه کار بکنم؟ الان چه بگویم و جواب اینها را چه بدهم؟ خیلی به زحمت با من حرف زد که اکنون که خانمم را بردند بهشت زهرا دفن کردند امشب اگر بچه‌ها از من مادر خواستند چه بگویم؟

علی علیه السلام ایستاده، امام مجتبی علیه السلام آمد صورت روی صورت مادر گذاشت، دو تادختر دو طرف سینه مادر صورت روی مادر گذاشتند، حسین علیه السلام هم آمد صورت کف پای مادر گذاشت، این اولین باری است که بچه‌ها هر چی مادر را صدا می زنند مادر جواب نمی دهد، آمد بچه‌ها را جدا بکند، هر چهار تا را با هم نمی توانست جدا بکند اول حسن علیه السلام را برداشت آورد کنار، آمد حسین علیه السلام را بردارد حسن علیه السلام دوید دوباره صورت روی صورت مادر، علی جان ما نمی دانیم چطوری این بچه‌ها را جدا کردی، چقدر قربان صدقه بچه‌ها رفتی، بالاخره با زور که جدا نکردی با تمنا و محبت و خواهش بچه‌ها را جدا کردی، اما کربلا چطوری سکینه را از بدن ابی عبدالله علیه السلام جدا کردند، می گفت مردم اگر می خواهید بروید بروید من را رها کنید، من نمی آیم من می خواهم امشب کنار پدرم بمانم. دیدند بدن را رها نمی کند واجتمعت عدة من الاعراب ده پانزده نفر از این عربهای زمخت خشمگین بددل جمع شدند فجروها بچه را گرفتند کردند از بدن ابی عبدالله علیه السلام.



جلسه سوم

اهمیت کسب معرفت و راه‌های

کسب معرفت

وجوب کسب معرفت

یکی از کسب‌هایی که در آیین مقدس اسلام واجب است و وجوب این کسب هم وجوب الهی است، (کسب معرفت است.) این وجوب را پیغمبر اکرم ﷺ یا انبیاء ﷺ گذشته - که همشان دینشان اسلام بوده و دین خدا - اعلام نکرده‌اند، بلکه وجوب این کسب از ابتدا از جانب پروردگار عالم اعلام شده است.

راه‌های کسب معرفت

کسب معرفت از دو راه تحقق پیدا می‌کند. راه اول این که بروم در کلاس پیغمبر ﷺ، ائمه ﷺ و عالمان ربانی حدود بیست سال، سی سال شرکت بکنم، تا خودم بشوم فقیه، عالم، آگاه، دارای دانش گسترده دینی، یک راهش هم این است که مردم این همه که خرج می‌کنند جلسات را تبدیل به جلسات علم بکنند، این خیلی مهم است، امیر المومنین ﷺ می‌فرمایند «رَحِمَ اللَّهُ إِمْرًا سَمِعَ حُكْمًا فَوَعَى»، خدا رحمت کند آن انسانی که در جلسات علمی شرکت می‌کند و گوش می‌دهد و آن را که گوش داده را در وجودش نگه می‌دارد، یعنی می‌شود آگاه.

۱. خصائص الأئمة ﷺ، ج ۱، ص ۱۱۱.



الف) کسب معرفت به صورت مستقیم

اگر خود انسان یک عمری، سالیان طولانی برود و تحصیل کند و این معرفت را از راه زحمت تحصیل و استاد دیدن به دست بیاورد، به طور مستقیم کسب معرفت کرده‌است. مانند مردمی که زمان رسول خدا ﷺ و ائمه طاهرين ﷺ، اوقاتی را اختصاص داده بودند به اینکه مشتاقانه به محضر رسول خدا ﷺ یا ائمه طاهرين ﷺ بیایند، بشنوند، بفهمند و بنویسند.

اهتمام شیعیان به امر نوشتن در علم آموزی

نوشتن (معارف الهی) از زمان پیغمبر عظیم الشان اسلام ﷺ به تشویق خودشان انجام گرفت و تا شروع غیبت صغری شیعه چهارصد کتاب علمی داشته که بعضی از کتابها نزدیک به دو هزار صفحه بود. من یکی از همین کتابهای دو هزار صفحه‌ای را زمانی که در انگلستان برای تبلیغ رفته بودم در کتابخانه بریتیش^۱ دیدم که البته قدیمی هم بود، کتاب چاپ جدید و چاپ امروزی نبود. متأسفانه از این چهارصد کتاب معرفتی و علمی و بابیان شیعه تمامش نمانده و فقط بخشی حفظ شده و مانده‌است. زحمات بسیار سنگین مرحوم کلینی و شیخ صدوق و شیخ طوسی تقریباً بخش عمده‌ای، حدود نود درصد از این چهارصد کتاب، را انتقال به چهار کتاب مفصل داده‌اند.

معرفی برخی از آثار مکتوب معتبر شیعی

یک دوره کتاب شریف و با عظمت «کافی» ده جلد است که یک بخش از آن چهارصد کتاب را دارد، کتاب «مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه» از شیخ صدوق است که نسبتاً کتاب مفصلی است، و دو کتاب تهذیب و استبصار شیخ طوسی ﷺ است که البته بعد از این چهار کتاب، دانشمندان و علمای بزرگ شیعه برای توضیح کل مسائلی که از پیغمبر ﷺ و ائمه طاهرين ﷺ به جا ماند زحمات زیادی کشیدند و تقریباً تبدیل به چند هزار کتاب شد که همه آن کتابها باقی مانده است. به خصوص کتابهایی که دو نفر نوشتند و هنرمندانه



روایات اهل بیت علیهم‌السلام را و آنچه که از آن بزرگواران باقی مانده بود خیلی عالمانه و ماهرانه شرح دادند:

الف) یکی وجود مبارک علامه، بزرگ فیلسوف کم نظیر، حکیم الهی، قرآن‌شناس و روایت‌شناس بسیار بسیار عظیم القدر مرحوم فیض کاشانی است که روایات ائمه علیهم‌السلام را و قرآن مجید را در حدود پانصد جلد نوشته‌های خودش به تنهایی و بدون کمک گیری از دیگران انجام داده‌است. البته در زمان خودش نوشته‌های او حدود سیصد جلد بود، جلدهای قطور و بزرگ که در زمان ما که چاپ می‌شود حدود پانصد جلد می‌رسد که عمده‌ترین کتابش «تفسیر صافی» است که در حدود سه هزار صفحه است، «مَحَجَّةُ الْبَيْضَاء» است حدود چهار هزار صفحه و کتاب با عظمت «وافی» است که بالای بیست هزار صفحه است، تمامی هم علمی است نه اینکه فقط صفحه پر کرده باشد، یعنی بزرگان دین ما از چهارصد سال قبل تا الآن نیازمند مراجعه به کتابهای فیض کاشانی هستند مخصوصاً کتاب واقعاً بی نظیر وافی که بالای بیست هزار صفحه است.

ب) نفر دوم هم علامه مجلسی است که چند سالی بعد از فیض کاشانی در یک مرحله دیگر این کار را کرد، یعنی کار او تکرار کار فیض نبود، کار مستقلی بود که ایشان کارش را در اصفهان در هفتاد جلد انجام داد ولی از این هفتاد جلد بیست و چهار جلدش بنا به نوشته و تقسیم‌بندی خودش بیست و چهار جلد قطورش به نام بحارالانوار است که در زمان ما این کتاب را شاید پنجاه بار در ایران و در بیروت لبنان چاپ کرده‌اند که آن بیست و چهار جلد شده صد و ده جلد، بقیه هفتاد جلدش هم به سبک زمان ما که دارد چاپ می‌شود بعضی‌هایش سی جلد است، مثل مرآت العقول که پانزده هزار صفحه است و شاهکار علمی شیعه است که تا الآن روی دستش در آن زمینه نیامده است.

شناخت کاسبان مستقیم معرفت

راه نخست برای تحصیل و کسب معرفت، کار همان عده‌ای است که در زمان پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یا ائمه علیهم‌السلام به عنوان تحصیل معرفت محضر امام رفتند و در کلاس شرکت می‌کردند تا

اهمیت و جایگاه کسب علم در دنیا

به قول امیر المومنین علیه السلام مانند برخی اصحاب خیلی خوب گوش می‌دادند تا خیلی خوب بفهمند و بتوانند بنویسند. این کاسبان معرفت تعدادشان برای ما روشن نیست که بتوانیم دقیق بشماریم از زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله تا امشب چند نفر شده‌اند.

شما اگر بخواهید دورنمایی از تعداد اینها را بشناسید که قطعاً هم حوصله خواندنش را ندارید و زبان عربی هم نمی‌دانید باید به کتاب «اعیان الشیعه» مرحوم آیت الله سید محسن امین جبل عاملی مراجعه بکنید، ایشان در این کتاب فقط معرفی علما و بزرگان علمی مکتب تشیع را انجام داده‌است که در حدود شصت جلد است. این یک راه که این راه برای همه میسر نیست، و امکان ندارد چون اگر کل شیعه بخواهد برود و بیست، بیست و پنج سال در کلاسهای عالمان ربانی شرکت کند، و خودش بشود عالم دانای فهمیده دین‌شناس جامعه از بقیه کارهایش باز می‌ماند.

ب) کسب معرفت به صورت غیر مستقیم

راه دوم کسب معرفت، تحصیل آن به شیوه غیر مستقیم یا از طریق واسطان ما با امام است. حداقل آنچه در کسب معرفت مردم لازم است، این است که مردم با خدای نامعلوم مجهول سروکار نداشته باشند. به همین جهت باید عالمی بیاید برای مردم بگوید و خدا را بشناساند.

لزوم دعوت از گوینده دانا و توانا در مجالس دینی

کارگردانان مجالسی که در مساجد، منازل و حسینیه‌ها تشکیل می‌شود، از جهات شرعی و عقلی وظیفه دارند که گوینده‌ای را دعوت کنند که عالم باشد و هنر شناساندن دین و اصول و معارف دینی و الهی به مردم را داشته باشد. تا مردم در حد لازم با کسب معرفت، خداشناس شوند و این طور نشود که بعد از عمری زندگی، خدا برایشان مجهول باشد و فقط بگویند خدا اما ندانند این خدا کیست و چه دارد و صفات کمال و جمال خدا، اسماء حسنی، را نشناسند. پس از مدیرهای مساجد و حسینیه‌ها و جلسات، گوینده‌ها نیز پیش پروردگار نسبت به وقت، فکر، روان و عقل مردم به شدت مسئولند زیرا آنها باید از به اصطلاح مسائل ناب، صاف و پاک قرآن و اهل بیت سیراب شوند. اینطور نشود که از یک



ساعت وقت مقرر برای یک جلسه، چهل دقیقه‌اش خنده‌های شدید و بیست دقیقه هم خواب و قصه‌های نامربوط باشد. به قول پیغمبر ﷺ گوینده وعظ در قیامت برابر تعداد مردم به نسبت عمرشان مسئول است. دعوت‌کننده هم مسئول است زیرا تخریب وقت و فکر مردم گناه کمی نیست. این وظیفه دعوت‌کنندگان و وظیفه گویندگان است.

لزوم تفقه در دین توسط گوینده‌ها

قرآن مجید می‌گوید در سوره توبه که گوینده قبل از اینکه گوینده شود و قبل از اینکه منبری شود باید برود دین شناس شود، « لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ »، "فقه" لغتاً یعنی "فهم"، فقیه یعنی آدم دانا، یک آدم فهمیده، فقها یعنی فهمیده‌ها، یعنی آنهایی که سی-چهل سال خون دل خوردند و دین را در همه شئون شناختند، اسلام اجازه نمی‌دهد که گوینده بی‌سواد برای مردم حرف بزند، امام صادق ﷺ می‌فرماید بی‌سواد وقتی برای مردم حرف بزند فسادش در شیعه ما از صلاحش بیشتر است و امام صادق ﷺ می‌فرماید گاهی ناواردها و آنهایی که دین را نمی‌فهمند و نرفتند بفهمند و می‌آیند چهل سال پنجاه سال برای مردم سخنرانی می‌کنند ضررشان از لشگر بنی امیه در کربلا به شیعیان ما بیشتر است. چون در کربلا آمدند هفتاد و دو تا بدن را کشتند اما اینها می‌آیند فکر را می‌کشند، عقل را می‌کشند و آن یک ذره دین مردم را می‌کشند، این وظیفه دعوت‌کنندگان و گویندگان و اما وظیفه مردم چیست، برای جلساتی که معرفت به مردم داده می‌شود.

وظایف مردم نسبت به گوینده‌ها و مجالس دینی

مردم هم نسبت به این مجالس و گوینده‌ها وظیفه و مسئولیت دارند. این خیلی کار زشتی است که در بعضی از شهرها رواج دارد و کاری است ضد پیغمبر ﷺ، ضد قرآن، ضد خواسته رسول خدا ﷺ که یک وقت یک عالمی را از قم یا جایی دیگر دعوت می‌کنند - بعضی از کسانی که از قم می‌آیند در همان شهر من می‌شناسم از روز شنبه تا چهارشنبه درس خارج می‌دهند،

اهمیت و جایگاه کسب علم در دنیا

یعنی سی سال استخوان خُرد کرده‌اند و قرآن‌شناس و روایت‌شناس شدند، حالا منبرهایشان قصه زیاد ندارد خنده و شوخی ندارد، جک ندارد مردم حوصله نمی‌کنند بیایند کنار این خزینه علم و گوش بدهند، بیرون پانصد تا، ششصد تا پرسه می‌زنند چه بسا که دائماً بگویند کی دهندش را می‌بندد بیاید پایین؟ و بعد که آمد پایین و رفت بریزند برای رفتن پای منبر مداحی که معشوقشان است. این کاری است ضد قرآن و ضد پیغمبر ﷺ، خب بیایید علم را گوش بدهید بعد بنشینید و مداحی گوش بدهید، اما بیرون پرسه زدن، حرف زدن، راه رفتن، سیگار کشیدن و حوصله سر رفتن از عالم ربانی که چرا ساکت نمی‌شود و بیاید پایین تا ما برویم شرکت بکنیم، این فاجعه است، این ضرر است. پیغمبر اکرم ﷺ شرکت در جلسات علم را واجب کرده بر امت، گوش دادن به علم را واجب کرده به امت، فهم علم را واجب کرده به امت، عمل به علم را واجب کرده به امت. من شنیدم که یکی دو سه بار عالم ربانی و نویسنده بسیار بسیار خوب‌نویس که در قم طلبه‌های به دردبخور باسواد پای درسش می‌روند آقای «نظری» را دعوت کردند چند بار اینجا، استقبالی ازش نشده، این فاجعه است، این ضرر است. پیغمبر اکرم ﷺ می‌فرمایند امت من نسبت به جلسات علم و نسبت به عالمان ربانی پنج تا وظیفه دارند، یک: وقت بگذارند در این مجالس شرکت کنند، دو: به دقت حرفهای درست و حسابی عالمانه معلم عالم را گوش بدهند، سه: بفهمند، چهار: عمل بکنند، پنج: به آنهایی که نبودند انتقال بدهند. به زنشان، بچه‌شان، دامادشان، عروسشان و... یعنی این که دائماً اهل ایمان در حال پخش معرفت باشند. خیلی این روایت مهم است که پنج وظیفه مردم را مشخص می‌کند.

لزوم توجه به کسب معرفت افراد خانواده

خیلی از بزرگان دین ما مثل علامه مجلسی، شبهای جمعه خودش در خانه خودش زن و بچه‌اش را دعوت می‌کرد بنشینند و برای زن و بچه‌اش منبر می‌رفت، مرحوم آیت الله العظمی گلپایگانی تا سال فوتش، در خانه خودش منبر می‌رفت. بزرگان دین ما منبر می‌رفتند برای زن و بچه‌شان، یعنی نمی‌گذاشتند حق دینی و حق علمی زن و بچه‌شان ضایع بشود.



شما همین امشب این نهج البلاغه امیرالمومنین علیه السلام را بردارید و ببینید امیرالمومنین علیه السلام خودش در خانه واعظ بچه‌هایش بود، گاهی هم به جای گفتن برای بچه‌هایش می‌نوشت، وجود مقدسشان یک نامه دارند که به حضرت مجتبی علیه السلام نوشتند که نزدیک ده صفحه است، یک نامه هم دارند به «محمد ابن حنفیه» - یک فرزند دیگرشان - که در کتاب شریف «وسائل» شیخ حر عاملی است، این بیست جلد است و این نامه در جلد یازدهم نقل شده است، یک نامه نصیحتی، دین‌شناسی، اخلاق‌شناسی با خط خودش به محمد حنفیه نوشته است، نمی‌گفت من مسئول هستم، من رئیس جمهور هستم، من کارم زیاد است، من وکیل هستم، من وزیر هستم و وقت ندارم به زن و بچه‌ام برسم، آنی که برای زن و بچه‌اش وقت تربیتی و دینی نگذارد یقین بدانید و شک نکنید طبق روایات ما و طبق آیات قرآن ما قیامت دادگاهی است.

ما در سوره تحریم درباره پدران می‌خوانیم، امر واجب پروردگار است به پدران، **﴿قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَارًا﴾**^۱ یعنی خودتان را و زن و بچه‌تان از درگیر شدن با آتش جهنم نگاه بدارید، خب من با زن و بچه‌ام اگر بخوام درگیر آتش جهنم نشوم چه کار باید بکنم؟ باید در حد لازم دین‌شناس شوم به دینم عمل کنم تا قیامت من را جهنم نبرند. پروردگار این مسئولیت زن و بچه را به گردن مرد خانه انداخته. این خیلی مهم است یعنی آمده تمام خانه‌ها را با این آیه کرده شعبه نبوت و امامت و شعبه وحی که باید مرد خانه برود یاد بگیرد طبق روایتی که پنج قسمت بود و برگردد یاد بدهد، چطوری یاد بدهد؟ با نرمی، محبت و عاطفه، خشن نباید حرف بزند، داد نباید بکشد، اینها در قرآن است.

استفاده از بیان و زبان نرم و مهربان برای تعلیم معارف الهی

وقتی خدا می‌گوید یاد بده، می‌گوید **﴿فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيِّنًا﴾**^۲ ، با زبان نرم و بامحبت یاد بده، یا در قرآن مجید در سوره لقمان می‌گوید صدایتان را بلند نکنید، صدای بلند ضرر دارد، حتی

۱. تحریم: ۶.

۲. طه: ۴۴.

برای گویندگان و مداح‌ها، اصلاً قرآن مجید از صدای بلند نهی می‌کند، ثابت هم شده در دانش امروز بشر که یکی از آلودگی‌های خطرناک آلودگی صوتی است، یعنی اینهایی که عریده می‌کشند، داد می‌کشند بلندگو را می‌خواهند تکه تکه کنند، اینها برای اعصاب، روان و آرامش مردم ضرر دارد. خداوند متعال یک ملتی را که می‌خواستند نابود بکند - چون همه بی‌دین بودند و به حرف انبیاء علیهم‌السلام گوش نمی‌دادند - در قرآن می‌گوید یک راه نابود کردن یک ملت این بوده **﴿إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً﴾**، یک فریاد بلند نه بیشتر در فضای آن مملکت زده می‌شد و همه می‌مردند، بیست و سه سال پیغمبر با مردم رو به رو بود یک بار با کسی بلند بلند حرف نزد. خیلی نرم گو بود و بامحبت حرف می‌زد.

آشنا کردن خانواده آن هم با زبان نرم وظیفه پدر خانواده است، حالا یا با زبان شنیده‌ها را انتقال بدهد که آنها را از جهنمی شدن حفظ بکند و نگاه بدارد، یا این که کتابهای خوبی که خواندنی است و خسته نمی‌کند و در ارتباط با دین‌شناسی است را تهیه بکند و بگذارد در خانه، مثلاً ده تا کتاب، بیست تا کتاب یا سی تا کتاب و به زن و بچه‌اش هم بگوید بخوانید و خلاصه‌اش را در پنج صفحه بنویسید، من هم جایزه بهتان می‌دهم - اگر بتواند، بگوید یک کربلا می‌برم یا می‌برم مشهد، یا این که بهترین لباس را برایتان می‌خرم - من خودم بچه‌هایم و نوه‌هایم را به همین شکل دین‌شناس بار آوردم. این وظیفه واجب است. الان هم نوه‌های من که به تکلیف نرسیده‌اند وقتی روزه می‌گیرند، پانزده روز، بیست روز ماه مبارک رمضان را، آخر ماه رمضان یک پول خوبی بهشان می‌دهم.

ضرورت تشویق به امور دینی و استقامت در آن

تشویق در اسلام دستور دارد، خود قرآن مجید پر از تشویق به مومنان است. چقدر آیه داریم که آخرش دارد «بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ»، یعنی مردم مومن را خوشحال کن، که من این کارها را برایشان در وقت مرگشان، برزخشان و قیامت انجام می‌دهم. وظیفه پدر است، شما در قرآن مجید این آیه را می‌بینید که کسی در زمان پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پر مسئولیت‌تر، پر وظیفه‌تر، پر کارتر از



پیغمبر ﷺ نبود، اگر احوالات و تاریخش را بخوانید می‌بینید رسول خدا ﷺ با ده‌ها کار درگیر بود و باید برای همه هم وقت می‌گذاشت، خدا هم می‌داند که پیغمبرش درگیر چقدر کار است، در عین حال در قرآن به او امر واجب می‌کند ﴿وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا﴾، حبیب من وظیفه واجب است نماز را به زن و بچه‌ها انتقال بدهی و در این انتقال دادن هم باید کمال حوصله را به خرج بدهی، یعنی در دیندار کردن و به بندگی وادار کردن زن و بچه‌ها نباید خسته شوی، نباید بگویی که گفتم و دیگر چه نیازی دارد که بگویم. شما می‌دانید که امیر المومنین ﷺ و صدیقه کبری ﷺ نماز بودند، یک وقت می‌گویم فلان آقا فلان خانم واقعاً نمازخوان است، اما امیر المومنین ﷺ و فاطمه مرضیه ﷺ از نماز خواندن هم گذشته بودند و شده بودند خود نماز، متحد با نماز، شده بودند حقیقت نماز، شده بودند نور نماز، ولی در روایاتمان دارد این آیه که نازل شد زن و بچه‌ها را به نماز وادار کن و امر کن، زنان در خانه بودند و پیغمبر ﷺ هم آن‌ها را سفارش به نماز می‌کرد، اما بعد این آیه هر روز حالا من نمی‌دانم این آیه چه سالی از سالهای هجرت به رسول خدا ﷺ نازل شده، مثلاً اگر سال دوم باشد هشت سال، سال سوم هفت سال، سال پنجم تا از دنیا رفتنشان پنج سال هر روز می‌آمدند یک لحظه در خانه زهرا ﷺ را می‌کوبیدند و می‌فرمودند: بابا تو و علی، نماز. و می‌رفتند، ما چقدر به دخترهایمان سر می‌زنیم؟ همین کافی است که شوهرشان دادیم و جهیزیه هم دادیم، وظیفه‌مان را ادا کردیم؟! پیغمبر ﷺ هم دختر شوهر داده بود ولی هر روز طبق خواست خدا می‌آمد و در میزد و به زن و شوهری که خودشان شده بودند نماز نور، حقیقت، می‌گفت نماز، این راه دوم کسب معرفت است.

اهمیت کسب علم و معرفت

وجوب تحصیل معرفت را بیان کردیم و گفتیم از دو راه می‌توانیم اهل معرفت شویم. کسب معرفت و دنبال علم رفتن و به طور کلی اهمیت علم از ابتدای خلقت آدم بر انسان

واضح بوده و اهل بیت نیز بر آن تأکید کرده‌اند. بر مواردی از تأکید پیامبران و امامان بر تحصیل آگاهی و معرفت تأملی می‌کنیم.

الف) علم و معرفت؛ اولین موهبت خدا به حضرت آدم

اولین انسانی که از جنس ما آفریده شده است پروردگار عالم خودش او را نامگذاری کرده‌است چون سابقه پدری و مادری نداشت «خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ»، یعنی اولین بار پروردگار از جنس ما یک موجود زنده، عاقل، روح‌دار، فطرت‌دار و روان‌داری را آفرید و اسمش را گذاشت آدم، زنده شد ﴿نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾^۱، حالا این آدم به گونه‌ای آفریده شده که خانه می‌خواهد، اثاث خانه می‌خواهد، ابزار زندگی می‌خواهد، حبوبات و سبزیجات می‌خواهد، گوشت حلال می‌خواهد، لباس می‌خواهد، ازدواج می‌خواهد و... البته که اینها همه طبع خلقت این آدم است، خود خدا هم این طبع را درش قرار داده، گرسنگی را خدا قرار داده و باید غذا بخورد، تشنگی را او قرار داده، باید آشامیدنی بخورد، بدن را او قرار داده عریان، لباس باید بپوشد، فعلاً لحظه اول است که روح در او دمیده شده و زنده شده، فکر می‌کنید اولین کاری که برای آدم کرده چه بوده؟ اولین کار خانه بهش داد؟ سنگ بهش داد؟ یک سفره پر در اختیارش گذاشت؟ خیر! بلکه قبل از همه این مسائل خداوند متعال آدم را با علم و با معرفت تغذیه کرد.

آیه سی به بعد سوره بقره را ببینید و «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»، منظور از این اسماء یک عده‌ای از متخصصین طراز بالا می‌گویند منظور اسماء حسنی پروردگار است که هر کسی حقایق اسماء حسنی پروردگار را بفهمد و براساس حقایق این اسماء زندگی بکند «دَخَلَ الْجَنَّةَ» یعنی به بهشت داخل می‌شود. این را امام صادق علیه السلام می‌فرماید. خداوند این علم را داد به آدم، لذا ما حرف تاریخ‌شناسان اروپا را اصلاً قبول نداریم، آنها زندگی بشر را به چند دوره تقسیم کرده‌اند، اول دوره غارنشینی! آدمی که «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» بوده معنی



ندارد برود در غار و مثل حیوانات زندگی بکند، عالم که نمی‌رود در غار! عالم عالم است، برای خودش به اندازه نیازش سرپناه درست می‌کند، یاد گرفته چه کار بکند، بعد هم خدا فرموده ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾^۱ من می‌خواهم در زمین جانشین برای خودم بگذارم که در طول علم من و اراده من و اختیار من و کارهای من باشد، یک همچنین موجود روشن، بینا و عالمی که نمی‌رود در غار زندگی بکند! نمی‌رود با مار و عقرب و موش صحرایی و سوسک زندگی بکند! دوره بعد را می‌گویند دوره عصر حجر است یعنی تمام ابزار زندگی سنگ بوده، چاقو سنگ بوده، قاشق سنگ بوده، نمیدانم صندلی سنگ بوده، و دوره بعد دوره آتش است که آتش را کشف کرده و فلزات را آب کرده‌است و شکل داده‌است. کم کم دیگر علوم مختلف را پیدا کرده، مثلاً طب، معماری، جاده‌سازی، سفر دریایی را با ساختن کلم و... پیدا کرده و بعد دیگر این تمدن به وجود آمده ولی ما طبق آیات قرآن این تقسیم‌بندی را قبول نداریم. انسان از اول عالم بوده و متمن و بعد هم پروردگار وقتی معرفت را به او انتقال داد بعد از معرفت خانه در اختیارش گذاشت و همسر که بفهمد چگونه در این دنیا زیست کند و جاهلانه زندگی نکند.

﴿وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ﴾^۲، جنّه یعنی باغ، امام باقر علیه السلام می‌فرماید این باغی که خدا به آدم داد یک باغ بسیار آباد و پرمیوه بود و در همین مناطق شامات بود و منظور بهشت روز قیامت نبود، چرا؟ چون مسائلی که برای آدم می‌گوید در این باغ با بهشت قیامت صددرصد تفاوت دارد، اولاً هر کسی را خدا ببرد در بهشت قیامت دیگر او را بیرون نمی‌کند، در قرآن هم خوانده‌اید که وقتی بهشتی‌ها رفتند در بهشت «خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا» یک، بهشت «لا مقطوعة و لا ممنوعة»، که بندگان را از هیچی منع نمی‌کند، ولی اینجا آدم را از خوردن میوه یک درخت منع کرد، با تفاوت‌های دیگر که کاملاً از آیات قرآن بر می‌آید که این بهشتی که خدا می‌گوید اول کار به آدم گفتم با خانمت برو در آنجا مسکن

۱. بقره: ۳۰.

۲. بقره: ۳۵.

بگیر بهشت قیامت نبوده، اصلاً بهشت قیامت هنوز وجود نداشت آن موقع، چون مصالح بهشت ایمان مردم، اخلاق مردم و عمل مردم است و آن زمان هنوز که زندگی انسان شروع نشده بود.

بهشتی وجود نداشت، بعد از ایمان واقعی و اخلاق حسنه و عمل صالح بهشت پدید آمد، این بهشت یک باغ آباد در دنیا بود، این ارزش معرفت، یعنی قبل از هر چیزی ما یک معرفت کاملی به اسماء به آدم عنایت کردیم که روز اول زندگی، اولین انسان در کره زمین با معرفت و عالمانه زندگی کند نه جاهل و نفهم! این جاهل و نفهمی برای بعد است که یک عده‌ای رو از علم و معرفت برگرداندند و قبله‌شان شد شهوت و شکمشان و فقط دنبال تامین شکم و شهوت رفتند شدند کالانعام، قرآن می‌گوید ارزش خودشان را به اندازه ارزش خر و گاو و شتر پایین آوردند و بعد هم پایبتر رفت، ارزش کمتر از الاغ را پیدا کردند. این جهل برای روز اول نیست، جهل برای زمانهای بعد است آن وقتی که انسان دو تا قبله برای خودش ساخت شکم و غریزه جنسی، اما اولین روز شروع زندگی در کره زمین با علم بوده است، با معرفت بوده است، این یک نکته.

ب) اهتمام حضرت موسای نبی به فراگیری معرفت

شما اسم موسی علیه السلام را زیاد شنیدید، یک ویژگی که موسی ابن عمران علیه السلام دارد پروردگار به بقیه انبیاء نداده است، خدا با همه انبیاء حرف زده به واسطه جبرئیل، اما این واسطه را بین خودش و موسی حذف کرد، **كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا**، مستقیم با موسی علیه السلام حرف زد ما کیفیتش را نمی‌دانیم، فقط ما مومن به قرآن هستیم که خدا بی‌واسطه با موسی صحبت می‌کرد، او سومین پیغمبر اولوالعزم پروردگار بزرگ عالم است، آدم موسی علیه السلام را بخواهد بشناسد باید آیات قرآن را ببیند که پروردگار چه ارزشی برای این پیغمبر قرار داده است - کوه‌ها تحمل این حرفی که دارم می‌زنم را واقعاً ندارند - .



حضرت موسی علیه السلام با کلیم الله بودنش، با سومین پیغمبر اولوالعزم بودنش، شنید یک مردی در یکی از مناطق شام است که آن نقطه را خدا در قرآن می‌گوید «مجمع البحرين» نقطه بین دو دریا، از خودش عالم‌تر است، نه بالاتر اشتباه نشود، چون علم یک سفره گسترده‌ای است، پروردگار عالم به هر کسی به اندازه گنجایشش علم را داده است، اینجور نیست که همه علم زمان موسی علیه السلام نزد او بوده‌است، فقط شنید در مجمع البحرين مردی است از خودش عالم‌تر نه بالاتر، چه تواضعی داشتند انبیاء علیهم السلام، به پروردگار گفت من را راهنمایی کن بروم پیش آن عالم از علمش بهره بگیرم، بروم برای شاگردی، خدا هم تعارف به موسی نکرد و نگفت که نه! تو کلیم الله هستی، تو پیغمبر سوم اولوالعزم من هستی، این حرفها را نزن، خداوند آدرس داد، و موسی علیه السلام با یکی از دوستانش که داستان کاملش در سوره کهف است بلند شد آمد آن مرد را پیدا کرد و به آن مرد گفت از دانش ویژه‌ای که داری به من هم بیاموز، این ارزش معرفت.

ج) توصیه خداوند به رسول الله صلی الله علیه و آله به جهت دعا برای معرفت

خدا به پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌گوید دعا می‌کنی اینجوری دعا کن. مردم اسکناس از خدا می‌خواهند، بالا شهر یک کاخ می‌خواهند، جوانها یک دختری می‌خواهند که باهش ازدواج کنند، پدرش هم تریلیاردر باشد، یک خرده هم پیر باشد و زودتر بمیرد و پول به او برسد، اما خدا به انبیاء علیهم السلام یاد می‌دهد دعا می‌کنید چه بخواهید از من، آن هم به پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله، «وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» ، دعا می‌کنی حیب من از من بخواه به علمت اضافه کنم، با اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله عالم علوم ملکی و ملکوتی بود، ولی باز هم علمهایی پیش خدا بوده که پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله نبوده.

سخنرانی شب عاشورا! دانشگاه معرفتی کامل

مهمترین کاری که شب عاشورا امام حسین علیه السلام کرده چیست؟ این هفتاد و دو نفر را جمع کرده گفته به این تشنگی و گرسنگی حوصله کنید فردا تمام می‌شود از این لشکر هم

اهمیت و جایگاه کسب علم در دنیا

نترسید، می‌روید بهشت؟ یک کلمه از این حرفها شب عاشورا نگفته‌است، من کل سخنرانی حضرت علیه السلام الآن حفظ هستم بالاترین کاری که کرده این هفتاد و دو تا را جمع کرده به معرفتشان اضافه کرده، انگار دانشگاه است، خیلی هم آرامش برقرار است، منبری متخصص وقتی سخنرانی ابی عبدالله علیه السلام را می‌بیند که دارد علم یاد می‌دهد می‌فهمد که ابی عبدالله علیه السلام آن شب در کمال آرامش بوده پیداست یعنی شب عاشورا را یک بخشی را خرج انتقال معرفت به این هفتاد و دو نفر کرد.

گر معرفت دهندت بفروش کیمیا را ور کیمیا دهندت بی معرفت گدایی

یک دو بینی وقت مردن گفت افلاطون و مرد حیف دانا مردن و صد حیف نادان زیستن
گفت یک عالم یک بمیرد خیلی حیف یک نفهم که زنده بماند صد حیف که زنده مانده
یک آدم نفهم.

برادران و خواهرانم روایات در اصول کافی است، پاداش در قیامت به اندازه پختگی عقل
است نه به تعداد رکعات نماز و روزه، «انما یجازی العباد علی قدر عقولهم»، روایت برای
حضرت صادق علیه السلام است.

روضه حضرت رقیه

شب سوم جلسه است یک نگاهی به آن خانه روی هم ریخته شده، خرابه بیندازیم و ببینیم
اهل بیت علیهم السلام در برابر گریه‌های جانسوز این دختر سه ساله چه کردند.

یک شعر بخوانم برایتان از یک عالم، از یک فیلسوف چقدر خوب است شعر را هم عالم
بگوید فیلسوف و خبیر بگوید، این شعر برای یکی از حکماء، علما و عرفای شیعه است:

دختری از شاه شهیدان حسین بود سه ساله به غم و شور و شین
گفت کجا شد پدر مهربان از چه نیامد بر ما کودکان

۱. اصول کافی (ترجمه استاد انصاریان) ج ۱، باب العقل ص ۶۸ ح ۷ و ۹.



با عمه دارد حرف می‌زند؛

گر ز من دل شده رنجیده است از دگر اطفال چه بد دیده است
گفت بدو زینب زار ای عزیز این قدر اشک از غم هجران مریز
کرده سفر باب تو این چند روز اینقدر ای شمع فروزان مسوز
نالہ تو شعلہ به عالم زند بارقه بر خرمن عالم زند

زین العابدین علیه السلام بغلش کرد، در خرابه می‌گرداند او را، اما او می‌گفت پدرم را می‌خواهم،
رباب بغلش گرفت، اما او گفت پدرم را می‌خواهم، خواهر سیزده سالش سکینه بغلش
گرفت گفت پدرم را می‌خواهم خسته شد از شدت گریه؛

رفت به خواب و ز تنش رفت تاب دیدم روی پدر را به خواب
دست زد و روی پدر بوسه داد پیش پدر لب به شکایت گشاد
کی پدر ای مهر تو سودای من رفتی و از جور بدان وای من
رفتگی و ما زار به دوران شدیم دستخوش فتنه عدوان شدیم

بیدار شد دید بابا نیست، بهانه‌گیری شدیدتر شد

اگر دست پدر بودی به دستم چرا اندر خرابه می‌نشستم
اگر دردم یکی بودی چه بودی اگر غم اندکی بودی چه بودی
به بالینم طبیعی یا حبیبی از این هر دو یکی بودی چه بودی

آرام نشد، تا وقت سر بریده پدرش را برایش آوردند. به پدرش گفت من سه تا سوال از تو دارم
بابا «من الذی ایتمنی؟» الآن که وقت یتیمی من نبود! چه کسی من را یتیم کرد؟ سوال دوم
بابا، محاسنت را به خون سرت کی خضاب کرد؟ سوال سوم بابا، گلویت را کی برید؟

جلسہ چہارم

اثرات ایمان و کسب معرفت

قرآن؛ تصدیق و تجمیع تمام حقایق تمام کتب آسمانی گذشته

حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام می فرماید: خدا علوم و مطالب همه کتابهای گذشته را به قرآن انتقال داد. ما در قرآن زیاد این نوع آیه را می بینیم که پروردگار درباره قرآن می گوید: ﴿مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ﴾^۱، آیات این قرآن، حقانیت تمام کتابهای گذشته را تصدیق می کند. قرآن ریشه های واقعیات همه کتابها را در خودش دارد که می تواند آنها را تصدیق کند. به جز انجیل، تورات و زبور، از کتابهای گذشته، خبری باقی نمانده و خدا می فرماید آنچه از این کتابها هم مانده، تحریف شده زیرا آنها را تغییر داده اند و به حقیقت دستبرد زده اند. قرآن مطالب تحریفی و حقانیت این کتابهای دست خورده و مورد دستبرد را تصدیق نمی کند، بلکه حقایق نازل شده آنها را تصدیق می کند. اگر کسی بپرسد آن حقایق نازل شده در صد و سیزده کتاب گذشته کجا هستند که قرآن تصدیقشان می کند؟ پاسخ این است که اصول آن حقایق در قرآن مجید است و آنچه کتابهای آسمانی گذشته به مردم ارائه کردند، قرآن هم دارد ارائه می کند.

دنیا؛ تجارت خانه انسان

آیات قرآن، نهج البلاغه و روایات نورانی اهل بیت علیهم السلام دنیا را برای همه انسانها تجارتخانه می دانند و دنیا با همین لفظ در معارف الهیه ذکر شده است. "متجر" یعنی تجارتخانه.

۱. آل عمران: ۳.

اهمیت و جایگاه کسب علم در دنیا

خداوند مهربان دنیا را برای انسان تجارتخانه قرار داده پس از دیدگاه او انسان تاجر است، روش تجارت را چون خود انسان نمی‌توانسته درک بکند، انبیائش علیهم‌السلام را مبعوث به رسالت کرد، صد و چهارده کتاب آسمانی فرستاد و دوازده امام معصوم علیهم‌السلام در بین مردم قرار داد که روش تجارت و کسبی که سود ابدی برگرداند به مردم یاد بدهند و یاد هم دادند. قرآن و روایات چهار کسب را پیشنهاد می‌کنند و تمام زوایای این چهار کسب را هم بیان می‌کنند زیرا امیرالمومنین علیه‌السلام می‌فرماید خداوند در این زمینه چیزی را از شما پنهان نگاه نداشته و راهنمایی عیب‌دار به شما ارائه نکرده است، «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ حَرَاماً غَيْرَ مَجْهُولٍ وَ أَحَلَّ حَلَالاً غَيْرَ مَدْخُولٍ»^۱، زیرا خداوند بخیل نبوده که راهنمایی و راهی را از شما دریغ کند، و خودش ناقص نبوده که راه عیب‌دار و ناقصی را به شما پیشنهاد کند. این چهار تا کسب روش‌هایش، قواعدش، حلال و حرامش، درست و نادرستش، کاملاً بیان شده است.

معرفت؛ اولین و مهم‌ترین تجارت و کسب انسان در دنیا

اولین کسب که ریشه سه کسب بعدی است، کسب معرفت است. کسب معرفت یعنی دنبال علم، شناخت و فهم رفتن.

منظور قرآن و ائمه طاهرين علیهم‌السلام از علم و شناخت، غیر از علوم مادی است زیرا کسب معرفت و علم مورد نظر ائمه، بر تک تک مرد و زن واجب است ولی کسب علوم مادی، بر تک تک مرد و زن واجب نیست بلکه در طول تاریخ عده‌ای حوصله کردند، مشتاق بودند، رغبت داشتند و دنبال آن علوم رفتند و آن افراد خیلی تشویق نمی‌خواهند چون نیاز زندگی ظاهرشان بوده و درآمد هم برایشان داشته است. مثلاً برخی از افراد دنبال معماری، مهندسی، بنایی، خطاطی، فیزیک و شیمی و دندانپزشکی و صنعت و کشاورزی رفتند، نیاز زندگی خودشان و سایرین را برطرف کردند و دیگر بر ای دیگران ضروری نیست که دنبال آن علوم بروند بلکه دیگران دنبال کار دیگری می‌روند.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۶۷.

اما این علمی که قرآن می‌گوید، علمی است که سعادت دنیا و آخرت، آرامش خاطر، امنیت خانواده، جامعه، اقتصاد، سیاست و روابط با یکدیگر را فقط با این علم می‌شود تأمین کرد. اگر این علم نباشد یا به آن عمل نشود، فرد، خانواده و جامعه و بدنه اقتصادی، سیاسی، رابطی و معاشرتی آن، از گناه و فساد مصون نخواهد ماند. محال است و امکان ندارد بدون این علم بشود برای خانواده، جامعه، اقتصاد و سیاست مصونیت از فساد، تباهی، گناه، ظلم و تجاوز ایجاد کرد.

فساد و تباهی؛ نتیجه دوری از معرفه‌الله

از زمانی که انسان از علم و معرفت الهی، کناره‌گیری کرد، فساد و تباهی شروع شد. فساد و تباهی تا الآن جریان دارد و هر روز هم دارد گسترده می‌شود. بشر هر کاری کرد که بدون علم الهی و با کمک علوم مادی، جلوی فساد و تباهی را بگیرد اما نتوانست. هیچ روزگاری مثل روزگار ما دانشگاه‌ها در جهان به این عریض و طولی نبود و کتابخانه‌ها به این پرکتایی و درس‌خوان‌های دروس مادی به این فراوانی نبودند. امروزه تمام کشورها مجلس قانونگذاری، دادگستری و نیروی انتظامی دارند ولی روز به روز تباهی و فساد، دزدی و خیانت، رشوه و اختلاس، و هجوم‌های بدتر از حیوانات به نوامیس و جنس زن می‌شود. تجربه بشر نشان داده است که علوم مادی، دادگستری، نیروی انتظامی، قوانین و مجالس مقننه قدرت برقرار کردن امنیت همه جانبه و کور کردن جاده تباهی و فساد را ندارند و نخواهند داشت. اما اگر از طریق آیات قرآن، روایات یا توجه به احوالات مؤمنینی که می‌شناسید، به تاریخ ایمان و زندگی اهل ایمان دقت کنید می‌بینید که تاریخ بدون مؤمنینش، فقط مملو از ظالم، متجاوز، فاسد، تباه‌کار، قاتل، دزد، متجاوز به ناموس، رباخوار، دروغگو و یاهوگو خواهند ماند. و علتش هم فقط دوری از شناخت خدا و معرفه‌الله است.

مصادیق واجب معرفت

قرآن مجید و روایات کسب معرفت را بر تک تک انسانها اعم از مرد و زن واجب می‌دانند و می‌گویند «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ»^۱. آنچه خداوند شناختش را بر تک

۱. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۷، ص ۲۴۹.

تک انسانها واجب و لازم دانسته معرفت به کدام امور و متوجه به چه واقعیاتی است؟ یک: معرفت به پروردگار، دو: معرفت به قیامت، سه: معرفت به انبیاء علیهم السلام و ائمه علیهم السلام، چهار: معرفت به خود و پنج: معرفت به دنیایی که دارد در آن زندگی می‌کند.

ذکر مصادیقی از تأثیر معرفت در زندگی مؤمنان

من نمی‌خواهم وارد بحث استدلالی درباره خدا و قیامت و انبیاء علیهم السلام بشوم که فواید و لزوم کسب معرفت در آن پنج زمینه را اثبات کنم زیرا مباحث کلامی و استدلالی باید در حوزه‌های علمیه بحث و دنبال شود. امروز روی منبر وارد مباحث مصداقی و عاطفی مسئله می‌شوم تا ببینید در فضای این معرفت انسان چگونه می‌شود؟ و عمل و اخلاق او بر چه اساسی شکل می‌گیرد؟ نمونه‌ها و مصادیقی از زندگی مؤمنان با معرفت را ذکر می‌کنم که ببینید انسان با معرفت چه کیفیت و حالی پیدا می‌کند! گوشه‌ای از زندگی کسانی که خدا را شناختند و باور کردند، قیامت را شناختند و باور کردند و انبیاء علیهم السلام و ائمه علیهم السلام را شناختند و باور کردند را برایتان می‌گویم تا ببینید این علم و این معرفت چه آثار پربرکتی در زندگی دارد! خیلی مهم و قابل توجه است که شما بعضی از مصادیق تأثیر معرفت در انسان را بشنوید و این موارد نباید به نظر شما شگفت‌انگیز بیایند زیرا معرفت، چنین نوعی از زندگی را اقتضا می‌کند و این امور برای اهل ایمان طبیعی است.

و اگر مثلاً کل ما هفتاد و پنج میلیون نفر در چهار دیوار این مملکت عالم بالله بودیم، معرفت به قیامت داشتیم و خدا و قیامت را باور می‌کردیم و معرفت به انبیاء علیهم السلام و ائمه علیهم السلام داشتیم، جمع ما، عجب فضای خوبی را برای زندگی خودمان و دیگران ایجاد می‌کردیم!

نمونه اول؛ تأثیر معرفت در زندگی چوپان مؤمن، امانت‌داری

در کتاب «التصفیه» که هزار سال قبل نوشته شده است، داستانی ذکر شده است که هفت-هشت نفر در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله از مدینه برای یک سفر نسبتاً طولانی بیرون می‌آیند، بین مکه و مدینه آن زمان چادرنشینی، گله‌داری و کشاورزی بوده و بسیاری از اهالی عربستان،



بیابان نشین بودند. این چند نفر سفرشان را ادامه می‌دهند وقتی خیلی از مدینه دور شدند و دو-سه روزی گذشت، نزدیک ظهر به محلی می‌رسند که شخصی مشغول گوسفندچرانی بود. آن‌ها هوس می‌کنند برای نهار ظهرشان گوشت بخورند، یکی را مأمور و وکیل می‌کنند که برو یک بره از این چوپان بخر بیاور. او پیش چوپان می‌آید و بره‌ها را قیمت می‌کند. چوپان مثلاً به قیمت آن روزگار می‌گوید بیست درهم. اما وقتی مسافر می‌خواهد یکی را به من بخرد، چوپان می‌گوید نمی‌فروشم. او می‌گوید اگر دلت می‌خواهد پول بیشتری بگیری حاضر هستم بدهم، مثلاً دو برابر پول بگیر. اما چوپان می‌گوید سه برابر، چهار برابر یا ده برابر هم بدهی من فروشنده نیستم. وقتی مسافر پرسید چرا، گفت: برای اینکه مالک نیستم. این گوسفندها و بره‌ها مالک دارد و مالکش هم در چادرهای دورتر است و من هم کارگر و اجیرش هستم که روزها این گوسفندها را بیاورم بچرانم و غروب هم برگردانم، تا اینجا معلوم است.

خریدار بهش گفت که گوسفند را به من بفروش، یک پول حسابی بگیر ما هم وضعمان خوب است و مشکلی نداریم. غروب که رفتی صاحب گوسفندها می‌بیند یک بره نیست، از تو می‌پرسد بره کو تو بگو گرگ آن را خورد. همین! آن شخص گفت: به صاحب گوسفندان بگو که گوسفندت را گرگ زد و خورد، من هم زورم نرسید که گرگ را دفع بکنم و بره را نجات بدهم. جواب چوپان را ببینید این جواب، جواب ایمان است نه جواب زبان! جواب باور است نه جواب زبان! زبان اصلاً این جواب‌ها را بلد نیست! چوپان گفت: من خیلی مورد اعتماد اربابم و مالک این گوسفندان هستم. یقین بدان که اگر غروب به او بگویم برهات را گرگ برد صددرصد باور می‌کند و تنها عکس‌العملی که نشان می‌دهد این است که به من می‌گوید یک خُرده بیشتر مواظب باش! همین! من می‌توانم این دروغی که تو یادم دادی، به صاحب گوسفندان بیاورانم و پرونده ظاهراً تمام می‌شود اما به من بگو قیامت در محضر پروردگار این دروغ را چطوری به خدا بقبولانم؟ این سخن نشانه معرفت به خداست.

قبح تعلیم گناه

یکی از کارهای زشت این است که آدم به دیگران گناه یاد بدهد. اگر خودت می‌خواهی جهنم بروی، خدا جلویت را نگرفته و راه جهنم باز است، برو! اما چرا یک نفر دیگر را با

تشویق خودت به دوزخی‌ها اضافه می‌کنی که قیامت عذابت دو برابر شود؟ تا یک بار برای بی‌دینی خودت و یکی برای بی‌دین کردن دیگری عذاب شوی. این خیلی کار بدی است که من گناهی را آدرس بدهم و یاد بدهم، و سنگینی‌اش در پرونده اعمال انسان کم نیست. اگر کارها و آدرس‌های آدم فقط یک نفر را بی‌دین کند، قرآن مجید می‌گوید گناهِش مساوی با کشتن کل انسانها در طول عالم است،

لزوم گناه‌شناسی

یک معرفتی که خدا بر ما واجب کرده، گناه‌شناسی است. باید هر انسانی بداند چه قدم‌هایی چه نگاه‌هایی، چه شنیدنی‌هایی و چه گفتنی‌هایی گناه است و هر کدام چه باری در پرونده اعمال انسان و چه عوارضی در قیامت به بار می‌آورند و چگونه مرگ آدم را به بدترین مرگ و به سخت‌ترین مرگ برمی‌گرداند.

در روایاتمان است برخی افراد سخت جان می‌دهند مثل این که پوست گوسفند را زنده زنده ازش بکنند، می‌میرند. اما امام صادق علیه السلام می‌فرماید یک عده‌ای هم که می‌خواهند جان بدهند ملک الموت یا ملائکه قبض روح - چون تنها ملک الموت نیست بلکه قرآن می‌گوید گروهی از فرشتگان مامور قبض روح هستند. - یک گل کنار بینی آن شخص می‌گذارد و با بو کشیدن گل، روح از بدن جدا می‌شود و اصلاً نمی‌فهمد که مُرد. وقتی وارد برزخ می‌شود می‌فهمد که مرده است. چرا آدم کارهایی بکند که به جریمه کارهایش هنگام مرگ روح را مثل گوسفندی که زنده پوستش را سلاخی کنند و بکنند، جان بدهد؟ چرا؟ نمی‌ارزد!

نمونه دوم؛ تأثیر معرفت در زندگی تاجر تهرانی، حق الناس و توجه به مال مردم

اگر کسی از معرفت به پروردگار و قیامت برخوردار باشد با مال مردم چه کار می‌کند؟ من یک رفیقی در تهران داشتم، او در گریه کردن بر سید الشهداء علیه السلام جزو گریه‌کنندگان رده اول بود و واقعاً حرف اول را می‌زد. او تاجر بود و جنس‌هایی که در مغازه‌اش بود - کلی



فروش بود- از منطقه کرمانشاه تامین می کرد و سالی یکی دو بار هم کرمانشاه می رفت یا طرفش از کرمانشاه برای حسابرسی به تهران می آمد. جاده تهران- کرمانشاه، بدجور خاکی بود و اگر مسافر پنج صبح از تهران، راه می افتاد گاهی فردا صبح که کرمانشاه می رسید، بدنش ملول و تمام لباس و سرش گرد و غباری می شد.

این داستان را پسرش برایم نقل کرده که یک بار رفیق ما کرمانشاه برای حسابرسی در آن جاده به کرمانشاه رفت و برگشت. او گفت: پدرم برگشت و شب به تهران رسید. خیلی خسته بود و خوابید. سحر بلند شد و نماز شبش را خواند و گریه هایش را کرد و اذان که گفتند نماز صبحش را خواند. چون خانه ها قبل از انقلاب حمام نداشت و پنجاه سال پیش، همه در محله حمام می رفتند. پدرم به مادرم گفت برای من لباس بیاور تا حمام بروم. مادرم لباس هایش را در بقچه گذاشت و پدر با همان لباس هایی که سفر کرده بود حمام رفت و برگشت، صبحانه اش را خورد و به مادرم گفت من الآن باید برگردم کرمانشاه، مادرم گفت شما که دیشب آمدی، بعد هم این جاده ای که بیست ساعت طول می کشد. -اقلاً دو-سه ساعتش گردنه اسدآباد بود که گاهی ماشین ها پس می زدند و الوار داشتند، شاگرد راننده ها الوارها را می انداختند پشت چرخها که برنگردد سرازیری گردنه را-، خیلی سخت بود، گفت برای چی برگردی کرمانشاه؟ گفت وقتی در حمام خودم را که شستم و لباس هایش را عوض کردم، جیب های کت شلوارم را خالی کردم و دیدم در کنار مهر و تسبیح و دستمال، یک کبریت هم در جیبم بود، -من آن وقت یادم است سه تا دانه کبریت را می دانند یک قران-، گفت خانم اصلاً یادم نمی آمد این کبریت چیست؟ من که سیگاری نیستم! - وقتی در حمام خیلی فکر کردم، یادم آمد ما از کرمانشاه که برمی گشتیم اولین شهر سر راه در جاده ماشین نگه داشت، مسافرها آمدند پایین من هم آمدم پایین حالا رفتند نهار و آب و چایی خوردند من هم که غذای بیرون را نمی خوردم سر میز قهوه خانه نشسته بودم و یک کبریت روی میز بود و من بیکار بودم و کبریت را برداشتم و رویش را خواندم تا ببینم برای کجاست و برای کدام کارخانه است؟ یک مرتبه شاگرد راننده گفت ماشین های به فلان اسم -لوان تور مثلاً یا ایران گرد مثلاً- سریع سوار شوند، آماده رفتن

هستیم. من با اضطراب بلند شدم و نفهمیدم و این کبریت را انداختم در جیبم، دیگر تا تهران هم دست در جیبم نکردم، من برمی‌گردم نزدیک کرمانشاه تا بروم در آن قهوه‌خانه این کبریت را بگذارم و برگردم.

نگفت قیمتش را به نیت صاحبش صدقه می‌دهم چون صاحبش که گم نشده بود! رفت این جاده خاکی را طی کرد، کبریت را گذاشت روی میز و از صاحب قهوه‌خانه هم حلالیت طلبید و دوباره برگشت.

قبح استعمال دود

یک حرف خوبی می‌زدند و می‌گفتند هیچ کدام از انبیاء علیهم‌السلام و پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه علیهم‌السلام دودی نبودند ما هم می‌ترسیم دود بکشیم فردا گیر کنیم و این را اعتقاد داشتند که خدا بگوید من وقتی شما را از مادر به دنیا آوردم ریۀ شما سالم بود. اما وقتی مردید دوسومش نابود و سیاه شده و جرم گرفته بود. به چه علت در خلقت سالم من فضولی کردید؟-

راه حل تمام مشکلات جامعه؛ توجه به مال مردم

اگر آدم خداپاور باشد و قیامت باور کرده باشد نمی‌توانی وادارش کنی که اختلاس کند و روز روشن چند میلیارد را بدزدد! آدم خداپاور، یک کبریت برایش مثل کوه دماوند سنگین است و می‌برد پس می‌دهد. چنین کسی در تمام امور دیگر هم مراقب و مطیع اوامر خداست و نمی‌توانی وادارش کنی به نامحرم نگاه کند، زنا کند، به زن و بچه‌اش ظلم کند و.... امکان ندارد!

به همین ترتیب اگر هفتاد میلیون نفر اینگونه باشند، کشور چه خواهد شد؟ کشور بی‌زندان، بی‌تازیانه و بی‌تیر و تفنگ می‌شود. آن وقت اگر ده صبح در دادگستری را باز کنند و قاضی‌ها و دادیارها در آن بنشینند، دو تا چایی می‌خورند، اذان ظهر هم در را می‌بندند و باید بروند، چون مشتری ندارند. نیروی انتظامی مملکت هم بیکار می‌ماند الا اینکه مبادا از مرز یک نابکاری بخواهد وارد شود.



وقتی در کل کشور و در چهاردیواری خودمان خلافتکار و نابکار نداشته باشیم چه طور می‌شود؟ آن وقت خرج یک مملکت که مردمش به خدا و قیامت معرفت دارند، چقدر کم می‌شود؟ می‌توانید حساب کنید؟ پول نفت و گاز و مس و طلا خرج کل مردم می‌شود و در نتیجه همه خانه‌دار می‌شوند، همه مجردها زن‌دار و همه دخترها شوهردار می‌شوند و همه مردم درآمد پیدا می‌کنند. آن وقت دولت سر سال اعلام می‌کند که مثلاً من میلیاردها تومان اضافه دارم، حالا شهرها به من بنویسند چه لازم دارند؟ درمانگاه یا بیمارستان می‌خواهند، می‌سازیم. هرچه می‌خواهند تا با این پولهای اضافه انجام می‌دهیم.

امروز بخش عمده‌ای از پول‌ها خرج جلوگیری از فساد می‌شود و تمام هم نمی‌شود، پول می‌رود ولی فساد و تبهکاری خاتمه پیدا نمی‌کند.

اهمیت حق الناس در حسابرسی قیامت

وجود مبارک فیض کاشانی روایتی از پیغمبر نقل کرده که ان‌شاءالله همه شما این روایت را باور کنید و خودم که باور دارم، براساس آن عمل کنم. این انسان کم نظیر و این عالم فوق العاده از قول پیغمبر ﷺ نقل می‌کند که می‌فرماید: اگر در مغازه قصابی و بدون رضایت قصاب در یک جای خوب لاشه گوسفند انگشت بگذاری و بگویی قصاب از اینجا گوشت برای من بکش، و قصاب هم در دلش ناراحت شود که چون این لاشه باید بهداشتی باشد، او نباید به این قسمت از گوشت انگشت می‌زد. پیغمبر ﷺ می‌فرماید به اندازه چربی چسبیده به این انگشت در قیامت برایت دادگاه برپا می‌کنند و حسانساناب کشی می‌کنند. پیغمبر ﷺ می‌گوید آن ذره چربی چسبیده به انگشت را حساب کشی می‌کنند چه برسد به سه هزار میلیارد و شش هزار میلیارد دزدی در روز روشن! در بین هفتاد میلیون چند تا دیندار داریم؟ خدا می‌گوید «قلیل»، یعنی کم!

نمونه سوم؛ مصداق خدا باوری؛ امتناع طلبه‌ها از دریافت شهریه

مراجع ما به طلبه‌ها شهریه می‌دهند. طلبه مؤمنی که پدرش وضعش خوب است و خرجش را می‌دهد، زیر بار شهریه نمی‌رود و می‌گوید پول برای امام زمان ﷺ است، مردم سهم امام

و خمس داده‌اند برای اینکه حوزه‌ها بچرخد اما طلبه‌هایی که وضعیت مالی خوبی ندارند، حقوق می‌گیرند که بمانند تا درس بخوانند و بعداً مرجع، مفسر، گوینده و نویسنده بشوند. کسی که خودش می‌گوید من که نیاز ندارم نمی‌گیرم، مؤمن است و هنوز هم اینجور طلبه‌های مؤمن هستند.

شیخ انصاری در دویست سال پیش در نجف به طلبه‌ها ماهی یک تومان به پول ایران حقوق می‌داده و آن طلبه‌ها با همان یک تومان زندگی می‌کردند، برخی همان را هم نمی‌گرفتند. تعداد طلبه‌های آن زمان نجف کم بود و طلبه زیاد نبود، شاید کلاً دویست تا طلبه نجف بودند و خود شیخ یکی دو روزه پولشان را می‌داد. اسکناس هم هنوز نیامده بود، پولها نقره‌ای بود. یک بار سر برج نو که شیخ می‌خواست سهم یک تومان را به تک تک طلبه‌ها بدهد، نوبت به یک طلبه رسید، به شیخ گفت که فقیه و مرجع من! این ماه هشت ریال به من بده. شیخ فرمود چرا؟ تو حق شرعی‌ات یک تومان است، چرا دو ریال کمتر می‌خواهی؟ گفت برای اینکه برج گذشته این یک تومانی که به من دادید، دو زار اضافه آمد. چون گذرانم به قناعت شد و من جواب امام زمان علیه السلام را قیامت سر این دو زار نمی‌توانم بدهم. شما هشت زار به من بده که با این دو زار اضافی ماه پیش، جمعاً یک تومان بشود، اگر سر برج بعدی یک تومان خرج شد که خرج شد و اگر اضافه آمد دوباره بهت می‌گویم. این مسائل و حرکات برای ایمان است، نه برای بدن، نه برای زبان! این طرز فکر نتیجه ایمان و معرفت و باور است.

نمونه چهارم؛ اثر خداآوری آیت‌الله بروجردی در رعایت مصارف

سهم امام

آیت‌الله العظمی بروجردی یک بار تا روز از دنیا رفتنش از سهم امام استفاده نکرد. شیعیان از همه جای دنیا برایش پول حسابی می‌فرستادند، ولی پدرش ملکی در بروجرد برای کشاورزی گذاشته بود، می‌کاشتند و می‌فروختند و پولش را می‌آوردند به ایشان می‌دادند و ایشان خرج زندگی شخصیشان می‌کرد. او میلیون‌ها تومان پول پیشش بود اما چرا یک



دانه ده شاهی را بر نمی‌داشت بخورد؟ چون خدا را باورد داشت، چون قیامت را باورد داشت، چون می‌دانست این یک دانه ده شاهی قیامت حساب دارد و نمی‌تواند جواب بدهد. آیت الله العظمی بروجردی از حدود بیست و پنج سالگی که مرجعیت تقلید برایش برآزنده شد تا هشتاد و هشت سالگی، این همه پول که شیعیان از مناطق مختلف دنیا، عراق، پاکستان، هند و اروپا به عنوان سهم امام می‌فرستادند، و در آن زمان بانکی هم نبود پولها را در بانک بگذارند و تمام پولها در دسترس ایشان در خانه بودند اما چرا یک دانه یک ریالی را برنداشت تا بخورد؟ چون خدا و قیامت را باور داشت.

نمونه پنجم؛ اثر معرفت در عدم استفاده از مال حرام

من در چند تا کتاب این داستان را دیدم که پدری ثروتش نه از پارو بالا بلکه از کوه بالا می‌رفت و پسر از ثروت پدرش نان نمی‌خورد و کارگری می‌رفت و با همان پول کارگری خودش را اداره می‌کرد. موقع مرگ پسر جوان رسید و داشت می‌مرد در همان وقت کسی که بالای سرش نشسته بود به او گفت که داری از دنیا می‌روی! گفت: بله، می‌دانم، می‌دانم و ترسی برای از دنیا رفتن ندارم. فقط یک نگرانی دارم و آن هم تو می‌توانی این نگرانی را از من برطرف کنی. گفت: این انگشتی که می‌بینی، من آن را دستم نکرده‌ام و با آن نماز نخوانده‌ام، چون پدرم به من هدیه داده و پول پدرم نجس است. این انگشت را بعد از مُردن من ببر و بهش بده و بگو بگذار روی اموالت و قیامت هم جوابش را خودت بده! چون من گرده‌اش را ندارم جواب بدهم.

آیا این معرفت واجب است یا نه؟ آیا کسب این شناخت واجب است یا نه؟ آنهایی که این معرفت را ندارند خیلی لا ابلالی‌اند و هر گناه و فساد و تباهی از آنها سر می‌زند.

خوشا آنان که در این صحنه خاک	چو خورشیدی درخشیدند و رفتند
خوشا آنان که بذر آدمیت	در این ویرانه پاشیدند و رفتند
خوشا آنان که در میزان وجدان	حساب خویش سنجیدند و رفتند

جلسه پنجم

اهمیت دنیا در سعادت و

ساخت آخرت

بنا به آیات قرآن و روایات، دنیا که مجموعه عظیم و بی‌شماری از نعمتهای پروردگار مهربان عالم است برای انسان به عنوان تجارتخانه قرار داده شده به این خاطر اهل تحقیق، اهل دل و اولیا الهی فرموده‌اند: پیش از این دنیا ما در هر دنیایی که بودیم -مثلاً یکی از آن‌ها دنیای رحم است- و بعد از آن در هر دنیایی که قرار خواهیم گرفت -مثلاً برزخ و قیامت- هیچ کدام از دنیاهای قبلی و بعدی ارزش و قیمت این دنیا را ندارد.

عوامل پیش از ولادت انسان

ما قبل از رحم مادر به فرموده پروردگار در صلب پدر بودیم آن هم یک عالم است. -حالا اگر خدا هم نمی‌فرمود شما در صلب پدر بودید همه‌مان می‌فهمیدیم که قبل از رحم در صلب پدر بودیم- و قبل از صلب پدر، عالم ما عالم خاک بود. ﴿مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ﴾^۱ یعنی شما را من از خاک آفریدم. ما از جهان خاک، مراحل شگفت‌انگیزی را که علم هم به آن رسیده، طی کردیم و به صورت موجودی زنده در صلب پدر آمدیم. از آن موجود زنده خداوند در قرآن به «عَلَق» تعبیر می‌کند.

علق در عربی یعنی یک کرم شبیه زالو و دارای دم که در نطفه هر انسانی نزدیک بیست و چهار میلیارد از این علق‌های زنده زالو شکل شناورند. وقتی وارد رحم مادر شدیم، این برای ما



هم عالمی شد که در آن دویست میلیون غلق‌ها با هم مسابقه دادند تا وارد تخمدان رحم مادر بشوند، یکیشان یا دوتایشان که توانست مسابقه را ببرد و وارد تخمدان شود، دهانه تخمدان بسته می‌شود و دیگر نمی‌توانند بقیه وارد شوند. اگر یک دانه برود و با نطفه زن آمیخته شود، یک جنین بوجود می‌آید و اگر دو تا بتوانند بروند، دوقلو می‌شوند سه تا بروند سه قلو و معمولاً در تاریخ بشر بیشتر یک جنین در رحم مادر بین نه ماه تا شش ماه رشد کرده‌است. این مدتی است که قرآن برای حمل جنین در رحم مادر بیان کرده است ﴿حَمَلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا﴾^۱ شیر دادن مادر به بچه و حامله بودنش مجموعاً باید سی ماه بشود یعنی حداقل حمل شش ماه است. بنابراین اگر بچه شش ماهه به دنیا بیاید طبق قرآن طبیعی به دنیا آمده اما یک مقدار ریزتر و سبک تر است و اگر مواظبش باشند، رشد می‌کند و می‌ماند و حداکثر هم نه ماه است. قرآن مجید می‌گوید در عالم خاک که مرده بودید، -خاک مرده و عنصر بی‌جان-. در صلب پدر هم که زمان طولانی‌ای نبودید، در رحم مادر هم بین شش ماه تا نه ماه بودید و هیچ کدام از این عوالم، عوالم رشد، تربیت، ادب و کرامت معنوی نبود. بلکه فقط یک رشد عنصری بود. نطفه در رحم مادر به غلقه و سپس مضغه تبدیل شده، اسکلت استخوانی شکل گرفته و گوشت روی استخوانها روییده و در نهایت روح دمیده شده. تا پیش از اینکه به دنیا بیاییم، خود ما کارهای نبودیم و یکی دیگر کارهای ما را انجام می‌داده‌است و او خالق و آفریننده ما بود. در دنیای رحم که در سه تاریک‌خانه بوده‌است. در پشت سه تا تاریکی، خداوند برای ما چکار کرده‌است؟ عقل دستش کوتاه‌است و فهم ما به هنر و به صنعت خلقت این وجود مقدس نمی‌رسد که بتواند درک کند.

تمثیلی برای درک عظمت خلقت خداوند

یک نقاش اگر بخواهد یک گل بکشد، حتماً باید چراغی روشن باشد تا رنگ‌ها را تشخیص بدهد، مرتب قلم بزند تا بعد یک روز یا دو روز یک گل زیبا از آب در بیاید. اما ماهرترین



نقاش را مثل کمال الملک غفاری را - که اهل کاشان و یکی از هنرمندترین نقاشان جهان بوده - اگر می‌بردنش موقع نیمه شب در یک اتاق بی‌در و پنجره و تنها دارای یک سوراخ که یک آدم بتواند رد بشود و آن را هم می‌بستند تا هیچ نوری در آن اتاق نباشد و به او می‌گفتند که یک پرنده بکش، نمی‌توانست.

اما قرآن مجید می‌گوید در پشت سه تاریکی «صَوْرَتُكُمْ» نقاشیتان کردم ﴿فَأَحْسَنَ صُوْرَتِكُمْ﴾^۱ و نقشتان را زیبا قرار دادم در پشت آن تاریکی سوم لیهایتان را سرچایش به وجود آوردم، چشم را، ابرو را، مژه را، رگ‌ها را، قلب و اعصاب را، مفاصل را و... هم سرچایش به وجود آوردم. اشتباه هم به هیچ عنوان صورت نگرفته و نمی‌گیرد. آن بچه‌هایی هم که دارای نقص می‌شوند، علم ثابت کرده کار پروردگار نیست.

کمال آفرینش خدا حتی در افراد ناقص الخلقه

در رحم مادر، معمار ساخت و ساز، پروردگار عالم است اما مصالحش را پدر و مادر دستش می‌دهند. چراکه اگر مرد وقتی ازدواج می‌کند، نطفه‌اش را منتقل به رحم زن نکند، بچه‌ای به وجود نمی‌آید. این مصالح را مرد و زن به پروردگار می‌دهند. اگر این مصالح سالم و درست باشد، فرزند به طور سالم ساخته می‌شود اما اگر مصالح مخلوط با تریاک، هروئین، کراک، شراب، استرس‌های سنگین و... باشد، بچه ناقص الخلقه می‌شود و ممکن است این زن و شوهر اهل اعتیاد، مشروب و... نباشند ولی دو نسل گذشته‌شان (دو نسل گذشته این زوج) مشروب‌خور (افراد مشروب‌خواری) بوده‌اند.

دانشمندان آلمانی ثابت کرده‌اند، برایشان یقینی شده است و اعلام کرده‌اند که افرادی که دچار خوردن مشروبات الکلی هستند تا هفت نسلشان اثر منفی می‌گذارد. این ادعای علمای دینی مسیحی نیست زیرا آنها اصلاً از علوم امروز بهره‌ای ندارند بلکه متخصصان بدن‌شناس گفته‌اند مشروبات تا هفت نسل را خراب می‌کند و درگفته‌یشان حتی دغدغه

۱. تعابن: ۳.

دین مسیحی و اتیکانی و کلیسایی را هم ندارند. آنها تأثیر مشروبات را تا هفت نسل جلو میبرند اما پیغمبر ما ﷺ تا هفت نسل را تعیین نموده‌اند.

اثر کسب حرام در نسل

وجود مبارک مرحوم فیض کاشانی، در کتاب «مَحَجَّةُ الْبَيْضَاء» که یکی از بارزش‌ترین کتاب‌هایشان است و در حدود چهار هزار صفحه مطالب علمی، قرآنی، روایتی و عرفانی دارد، این روایت را از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که حضرت علیه السلام فرمود: «كَسْبُ الْحَرَامِ يَبِينُ فِي الدَّرَجَةِ»^۱ حرام در نسل‌ها اثرگذار است نه فقط در هفت نسل.

اثر ربا خواری در نسل بنی عباس

حکمای بنی عباس مانند بنی امیه بی‌رحم، خائن، فاسد، ظالم، جانی و متجاوز بودند. چون کل بنی عباس نسل عباس عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله هستند و عباس سیزده سال در مکه جزء آزاردهندگان، مسخره‌کنندگان پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و می‌گفت این برادرزاده من جادوگر است و اختلال روانی دارد. در جنگ بدر هم آمد که برادرزاده‌اش پیغمبر صلی الله علیه و آله را بکشد ولی اسیر شد و در مدینه در زندان بود تا اینکه مسلمان شد. کاری به مخالفت و درگیری‌اش با پیغمبر صلی الله علیه و آله و آزارهایی که به پیغمبر صلی الله علیه و آله کرده ندارم. البته آن‌ها هم اثرگذار است ولی همه کتاب‌ها دارند که عباس، عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله رئیس تمام رباخوران مکه بود. (پیغمبر صلی الله علیه و آله در حجة الوداع اعلام کردند که ربای عموی من باطل است و هرکس از او قرض گرفته، مبلغ اضافه‌تر را ندهد و در این زمان، فقط دو ماه به مردن او مانده و هنوز دست از ربا نداشته بود و نسلش این شد که زیاد روی منبرها شنیدید که از امام صادق علیه السلام، وجود مبارک موسی بن جعفر علیه السلام، حضرت رضا علیه السلام، حضرت جواد علیه السلام، حضرت هادی علیه السلام تا حضرت عسگری علیه السلام یعنی شش تا امامان علیهم السلام ما را بنی عباس کشتند می‌خواستند امام دوازدهم علیه السلام را هم بکشند که خدا از دید مامورین او را پنهان کرد چرا که اگر او را هم می‌یافتند یقین بدانید او را هم می‌کشتند.

علت تشریح حرمت

این که دین می‌گوید دنبال حرام نروید، نمی‌خواهد جیب خودش را پر کند. اگر قرآن می‌گوید مشروبات الکلی حرام است، نمی‌خواهد شما نخورید تا خمره‌ها را جبرئیل، میکائیل و عزرائیل بخورند. پروردگار اگر گفته است حرام است خودش و فرشتگانش نیازی نداشته‌اند.

حرام ضرر دارد و به این خاطر خداوند گفته حرام است والا چیزی که ضرر ندارد حرام نیست، مثلاً آب حرام نیست، سبزیجات حرام نیست، میوه‌جات حرام نیست، گوشت حیواناتی که در قرآن بیان کرده که حلال است، حرام نیست و بعد هم در قرآن می‌گوید حق حرام کردن حلال خدا را بر خود ندارید و در این باره فضولی موقوف است. اما این حرام‌هایی را که بیان می‌کند هم برای ساختمان جسم، هم برای ساختمان روح و هم برای ساختمان عقل ضرر دارد که گفته است حرام است. اگر ضرر نداشت که نمی‌گفت حرام است. چون حرمت و حلیت به علتی و سببی است. هیچ چیزی را پروردگار بی‌علت اعلام حرمت یا اعلام حلیت نکرده است.

تولد و ورود به دنیا

(گفتیم که) ما در رحم مادر کارهای نبودیم و کس دیگری کارهای ما را انجام می‌داد آن هم پشت سه تا تاریکی. در صورت‌نگری و نقاشیمان هم اشتباه نکرد. ما در رحم مادر دست‌هایمان به زانومان چفت بود، آزاد نبودیم که در رحم مادر هر وقت دلمان بخواهد دست بزنیم یا لگد بزنیم. ما را با دست خودمان به اصطلاح مقید کرده بود. نزدیک تولد سر ما که روبه قلب مادر بود را برگرداند که با سر به دنیا بیاییم و لازم نشود که ما را تکه تکه بکنند و بیرون بیاورند، چون با پا نمی‌شد بیرون بیاییم.

خداوند همه کارهای ما را بلد بود و عالم و آگاه بود. خداوند نزدیک ولادت یک دست ما را بیرون کشید و بدون اینکه پایمان باز شود، آن را به سمت بالا آورد و انگشتمان را گذاشت داخل دهانمان و ما شروع کردیم به مکیدن. مکیدن را در داخل رحم یادمان داد تا همان



لحظه اول از به دنیا آوردن بتوانیم سینه مادر را برای گرفتن شیر بمکیم که اگر یادمان نمی‌داد حدود بیست روزی باید در بیمارستان دکتر لب‌هایمان را تمرین می‌داد تا بتوانیم شیر مادر را بخوریم.

ضرورت شکرگزاری؛ اولین وظیفه ما در دنیا

بعد از این که ما را به دنیا آورد تا حالا (که) شصت، هفتاد سالمان است، چه کاری با او کردیم؟ چه پاسخی به خوبی‌هایش دادیم؟ تشکر عملی ما در چه حد بوده؟ کدام نماز با حال را خواندیم؟ کدام روزه را با شوق و با ذوق و با عشق و با همت گرفتیم؟ کدامش را؟ اگر می‌گویند از پولی که خودم دادم، سر سال از ده هزار تومان، دوهزارتومانش را بده، چند نفر از ما بدهی‌مان را داده‌ایم؟ خودش در قرآن می‌پرسد ﴿هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ﴾^۱ یعنی آیا سزای نیکی جز نیکی است؟ ولی بیشتر ما که سزای نیکی او را با بدی دادیم!

دومین وظیفه ما در دنیا

ما در دنیای رحم کاره‌ای نبودیم برای زمینه رشد عقلی، فکری، معنویت قلبی و روحی نداشتیم، هیچ چیزی در رحم مادر به دست نیاوردیم غیر از آنچه در جفت بود و از ناف ما یک لوله به آن جفت وصل بود، یک لوله هم به بدن مادر، که عصاره خوراکی‌های او را آن لوله در جفت می‌ریخت و بدن ما هم از جفت در حد نیاز می‌مکید. ما چیزی دیگر گیرمان نیامد! وقتی هم وارد برزخ می‌شویم هیچ چیز گیرمان نمی‌آید جز محصول هفتاد-هشتاد سال حرکاتمان در دنیا که اگر مثبت است، مثبت گیرمان می‌آید و اگر منفی است، منفی گیرمان می‌آید و کاری به خدا ندارد. آنی که برعهده خداست، هدایت ماست، همین! هیچ چیزی دیگر بر عهده‌اش نیست ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ﴾^۲ من آنی که در این دنیا بر

۱. الرحمن: ۶۰

۲. انسان: ۳۰



عهده‌ام است این است که برای شما پیغمبر و امام و قرآن بفرستم، اگر راه را به شما نشان دهم و شما اگر جاده‌ای را که من نشانتان می‌دهم طی کنید معمار بهشت‌ساز می‌شوید، من برایتان بهشت نمی‌سازم! اما اگر به جاده خاکی بزیند و وارد مسیر انحرافی شوید، بنای جهنم‌ساز می‌شوید.

نتیجه هدایت‌پذیری؛ چهره واقعی اعمال ما در بهشت و جهنم

شما به آیات قرآن را دقت کنید - حالا من نمی‌دانم چند تا آیه بهتان آدرس دهم این گونه آیات بیش از صد آیه است - ﴿جَزَاءُ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۱ عمق آیه این است که آتش جهنم نه با گازوئیل است و نه با بنزین و نه با مواد دیگر. هر چه آتش در هفت طبقه جهنم است، همان گناهان مردم است که از دنیا با خودشان آوردند و کاری به من ندارد. آنی که بر عهده من است، این است که به بندگانم بگویم راه مستقیم این است، راه انحرافی هم این است. چون من بندگانم را آزاد آفریدم و اگر مجبور آفریده بودم تکلیفی به آنها ارائه نمی‌شد. مهارشان در دست قدرت خودم بود و هر جا که خاطرخواهم بود می‌کشیدمشان اما من بندگانم را آزاد آفریدم و فقط راهنمایی آنها را بر عهده گرفتم. و صراط من، دین من است که اگر کسی به دین عمل کند، بهشتش را می‌سازد و اگر کسی به غیر دین عمل کند، آتش می‌افروزد و برای خودش آتش می‌سازد.

این اعمال که در دنیا به صورت گناه است اگر پرده کنار برود، آن طرف آتش همان گناه‌هاست. یعنی بین گناهان و جهنم وحدت ذات است و دو چیز نیست. این غیر از جریمه‌های دنیاست، من از چراغ قرمز که رد می‌شوم یک پنجاه هزار تومنی باید به پلیس بدهم. پنجاه هزار تومن اسکناس است و پشتوانه اش هم در بانک مرکزی است، گناه من هم رد شدن است رد شدن هیچ تناسبی با پنجاه تومن ندارد ولی جهنم عین گناهان خود مردم است.

۱. واقعه: ۲۴.

اهمیت و جایگاه کسب علم در دنیا

این آیه در اوایل سوره نساء است. ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا﴾^۱ - کلمه "إِنَّ" را در هر آیه‌ای دیدید به معنی یقیناً، مسلماً و قطعاً است. یعنی حرف همین است. وقتی خدا (و نه یک فرد عادی) در ابتدای گفته‌اش إِنَّ می‌آورد یعنی آن گفته، مانند بتون آرمه محکم است. در اینجا هم می‌فرماید: می‌گوید آن که مال یتیم را به ستمگری و به ناحق می‌خورد، یا مصرف می‌کند، ﴿إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا﴾^۲ دارد آتش در شکمش می‌ریزد. ولی الآن نمی‌بیند که آتش است، ولی الان نمی‌سوزد و حس نمی‌کند و به محض اینکه پرده دنیا را کنار بزنم و خیمه زندگی دنیا را بلند کنم و وارد آخرت شود، از شکم او آتش بیرون می‌زند، از زبانی که غیبت، تهمت، تحقیر و زشتی داشته، آتش بیرون می‌زند. از چشمی که دائم دنبال ناموس مردم بوده، از گوشی که حرام‌شنو بوده، از قدمی که در مجالس حرام می‌رفته یا از لقمه ربا، آتش بیرون می‌زند. این حرف قرآن است و اجبار هم نمی‌کند مردم را که حتماً گوش دهید. این حرف خداست و حرف یقینی هم است، علم و حکمت است. اگر آدم گوش بدهد بُرده است و اگر گوش ندهد باخته است.

این است داستان برزخ و قیامت. آدم در برزخ هیچ چیز گیرش نمی‌آید. فقط آنهایی است که از دنیا با خودش برده و در قیامت هم باز هیچ چیز گیر آدم نمی‌آید همان سرمایه‌ای است که با خودش از دنیا برده.

اهمیت دنیا؛ بعد از ولادت و پیش از مرگ

پس آن وقت که خاک بودیم که مرده بودیم، در صلب پدر بودیم یک کرم زالوشکل بودیم، در رحم مادر آمدیم جنین شش ماهه تا نه ماهه شدیم، در برزخ که می‌رویم بدنمان که در قبر از بین می‌رود و روح چون عنصر نیست نابود نمی‌شود و در عالم برزخ است، برزخ یعنی جهان بین این جا و بین آخرت. بعد هم می‌رویم در عالم آخرت. هر گلی که بشر به سر خودش می‌زند فقط در این دنیا می‌تواند بزند. یعنی اینجا قیمتی‌ترین جای انسان است. نه با صلب پدر نه با رحم مادر نه با برزخ نه با قیامت اصلاً قابل مقایسه نیست.

۱. نساء: ۱۰.

۲. نساء: ۱۰.

دنیا؛ محل آخرت‌سازی

قیامت ساخته شده از خوبی‌های مردم در دنیا است و استقلالی ندارد. پیغمبر ﷺ می‌فرماید «الدُّنْيَا مَرْزَعَةُ الْآخِرَةِ»^۱ وگرنه آدم اگر دست خالی وارد آخرت شود، دست خالی می‌ماند.

رابطه رحمت و لطف خدا و التزام انسان به عمل صالح

برخی معتقدند این حرف‌ها و لزوم توجه به اعمال و رفتار، سنگین و پرفشار است و صحیح نیست چرا که خدا ارحم الراحمین است. (اما) خدا مگر به یزید و معاویه و نمی‌دانم ابن سعد و به رباخوار و به زناکار هم ارحم و الراحمین است؟! اینها مگر نخست وزیر خدا هستند که برای خدا تعیین وظیفه می‌کنند؟! ارحم و الراحمین است یعنی مجوز دارید نماز نخوانید، روزه نگیرید، زنا بکنید، ربا بخورید و...؟! اگر معنی ارحم الراحمین این است پس خوش به حال اوباما که در کنار خدای ارحم الراحمین است و بیچاره فیض کاشانی که چهارصد سال پیش در این خانه‌های خشتی و گنبدی با نبود حتی بادبزنی حصیری - که هنوز بلد نبودند بادبزنی اختراع کنند- در گرمای پنجاه درجه پانصد کتاب علمی براساس قرآن و روایات نوشته. خدا ارحم الراحمین به فیض است به اوباما هم هست؟! خداوند به ملا فتح الله کاشانی ارحم الراحمین است به عمر سعد هم هست؟! خداوند به محتشم ارحم الراحمین است به خوانندگان زن رادیو و تلویزیون زمان شاه هم که تا آخر عمر لختی بودند و جنایت به نسل و به جوانها کردند به آنها هم ارحم الراحمین است؟! این یاهوها چیست؟

تفسیر صحیح از ارحم الراحمین بودن خداوند

اِثْمَهُ بِهٖ مَا يَادُّوْنَ دَانَ دَانَ كِهٖ اَرْحَمُ الرَّاحِمِيْنَ خدای جای خود را دارد و باید جایش باشد که آن رحمت در آنجا تجلی کند و «أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ فِي مَوْضِعِ الْعَفْوِ وَالرَّحْمَةِ»^۲ آنجایی که جا دارد عفو و مهربانی بکنی ارحم الراحمین هستی ولی آنجایی که جا ندارد «أَشَدُّ الْمُعَاقِبِينَ

۱. عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۲۶۷.

۲. دعای افتتاح.

اهمیت و جایگاه کسب علم در دنیا

فِي مَوْضِعِ النَّكَالِ وَ النَّقْمَةِ^۱ اما آنجایی که جا دارد کیفر دهی و بسوزانی آنجا اشد المعاقبین یعنی سخت‌ترین عقوبت دهنده هستی.

این دریافت‌های اشتباه از دین خیلی خیلی خطرناک است، یعنی این که من بیایم همه کاری بکنم بدون اندیشه در دین، بدون فهم قرآن، بدون فهم روایات و بگویم خدا ارحم الراحمین است. پایان جهان بهشت هست والبته دوزخ هم هست. پایان جهان بنا به خبر پروردگار دادگاه‌های عجیبی هست که در دادگاه برای کارهای منفی حسابگری تا این حد است ﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾^۲ دادگاه‌های قیامت قاضی رشوه‌بگیر هم ندارد، قاضی‌ای که از تهدید بترسد هم ندارد، قاضی‌ای که مردم قیامت قوم و خویش او باشند و به کاری برای قوم و خویشش بکند هم ندارد.

لزوم توجه به فرصت کوتاه عمر دنیایی

من اینها را گفتم امشب که مخصوصاً شما جوانان عزیز من بدانید این دنیا برایتان قیمتی‌ترین دنیاهایی است که تا بحال بوده‌اید و بعداً هم خواهید بود. واقعاً فرصت بودن در این دنیا را غنیمت بدانید، غنیمت بدانید و عمرتان را تلف نکنید، اعضا و جوارحتان را تلف نکنید، وقتتان را هرگز تلف نکنید.

این شئون تلفن‌های همراه جدید عمرتان را نکشد و وقتتان را نسوزاند. وقت خیلی کم است، نهایتاً شصت هفتاد سال. پیغمبر ﷺ می‌فرماید اکثر امت من بین شصت و هفتاد می‌میرند. شما برو سنگ قبرها را بخوان ببین پیغمبر ﷺ راست گفته‌است، جوان‌ها! یک وقت چشمتان را باز نکنید تا ببینید کل عمر هدر رفته‌است. یا به تماشای فیلم گذشته‌است، یا این که مثلاً پنج- ده ساعت بازی کردن با این واتس‌آپ‌ها، اینترنت‌ها و نگاه کردن به ماهواره‌ها و کاری حتی برای دنیایتان هم نکردید.

۱. دعای افتتاح.

۲. زلزله: ۸.

آیت‌الله‌العظمی بروجردی؛ نمونه پاداش استفاده کامل از فرصت عمر

آیت‌الله‌العظمی بروجردی هشتاد و هشت سالش بود که از دنیا رفت. من دو بار خدمت ایشان رسیده بودم، روز دفنش هم کنار قبر او بودم با اینکه دویست هزار نفر می‌گفتند از اصفهان و شهرهای اطراف مثل کاشان، تهران و... تشییع او آمده بودند، اما من خودم را رساندم نزدیک قبر. آن کسی هم که دفنش کرد مرحوم حاج آقا مجتبی عراقی بود که آدم دانشمند عالم و باسوادی بود. البته آن وقت من چهارده و نیم سالم بوده، دفن کننده‌اش ایشان بود. بعد که روحانی شدم و در قم درس می‌خواندم با ایشان آشنا شدم و او را شناختم که چه بزرگواری است که آقای بروجردی وصیت کرده بودند ایشان من را غسل دهد و ایشان هم مرا دفن کند.

من خوانده بودم در احوالات آیت‌الله‌العظمی بروجردی که وقتی تلقینشان خوانده شد ایشان در قبر عکس العمل نشان داد. من ده پانزده سال بود آقای عراقی را ندیده بودم تا این که یک روز از تهران آمدم قم و از یکی از علما پرسیدم که آیا حاج آقا مجتبی زنده است؟ گفت با او ارتباط داری؟ گفتم خیلی سابقه‌ام با او زیاد است. گفت زنده است ولی در خانه افتاده. گفتم می‌شود برویم دیدنش؟ گفت من همین الآن به خانواده‌اش زنگ می‌زنم. زنگ زد و گفت که فالانی می‌خواهد بیاید دیدن ایشان. خود ایشان با شوق گفته بود که حتمًا بیاید. من هم به پسرهایم گفتم با من بیایند تا این که من یک داستانی که می‌خواهم از ایشان بپرسم را از زبان خودش بشنوید. حاج آقا مجتبی در سن هفتاد و پنج و هشتاد نزدیک مرگ دروغی نمی‌خواست به من بگوید، یعنی در واقع اگر می‌خواست دروغ بگوید به چه درد او می‌خورد. رفتیم و او به محض این که من را دید گریه‌اش گرفت و گفت؛ حالا که در حال رفتنم آمدی سراغم! گفتم که مقصرم. -چون پیغمبر ﷺ فرمود مردمی که با هم که آشنایند تا وقت مرگ و بعد از مرگ حتی رابطه‌شان را قطع نکنند. مثل این که بعد از مرگ برایشان فاتحه بخوانید، اگر نماز قضا دارند، برایشان بخوانید. روزه قضا دارند، بگیریید و به زن و بچه‌شان اگر نیازمندند، رسیدگی کنید و رفاقت‌هایتان با مرگ قطع نشود.-

به ایشان گفتم من لحظه دفن آیت الله العظمی بروجردی به ستون کنج قبر تکیه داده بودم و داخل قبر را نمی‌دیدم چون هجوم زیاد بود، ولی در نوشته‌ها دیده‌ام که وصیت کرده بودند تلقینش را شما بخوانید و نوشته‌اند که به تلقین شما عکس‌العمل نشان داده‌است. آقا مجتبی چشمش پر از اشک شد و گفت بله. گفت من با صدایش، با نفسش، با همه‌اش شانزده سال آشنا بودم چون اغلب یا بقل دستش نشسته بودم -راست می‌گوید، عکس‌هایش هست- یا کنارش راه می‌رفتم. گفت رفتم داخل قبر، بند کفن را باز کردم، صورت را روی خاک گذاشتم و تلقین را خواندم. از خدا، پیغمبر، کتاب، قبله، حق بودن قیامت، مرگ، سوال قبر و... از همه پرسیدم.

در آخر تلقین دادن آمده که همه را از میت سوال کنید، جوابتان را که البته نمی‌دهد ولی دانشمندان ثابت کردند که آخرین عضوی که از بدن می‌میرد سلول‌های گوش است تا بیست و چهار ساعت بعد از مرگ هنوز کار می‌کند و می‌شنود ولی دیگر زبان حرکت ندارد که جواب دهد ولی سلول‌های گوش می‌شنود. اولین عضوی هم که بعد از ولادت (به) کار می‌افتد گوش است، لذا گفتند در گوش بچه اذان و اقامه بگویند و بعد از نود سال هم که او را گذاشتید در قبر برای او تلقین بخوانید. این هم معجزه پیغمبر ﷺ است که گوش تا بیست و چهار ساعت بعد از مردن کار می‌کند.

آخر تلقین از مرده می‌پرسند: «هَلْ أَنْتَ عَلَى الْعَهْدِ الَّذِي فَارَقْتَنَا مِنْهُ» کلمه «هل» یعنی آیا، یعنی آیا من اینهایی که برایت گفتیم از جمله این که اگر سوال کردند: رب تو کیست؟ بگو الله جل الجلاله. پیغمبرت کیست؟ بگو رسول الله ﷺ. کتاب چیست؟ بگو قرآن. ائمه‌ات چه کسانی هستند؟ بگو امیر المومنین ﷺ، امام مجتبی ﷺ تا امام دوازدهم ﷺ. آیا همه اینها که الآن در برزخ بهشان تکیه داری، قبول داری؟ این را از میت پرسید.

آقا مجتبی گفت من حرفم را که در جمله تلقین پرسیدم، آیت الله العظمی بروجردی در حالی که صورت روی خاک داشت، یک مرتبه زمزمه کرد. یعنی همه را گرفتم و می‌دانم و همین‌ها را هم جواب می‌دهم. این باعث شد که من در قبر غش کردم و آمدند من را درآوردند.



آیت الله بروجردی که هشتاد و هشت سال عمر کرد، نزدیک‌های آخر عمرش فرموده بود من یک چشم به هم زدن عمرم را ضایع نکردم. من با عمرم و کاسبی کردم و معرفت کسب کردم. عبادت، خدمت به خلق و معاش پاک به دست آوردم.

علت التزام به دین در تجارتخانه دنیا

این دین و راهنمایی‌های دین است. چه کسی در این کره زمین از این هفت میلیارد جمعیت می‌تواند یک دلیل، یک دانه فقط، بر باطل بودن دین خدا بیاورد و بگوید به این دلیل این دین درست نیست؟ چه کسی می‌تواند؟ هفت میلیارد که کسی نیستند از زمان آدم علیه السلام تا حالا یک نفر یک دانه دلیل اقامه نکرده بر بطلان دین واقعی خدا. بی‌دینی یعنی در این تجارت خانه خسارت ابدی کردن و دینداری درست یعنی در این تجارت خانه سود ابدی کردن.

نمونه‌ای برای توجه به کوتاهی فرصت و غافلگیری مرگ

من حدوداً چهار-پنج بار برای مراسم ختم منبر رفته‌ام. یکی سالگرد آیت العظمی بروجردی، یکی سالگرد مرحوم آیت الله العظمی آقا شیخ جواد صافی بوده، مرحوم آیت الله تبریزی و فاضل لنکرانی. اما یک آدم بزرگی در تهران مُرد که روحانی و معروف هم بود. ختمش من را دعوت کردند - من چون غیر ختم مراجع، ختمی را قبول نمی‌کنم، آن را هم قبول نکردم و به پیش نماز آن مسجدی که ختم را انداخته بودند آن جا و آدم خوش بیان، آدم باسوادی و از رفقای چهل ساله من هم بود، گفتم که شما این ختم را منبر برو، او گفت مانعی ندارد. - چه منبر خوبی هم رفت. - منبرش که تمام شد، یالله گفت و پله اول را خیلی راحت پایین آمد. موقع پله دوم پایش روی زمین آمد و یک پایش روی پله بالا بود که خودش مرد. همان جا کنار منبر خواباندنش و رویش را کشیدند. لذا اگر خدا لطف بکند دنباله‌اش را فردا شب برایتان می‌گویم. ورمردیم عذر ما بپذیر، ای بسا آرزو که خاک شد.

روضه تدفین حضرت زهراء علیها السلام

همه شنیدید که امیرالمومنین علیه السلام با بازویش در سن بیست و هفت سالگی درب خیبر را از جا کند، هیچ هم برایش مهم نبود. هیچ جا و در هیچ جنگی هم به زانو در نیامد. تنها جایی که به زانو آمد و واقعاً هم به زانو آمد وقتی بود که می‌خواست بدن صدیقه کبری علیها السلام را در قبر بگذارد که دیگر بی‌طاقت شد و بلند شد کنار قبر دو رکعت نماز خواند. -چرا؟- چون خدا در قرآن گفته در مشکلات رنج‌ها از نماز کمک بگیرید. سلام نماز را داد، خودش وارد قبر شد، بدن را روی دو دست بلند کرد و سرازیر میان قبر کرد. اینجا به بعدش را من نمی‌فهمم، شاید شما متوجه شوید که او با چه حالی و توانی بند کفن را باز کرد و با چه حالی صورت سیلی خورده را روی خاک زبر قبر گذاشت.

بر احوالم بیار ای ابر اشک از آسمان امشب

که من با دست خود کردم گلم در گل نهان امشب

حسن گریان حسین نالان پریشان زینبین از غم

چه سان آرام بنمایم من این بی‌مادران امشب

زمین با پیکر رنجیده زهرا مدارا کن

که این پهلوشکسته بر تو باشد میهمان امشب

لحد را چید اما حالا دل ندارد که به خانه بیاید. می‌گوید چه بگویم اگر این چهار تا بچه از من مادر بخواهند، نه طاقت دارد کنار قبر بماند، نه ماند، نه به خانه رفت، آمد کنار قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله. -من که خیلی دردم می‌آید این حرف را دارم می‌زنم شما را نمیدانم-، گفت بلند شو در این شهر پرجمعیت علی غریب شد.



جلسه ششم

خدا محوری در زندگی، در مقابل

شیطان محوری

ضرورت خدامحوری به جای شیطان محوری در زندگی

کتاب محاسن، یکی از قدیمی ترین کتاب های شیعه که جایگاه خاصی دارد، نوشته یکی از علمای بزرگ مکتب اهل بیت است که از یک خاندان معتبر شیعه بوده و در منطقه کوفه زندگی می کرده است. این مرد بزرگ - یعنی این دانشمند کوفی - از خاندان برقی است که خانواده علم و عمل و شیفته اهل بیت علیهم السلام بودند او در این کتابش از وجود مبارک پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله روایت مهمی را نقل می کند که حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا هُوَ اللَّهُ وَ الشَّيْطَانُ وَ الْحَقُّ وَ الْبَاطِلُ وَ الْهُدَى وَ الضَّلَالُ وَ الرُّشْدُ وَ الْعِي وَ الْعَاجِلَةُ وَ الْعَاقِبَةُ وَ الْحَسَنَاتُ وَ السَّيِّئَاتُ فَمَا كَانَ مِنْ حَسَنَاتٍ فَمِنْ اللَّهِ وَ مَا كَانَ مِنْ سَيِّئَاتٍ فَلِلشَّيْطَانِ»^۱ اول حدیث را خیلی ساده و معمولی ترجمه کنم: پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید: غیر از این که نیست یا خدا در زندگی تجلی دارد یعنی مردم خدامحورند یا در زندگی شیطان جولان دارد یعنی مردم با اختیار خودشان با آزادی خودشان مهار زندگیشان را به دست شیطان سپردند و او هر کجا دلش بخواهد آنها را می برد. تا بعد ارزش و اهمیت حدیث را با یک قطعه از آیه قرآن از سوره مبارکه بقره برایتان بگویم زیرا این حدیث خیلی مهم است. امشب روایت را برایتان می خوانم تا فردا شب اگر خدا بخواهد، آن نکته قرآنی را که فوق العاده مهم است برایتان بگویم که بفهمیم که چه شد یهود، یهود شدند آن جمله در قرآن است و با



۱. بحار الأنوار، الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم السلام، ج ۶۷، ص ۲۴۳.

همین روایت باید پیوند بخورد که مسأله بسیار مهم و قابل توجه ضرورت خدامحوری در بیاید. پیغمبر می‌فرماید: «انما هو الله و الشیطان»^۱ یا در زندگی شما محور خداست یا شیطان، یا مهار زندگی را به دست خدا سپردید یا به شیطان، یا محور زندگیتان نور است یا باطل، یا محور زندگیتان یا نور است یا ظلمت، یا حق است یا باطل، یا دنیای صرف است - یعنی پول نه به معنی این در و دیوار جهان - یا آخرت، مهار زندگیتان دست هر کدام از اینها باشد اینها به تناسب خودشان به زندگی شما شکل می‌دهند. وقتی که مهار زندگی دست خداست، اگر مرد هستی شکل به تو می‌دهد و می‌شوی حبیب بن مظاهر، می‌شوی سلمان، مقداد، ابوذر و... اما اگر مهار دست شیطان است، خب معلوم است می‌شوی معاذ ابن و عمروعاص و معاویه و شمر و شیطان. به تناسب میدانی که در اختیار دارد آن شخص.

شیطان‌شناسی

کلمه "شیطان" که لغت عام است از ماده "شَطَن" است یعنی موجودی که برای دیگران ضرر، خسارت و زیان دارد، کارش این است که رابطه انسان را با پروردگار عالم قطع کند و با زبان بازی هنرمندانه رابطه انسان را با عبادت حق، خدمت به خلق، هزینه کردن مال در راه خدا می‌برد.

شیطانی که در روایت گفته شده، یا شیطان درون خودشان و یا شیطان بیرون خودشان است. شیطان درون را شیخ بهائی برای شاگردش صدر المتالهین که پدرزن فیض کاشانی است، خیلی خوب توضیح داده است. وقتی در قرآن مجید یاد شده است که ﴿مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ﴾^۲، ابتدا منظور شیطان باطنی و شیطان پنهان است و سپس طبق ادامه آیه ﴿وَالنَّاسِ﴾^۳ یعنی آدم‌هایی که گمراهند و گمراه‌کننده دیگران هستند که شیاطین بیرونی هستند.

۱. روایت صدر مطلب.

۲. ناس: ۶

۳. ناس: ۶



در قرآن مجید کلمه "شیطان" با لغت "ابلیس" کاملاً فرق می‌کند، ابلیس اسم خاص است و شیطان لغت عام است. به عبارت ساده ابلیس شیطان است ولی هر شیطانی ابلیس نیست. ابلیس نام یک نفر است. چرا گاهی خدا در قرآن مجید از او تعبیر به شیطان می‌کند؟ چرا یک جا می‌گوید ﴿إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾^۱ و در یک جای دیگر در همین داستان آدم و حوا می‌گوید «فَاذِلَّهُمُ الشَّيْطَانَ»؟ چون در این جا یعنی در آیات مربوط به آدم و حوا، ابلیس و شیطان یک فرد است. نام ویژه‌اش ابلیس است و نام عمومی‌اش شیطان است. چون پروردگار عالم این نام عمومی را بر دیگران هم اطلاق کرده نام عمومی است. شما تا امشب فکر می‌کردید شیطان همان ابلیس است! یعنی همان یک دانه است! الآن هفت میلیارد جمعیت روی کره زمین است، حال آن یک شیطان روزها چقدر باید وقت بگذارد تا هفت میلیارد نفر را در گمراهی نگه دارد یا به گمراهی بکشد یا پیوندشان را با خدا ببرد؟ یک نفر که به هفت میلیارد نفر نمی‌شود! یک نفر به یک نفر یا دو نفر یا سه نفر نهایتاً تسلط پیدا می‌کند!

برخی مصادیق شیطانهای بیرونی

با توجه به معنای عام شیطان در زندگی، ممکن است پسر آدم شیطان آدم شود. یعنی یک فرزندی در خانواده به وجود بیاید و بدون تقصیر پدر و مادر بزرگ شود، زیرا ممکن است پدر و مادر آدم‌های خوبی باشند و زحمت کشیده‌اند بچه‌شان خوب شود، اما فرزندی، رفته و معاشران بدی پیدا کرده یا مطالعات بدی کرده و فیلم‌های بدی را دیده و بی‌دین و گمراه و شیطان شده و خودش منبع شر و ضرر و زیان و مایه ضرررسانی به دیگران شده‌است. زیرا طبع شیطان این است که با هنرمندی و زبان بازی ضرر و خسارتش را به دیگران هم انتقال دهد.

۱. بقره: ۳۴.

ابن زبیر؛ یکی از شیاطین آشکار

از نظر قرآن ممکن است حتی اولاد آدم، شیطان آدم شود که آشکار شیطنت می‌کند. من همه قسمت‌های فیلم مختارنامه را ندیدم و از کلمش دقیق خبر ندارم ولی یکی دو برنامه‌اش را در رابطه با بخشی از زندگی «عبد الله بن زبیر» که ظاهراً در فیلم به او می‌گفتند ابن زبیر، دیدم و حتماً شما هم او را در فیلم «مختارنامه» دیده‌اید.

شرح حال زبیر و فرزندش

«زبیر» پسر عمه پیغمبر ﷺ است. پدرش «عوام» شوهر عمه پیغمبر ﷺ بود. ما در هیچ کتابی نداریم که زبیر را به عنوان منافق، مشرک و دورو معرفی کرده باشد زیرا زبیر زمانی که به پیغمبر ﷺ ایمان آورد، ایمان واقعی آورد یعنی نبوت، قرآن کریم، قیامت و ... را باور کرد و به تمام احکام الهی هم تسلیم بود، او تمام ده سال مدینه نمازهایش را پشت سر پیغمبر ﷺ خواند، روزه‌های ماه رمضان را گرفت، در بعضی جنگ‌ها با پیغمبر ﷺ شرکت کرد. معنی این حرف‌ها این است که زبیر آدمی مومن، متدین، اهل عبادت، اهل خدمت، اهل جهاد فی السبیل الله و... بود. این چهره زبیر بود.

نهج البلاغه که گردآوری بخشی از خطبه‌ها (سخنرانی‌ها) و نامه‌ها و کلمات قصار امیرالمومنین علیه السلام است. بخش اولش سخنرانی‌هاست بخش دوم نامه‌هاست بخش سوم کلمات قصار است. امام علیه السلام در کلمات قصارشان می‌فرمایند «مَا زَالَ الزُّبَيْرُ رَجُلًا مِّنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ»^۱ یعنی دقیقاً عین حرفی که پیغمبر ﷺ درباره سلمان زد. -این نکته‌ها را بیشتر عنایت کنید و ببینید نقاط خطر و محل‌های آسیب کجاست و یقین کنید که اگر انسان از این نقاط آسیب و خطر ببیند رابطه‌اش با خدا و فیوضات الهیه قطع می‌شود. - پیغمبر ﷺ فرمود: «سَلْمَانُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ». امیرالمومنین علیه السلام هم عین حرف پیغمبر ﷺ را درباره زبیر فرمود «الزبیر منا»^۲.

۱. نهج البلاغه، حکمت ۴۵۳.

۲. بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۱۲۱؛ ج ۱۱، ص ۱۴۸ و ۳۱۳؛ ج ۱۷، ص ۱۷۰؛ ج ۱۸، ص ۱۹؛ ج ۲۰، ص ۱۸۸ و ۱۹۸؛ ج ۲۲، ص ۳۲۶، ۳۲۹، ۳۴۸، ۳۷۳ و ۳۸۵؛ ج ۳۰، ص ۲۲۳؛ ج ۳۷، ص ۳۳۱ و ...



از ما بود یعنی با ایمان ما، با عمل ما، با اخلاق ما، با نبوتی که درخاندان ما بود، با امامت، با قرآن و ... هماهنگ بود. اما حضرت علیه السلام می‌فرماید تا چه زمانی؟ تا وقتی پسرش «عبدالله» بزرگ نشده بود و کاری به کار پدر نداشت چون بچه بود، چون بچه بود بلد هم نبود کاری به کار پدر داشته باشد، وارد هم نبود و از حوادث و جریانات هم آگاهی نداشت اما وقتی وارد زندگی و جامعه شد و از حوادث آگاهی پیدا کرد. کنار پدرش آمد و شروع کرد به شیطنت کردن یعنی شیطان پدرش شد. پدرش هم بی‌خردی کرد و هوا بَرش داشت برای سلطان شدن در کشور، پسر پدر را وادار کرد که لشگرکشی کند و با امیر المومنین علیه السلام بجنگد اما موفق نشد امیر المومنین علیه السلام را شکست بدهد، بعد از جنگ که خسته بود آمد کنار یک صحرائشین و گفت من بخوابم و بعد بلند شود و بروم. خوابید و صحرائشین هم که نمی‌شناختنش دید که عجب شمشیر و لباس پرقیمتی دارد، در خواب به سرعت سرش را برید که لباس‌ها و شمشیرش را بردارد. این عاقبت به شر شدن است. چه کسی این بلا را سر زبیر درآورد؟ شیطان. شیطان چه کسی بوده؟ عبدالله پسرش که مدتی با زبان‌بازی خیلی شیرینی و هنرمندانه‌ای به پدر مرتب القاء کرد و او را وسوسه کرد که تو از علی بن ابی‌طالب علیه السلام چه کم داری؟ البته خیلی هم کم داشت، برای اینکه پروردگار زبیر را مأموم آفریده بود و علی علیه السلام را امام و اصلاً بین زبیر و ارزشها و کمالات و شخصیت امیر المومنین علیه السلام قابل مقایسه نبود.

عظمت امیر المؤمنین علیه السلام

پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید اگر ایمان علی علیه السلام را بشود تبدیل به جرم قابل کشیدن کرد، چون ایمان یک حالت و یک کیفیت است و جرم ندارد، اما برفرض اگر ایمان قلب امیر المومنین علیه السلام را تبدیل به جنس کشیدنی کنند و بگذارند روی یک کفه، پاره سنگ این کفه هم کل آسمانها و زمین باشد، ایمان علی علیه السلام سنگینی می‌کند. زبیر کجا! علی علیه السلام کجا! عیار اخلاص امیر المومنین علیه السلام کجا و زبیر کجا؟!

دست بالا بردن و پایین آوردن آن هم در جنگ، آن هم با سرعت شدید چقدر مگر طول می‌کشد؟ که امام در سن بیست و سه سالگی با سرعت دستش را بالا با شمشیرش

آورده پایین «عمر بن عبدود» را انداخته است بر روی زمین، چقدر طول کشید؟ به یک دقیقه هم نکشید! چون مبارز و شجاع در جنگ باید تمام توان هنری شجاعتش را به کار بگیرد که دشمن او را نزند پیش دستی کند بالا رفتن دست و پایین آمدن و عمر بن عبدود را از پا درآوردن چند ثانیه بیشتر طول نکشیده است. اما سنی و شیعه نقل کردند که پیغمبر ﷺ فرمود - و البته سنی‌ها هم نوشته‌اند چرا که نمی‌توانستند که ننویسند، چون این روایت خیلی معروف است و نمی‌شد منکرش شوند. «ضربة علی يوم الخندق»^۱ می‌گوید این ضربتی که روز خندق علی رضی الله عنه به دشمن زد ثوابش از عبادت کل جن و انس از زمان خلقت جن و آدمی زاد تا قیامت بیشتر است. البته ضربت‌هایی که در بدر و احد و جنگ‌های دیگر زده بماند، چون پیغمبر ﷺ تفصیل مطلب را که نگفتند، بلکه یک نمونه را گفتند نه اینکه ضربت حضرت رضی الله عنه در جنگ‌های دیگر در کیفیت غیر از این بوده است. نه، بلکه یکی بوده و این اثر عیار اخلاص است که ما نمی‌توانیم بفهمیم.

هوای نفس (شیطان درونی؛ هوای نفس)

تمام انسان‌ها شیطان درون دارند که خداوند از این شیطان درونشان تعبیر به "هوا" کرده. ما ایرانی‌ها وقتی که می‌گوییم هوا یعنی همین چیزی که تنفس می‌کنیم و ماشین‌ها و موتورها هم آلوده‌اش می‌کنند! این را ما می‌گوییم هوا یعنی ماده قابل تنفس. کلمه هوا در آیات قرآن که زیاد آمده من دوتا آیه‌اش را برای نمونه برایتان بخوانم ﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ﴾^۲ این یک آیه که در سوره نازعات است و یک آیه دیگر هم در سوره شورا است ﴿أَرَأَيْتَ مَنْ لَخَّذَ إِلَهُهُ هَوَاهُ﴾^۳ حیب من! آیا دیدی کسی که به جای خدا هوای درونش را معبود خودش انتخاب کرد؟ یعنی به طور به کلی خدا را از زندگی‌اش کنار زد و میدان را دست هوای خودش داد.

۱. ترمذی المناقب المرتضویة، ص ۵۵ (ط بمبئی) - زنگزوری، تاریخ آل محمد، ص ۵۷.

۲. نازعات: ۴۰.

۳. فرقان: ۴۳.



این "هوا" یعنی چه؟ من الآن که این دوتا آیه را برای شما خواندم، کلمه "هوا" مبهم ماند «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ» هوا چه هست؟ «أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ» هوا چیست؟ ببینید چقدر زیبا هوا را معنی کردند اهل بیت علیهم السلام، اولیاء خدا، حکیمان حکمت الهی، عارفان عرفان اهل بیت علیهم السلام. هوا یعنی مجموعه خواسته‌های بی‌منطق و نامشروعی که دائماً صدایش از درون به گوش می‌آید و مجموعه خواسته‌های بی‌محاسبه و نامشروع. پول می‌خواهم، چه پولی می‌خواهی؟ می‌گویند هر پولی، این هر پولی را خواستن صدای هواست. والا اگر هوا دست اندر کار نباشد، دل می‌گوید پول می‌خواهم نه هوا، آدم به دل می‌گوید چه پولی می‌خواهی؟ می‌گویند پول صد در صد پاک و حلال.

به دل با ایمان می‌گویند دو میلیارد پول نامشروع است که می‌توانی بدست بیاوری - مثلاً با یک - دوتا سندسازی و دوتا پیوند زدن با کسی که مسئولیتی دارد و قدرت دارد. - می‌گویند نمی‌خواهم! واقعاً هم نمی‌خواهد اما هوا وقتی می‌گوید می‌خواهم. به او می‌گویند چه می‌خواهی می‌گویند پول بی‌قید، شهوت بی‌قید، حرکت بی‌قید، لذت بی‌قید، معاشرت بی‌قید. بنابراین هوا برای هواپرستان کل حرام خدا را حلال کرده، مثلاً زنا را حلال می‌داند، هم‌جنس بازی را حلال می‌داند - چنانچه که کل اروپا و آمریکا حلال می‌داند - ربا را حلال می‌دانند. این که از آن طرف دنیا ببینند چاه‌های نفت ملت‌های دیگر را خالی کنند و ببرند حلال می‌دانند، این که ببینند در عراق یک میلیون نفر را بکشند و برونند حلال می‌دانند، این که ببینند زنده زنده در عراق و سوریه مرد و زن را آتش بزنند حلال می‌دانند، این معنی هوا است، این شیطان درون است.

نمونه مبارزه با هوای نفس؛ رد پول ابوبکر توسط زن فقیر شیعه علی علیه السلام

حالا برای اینکه من یک نمونه بسیار زیبا برایتان بگویم که آن کسی که اهل هوا نیست عجب آدم باارزشی است! از کجا برایتان نقل می‌کنم. خوب عنایت کنید از «شرح نهج البلاغه» بیست جلدی اثر «ابن ابی الحدید» معتزلی^۱ سنی. جالب است که این داستان

۱. معتزله یکی از دو فرقه کلامی اهل سنت است.

اهمیت و جایگاه کسب علم در دنیا

را ما در کتاب‌هایمان نداریم ولی اهل تسنن در یکی از مهم‌ترین کتاب‌هایشان - که همین کتاب بیست جلدی ابن ابی الحدید است - دارند.

ابن ابی الحدید می‌گوید وقتی علی رضی الله عنه را کنار زدند و خودشان سر کار آمدند، برای آرام کردن مردم - که پایه حکومتشان محکم شود - به تشویق، ترغیب، تهدید و تطمیع روی آوردند. یا به مخالفین گفتند حرف نزنید والا می‌کشیمتان، یا مخالفین را در مسجد به قصد کشت زدند که یکیشان را هم بیرون مسجد زدند یعنی حضرت صدیقه رضی الله عنها را بعد از اینکه درب خانه شکست با تازیانه و غلاف شمشیر زدند که ساکت باشد، یک عده‌ای را هم تهدید کردند، یک عده‌ای را هم پول فرستادند در خانه‌شان.

آمار گرفته بودند از جمعیت مدینه که جمعیت فوق‌العاده‌ای نبود که مثلاً شش-هفت هزار، یا چهار-پنج هزار نفری در مدینه بودند. ابن ابی الحدید - یعنی کسی که مُرید ابوبکر است - می‌گوید که ابوبکر مامورش را خواست و به او گفت که به ما گزارش داده‌اند به دولت و حکومت یعنی به من که پادشاه هستم گزارشاتمی داده‌اند. ابوبکر گفت که به ما گزارش داده‌اند از یک خانم بیوه‌ای با چند تا بچه یتیم، این خانم خیلی به علی بن ابی طالب رضی الله عنه ارادت دارد و برای علی رضی الله عنه تبلیغ می‌کند، می‌گویند وضعیتش هم خیلی بد است و از شوهرش ثروت، پول، زمین یا ملکی باقی نمانده و به سختی زندگی‌اش اداره می‌شود. یک پول کلانی برای او ببرید. ابوبکر پول کلانی - که من نمی‌دانم چقدر بوده ولی ابن ابی الحدید می‌گوید یک کیسه پر از پول طلا و نقره - داد به مامورش و گفت ببر در خانه آن زن و به او بده که او با گرفتن پول نسبت به علی رضی الله عنه سکوت کند. می‌گوید پول را آورد و در زد. یک خانم با لباس کهنه آمد دم در و گفت کاری دارید؟ گفت شما انگار چهار-پنج یتیم دارید! گفت: بله، گفت: انگار شوهرتان پولی برایتان نگذاشته تا مخارج این چهار-پنج یتیم را اداره کنید! گفت: نه نگذاشته. گفت: ابوبکر این کیسه پول را که مثلاً با آن بتوانی خانه‌ات را نو کنی، بچه‌هایت را نونوار کنی، پس انداز کنی، کار کنی و... برایتان فرستاده. حال این آدم محتاج به نان شب، خانه خرابه، پنج تا یتیم و... یک پول مفت که با آن بشود خانه را ساخت و زندگی را اداره کرد روبه رویش است. گفت: که برگرد!



نکند فردای قیامت بنده آخوند را با شما بازاری یا اداری را خدا بیاورد و بگوید عمری مال حرام خورده ای! و ما بگویم گیر افتادم و نتوانستم. آن وقت خدا بگوید این زن بیوه و یتیم دار را بیاورید. چطور این گیر نیفتاد؟ آیا تو از این زن کمتر بودی؟ این زن که گرفتار بود یتیم دار بود.

خلاصه این که آن زن گفت: این پول را همین الآن ببر و به اربابت پس بده! البته اینها هم برای من مهم نیست، گرچه پس دادن این پول خیلی شجاعت روحی بوده ولی برای من مهم نیست، آن چیزی که برایم مهم است این است که گفت به اربابت بگو برای مولای من علی بن ابی الطالب علیه السلام قیمت بسیار اندکی گذاشتی و در قیمت گذاری خیلی اشتباه کردی که با هزار دینار من علی علیه السلام را بفروشم، یعنی پول را بگیرم و علی علیه السلام را نخواهم در حالی که قیمت امیر المومنین علیه السلام از کل آفرینش بالاتر است من با هزار تومن او را عوض نمی کنم. در را بست و رفت.

عدم صحت استعمال لفظ خلیفه برای غیر از علی علیه السلام

البته این نکته را متذکر بشوم که من از اینها روی منبرها به نام خلیفه اسم نمی برم، چه کسی اینها را خلیفه کرده؟ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره هیچ کدام از اینها خلیفه نگفته است. آن ها در کتاب های خودشان هشتاد و پنج روایت نقل کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فقط به یک نفر می گفت «انت خلیفتی من بعدی» یعنی تو خلیفه بعد از من هستی، آن هم امیر المومنین علیه السلام بود و به هیچ کس دیگر خلیفه نگفته، اینهایی هم که روی منبرها یا آقایان مداح که می گویند خلیفه اول مثلاً یا خلیفه دوم و خلیفه سوم، باید به ایشان گفت که اینها را چه کسی خلیفه کرده؟ اینها دلیلی برای خلافتشان ندارند. آیه ای یا روایتی یا گفته ای از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست. اصلاً کلمه خلیفه در حق اینها ابداً استعمال نشده است، مگر اینکه خودمان بنشینیم و بسازیم و بگوییم اینها خلیفه ابلیس در بین مردم بودند، چون جور دیگر نمی شود گفت.

دقت امیر المومنین علیه السلام در بیت المال

البته لازم به ذکر است که برای آن خلیفه‌های دیگر، مهم نبود که پول مال کیست؟ از کجا آمده و کجا خرجش می‌کنند؟ این امیر المومنین علیه السلام است که وقتی اول غروب دو نفر بعد از نماز مغرب و عشا نزدش می‌آیند و می‌نشینند. حضرت علیه السلام می‌فرماید: کار شخصی دارید یا کار برای جامعه و حکومت آمده‌اید؟ آن‌ها می‌گویند کار شخصی داریم. به محض این که گفتند کار شخصی داریم امام علیه السلام در چراغ فوت کرد، چراغ خاموش شد و اتاق تاریک شد. امام علیه السلام بیرون رفت و یک چراغ روشن آورد. به او گفتند یا علی! این چراغ که روشن بود چرا آن را خاموش کردی و دوباره رفتی یک چراغ روشن آوردی؟ این کار چه بود؟ حضرت علیه السلام فرمود: آن چراغی که خاموش کردم به قول ما امروزی‌ها نفتش برای بیت‌المال بود، حال که شما با من کار شخصی دارید، من در قیامت جواب خدا را نمی‌توانم بدهم که دو دقیقه نفت بیت المال را خرج خودم و شما دوتا کنم. این چراغی که آوردم پول نفتش را خودم دادم و شخصی است حال شما هر چقدر می‌خواهید حرف بزنید. گفتند ما حرفی نداریم و رفتند و معلوم بود که حرف ناباب داشتند و وقتی که دیدند امام علیه السلام راضی نیست که پنج-شش دقیقه چراغ بیت‌المال برای کار شخصی این دو بسوزد، حتماً درخواست‌هایی که دارند را جواب نمی‌دهد. یعنی باید هم جواب ندهد، بلکه هر مؤمنی هم باید جواب ندهد.

رد خواهشهای بی جا با خوش اخلاقی به دلیل نجات از جهنم

من یک رفیق داشتم که خیلی آدم بزرگواری بود، او می‌گفت من از وقتی که یادم است، از دوسالگی‌ام یا سه سالگی‌ام، پدر و مادر من یک شب اوقات خوش نداشتند. البته می‌گفت پدرم آدم واقعاً بی‌عیبی بود، پدرم پنجاه سال جواب تلخی‌های مادرم و حرف‌های بی‌ربط مادرم را نداد بلکه هر چه به او گفتیم که یک بار جوابش را بده، می‌گفت این خانم به امیدی با من ازدواج کرده و نباید اوقاتش را تلخ کنم. او می‌گفت مادرم دائماً اوقات پدرم را تلخ می‌کرد اما پدرم اصلاً در صورتش هم این را نشان نمی‌داد. مادرم گاهی یک توقعات بیجایی



از پدرم می‌کرد که واقعاً بی‌جا بود. پدرم به او جواب نمی‌داد ولی وقتی که حرف‌های مادرم تمام می‌شد زیر لب خیلی آهسته می‌گفت - این را بعداً من کشف کردم، وقتی که اینقدر نزدیکش نشستیم تا ببینم وقتی مادرم حمله می‌کند یا توقعات بیجا دارد پدرم چه می‌گوید. - که خانومم من تحمل جهنم رفتن با طناب تو را ندارم همین.

لزوم رد خواهشهای شیطانی به علت عداوت شیطان با انسان

من امشب فقط توانستم از آن روایت پیغمبر، کلمه شیطان را معنی کنم که شیطان با ابلیس فرق می‌کند، آن اسم خاص و این اسم عام است و خدا به هر کسی شیطان می‌گوید که می‌خواهد انسان را از خدا و بندگی خدا و حلال خدا و احکام خدا ببرد. ممکن است این شیطان بچه خود آدم باشد مثل عبدالله بن زبیر، ممکن است شاه زمان باشد مثل همینی که ابن ابی الحدید نقل کرد، ممکن است پدر آدم شیطان آدم باشد، دایی آدم، عموی آدم یا ... حتی خدا در قرآن بی ملاحظه گفته ممکن است زنتان شیطانان باشد ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنِّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ﴾^۱ خدا که از همه بهتر بندگانش را می‌شناسد، می‌گوید: بعضی نه همه از زنانان و بچه‌هایتان دشمن شما هستند یعنی شیطان شما هستند ﴿إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾^۲ کلمه عدو را در آیات شیطان با کلمه عدو در این آیه «إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَ أَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا» چه فرقی می‌شود گذاشت؟ دشمن من آن کسی است که می‌خواهد روی من را از خدا برگرداند تا پشت به خدا بشوم و رو به جهنم و رو به همه گناهان بشم، آن دشمن من است. نباید به خواسته‌های نامشروع خودمان و دیگران پاسخ بدهیم، هوای نفس یعنی فریاد درون! یعنی این که هر پولی را می‌خواهم! باید به آن بگوییم: نه! من اهل اینکه هر پولی را در دهان نجس تو بریزم، نیستم، هوا می‌گوید که هر شهوت و لذتی را می‌خواهد. باد گفت: نه! من اهلش نیستم.

۱. تغابن: ۱۴.

۲. یوسف: ۵.

کربلا؛ میدان تقابل خدامحوری و شیطان محوری

در کربلا دو طایفه رو در روی هم قرار گرفتند، یک طایفه هفتاد و دو نفر خدامحور بودند یعنی کل مه‌ار زندگیشان را به دست خدا داده بودند و یک عده‌ای هم سی هزار نفر شیطان محور بودند، شیطان آنها چه کسی بوده؟ یزید. طبق آیات قرآن که برایتان خواندم یزید شیطان بود و مه‌ار اینها را در دست گرفت. از بچگی برایتان گفتند کار این هفتاد و دو نفر را خدا به کجا رساند کار آن سی هزار تا را شیطان به کجا رساند این است. داستان زندگی این است. ای کاش همه می‌دانستند، ای کاش همه فهمیده بودند، ای کاش الآن هم همه می‌فهمیدند که داستان زندگی در این دو طرف از چه قرار است؟

عظمت یاران کوفی امام حسین؛ نمونه‌های خدامحوری

شهر کوفه شیعیان بسیار فوق العاده‌ای داشت. بخشی از هفتاد و دو نفر یاران حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه السلام اهل کوفه‌اند. شخصیت‌هایی که جامع آگاهی، علم و عمل بودند و به شدت با کتاب خدا قرآن مجید در ارتباط بودند، نه تنها به قرائت قرآن می‌پرداختند، بلکه خواندند، فهمیدند و عمل کردند و عاقبت کنار حضرت سید الشهداء علیه السلام به مقام باعظمت شهادت نائل شدند.

کتاب‌های متعددی شرح حال یاران حضرت علیه السلام را که اهل کوفه بوده‌اند نوشته‌اند. مفصل‌ترینشان کتاب بارزش «عصر شجاعت» و کتاب «پیشوای شهیدان» و کتاب بسیار بسیار مهم «اصحاب حضرت سید الشهداء علیه السلام» است.

روضه

خیلی عجیب است ایمان، فهم، معرفت و درک. که آدم تشنه باشد گرسنه باشد بدن پر از زخم باشد در گودال افتاده باشد از یک طرف صدای ناله زن و بچه را بشنود و در برابر هم هفتاد و یک بدن قطعه قطعه را ببیند ولی با کمال شوق بدون اینکه یک نفس به



نارضایتی از خدا بزند صورت خون آلودش را روی خاک زمین بگذارد. گفت: الهها! ملکا!
داورا! پادشها! ذوالکرما! یاورا!

در رخت ای شاهد زیبای من شمع صفت سوخت سراپای من
ای سر من در هوس روی تو بر سر نی رهسپر کوی تو
ای سر من در هوس روی تو بر سر نی رهسپر کوی تو

من منت از این آب دنیا بکشم؟ به یک پست ملعون کثیف بگویم من را سیراب کن!؟

بالله اگر تشنه‌ام آبم تویی بحر من و موج و حبابم تویی
تشنه به معراج شهود آمدم بر لب دریای وجود آمدم
راه تو پویند یتیمان من کوی تو جوید سر و سامان من
نقش بشد جلوه نقاش شد سرّ هو الله ز من فاش شد
آینه بشکست و رخ یار ماند ای عجب این دل شد و دلدار ماند

گرم مناجات است که یک مرتبه دید سینه‌اش سنگین شد، چشمش را باز کرد، دید شمر با
آن بدن سنگین روی سینه ملکوتی و الهی‌اش نشسته، قدیمی‌های ما تهران می‌خواندند و
می‌گفتند انگار امام علیه السلام داشت به او می‌گفت:

ای شمر ببر از تن سر من اما سیلی تو مزن بر دختر من
با پیکر چاک آن شه بر خاک می‌گفت که لا معبود سواک



جلسه، مقسم

تفاوت‌های افراد خدا محور و

شیطان محور

خدای محوری و شیطان محوری در روایت نبوی

وجود مبارک رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «بَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا هُوَ اللَّهُ وَ الشَّيْطَانُ وَ الْحَقُّ وَ الْبَاطِلُ وَ الْهُدَى وَ الضَّلَالُ وَ الرُّشْدُ وَ الْغَيُّ وَ الْعَاجِلَةُ وَ الْعَاقِبَةُ وَ الْحَسَنَاتُ وَ السَّيِّئَاتُ فَمَا كَانَ مِنْ حَسَنَاتٍ فَمِنْ اللَّهِ وَ مَا كَانَ مِنْ سَيِّئَاتٍ فَلِلشَّيْطَانِ»^۱، ترجمه روایت این است که یا در زندگی شما محور خداست و مهار همه کارهایتان در دست رحمت او و کارگردانی اوست و یا شیطان است. یعنی یا نور است یا ظلمت است، یا حق است یا باطل است، یا دنیای تنهاست یعنی امور مادی و یا آخرت. آنچه خوبی در این عالم تجلی دارد از خداست و هرچه بدی در جریان است از شیطان است این متن روایت است.

شیطان‌شناسی

درباره شیطان شب گذشته مسائل مهمی مطرح شد و دانستید که ابلیس اسم خاص است یعنی نام یک فرد است، فردی که در برابر فرمان پروردگار نسبت به سجده بر آدم تکبر کرد و گفت: سجده نمی‌کنم! و باعث شد که از آن جایگاهی که داشت، بیرون رانده شد، ملعون شد، رجیم شد. ولی کلمه شیطان اسم عام است یعنی شامل هر انسانی می‌شود یا به عبارت دیگر شامل هر موجود پنهانی می‌شود که وجودش شرّ است و طبعش هم این



۱. بحار الأنوار، الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام، ج ۶۷، ص ۲۴۳.

است که شرش را به دیگران منتقل کند، یک چنین موجودی در فرهنگ قرآن مجید اسمش شیطان است البته صفتش است و این عنوان عام در او تطبیق می‌کند.

معرفی شیطان در قرآن

پروردگار عالم اوصاف شیطان را بیان کرده که مردم در شناخت او مشکلی نداشته باشند و خیلی راحت او را بشناسند. قرآن می‌فرماید: هر کسی که شما را به بدی‌ها دعوت می‌کند؛ بدی‌های اخلاقی، بدی‌های اقتصادی، بدی‌های خانوادگی، بدی‌های فردی و... و شما را به گناهان کبیره دعوت می‌کند و می‌خواهد وادارتان کند که به پروردگار عالم تهمت بزنید! این شیطان است یعنی این نشانه‌اش است و خداوند می‌فرماید چنین موجودی دشمن آشکار شماست! یعنی یک دشمنی است که شناخته شده است و مجهول و مبهم نیست.

سرانجام لشکریان شیطان در قرآن

قرآن می‌گوید این شیطان لشکر پیاده و سواره هم دارد که قرآن می‌گوید: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ﴾^۱، یعنی آن‌هایی که یک عمری در این کره زمین زندگی کردند و تا لحظه مرگ لذت‌گرا و شکم‌چران بودند و اگر مغازه‌ای ساختند، اگر کارخانه‌ای ساختند، اگر کشاورزی عمده‌ای ایجاد کردند، اگر تجارت کردند، اگر خرید و فروش کردند، تنها محض همین لذت‌گرایی و شکم‌چرانی بوده‌است. اینها جایگاهی بجز آتش ندارند. چرا؟ برای اینکه اینها قدر زحمات انبیاء علیهم‌السلام را، هدایت‌گری خدا را، زحمات اولیاء الهی را و زحمات بندگان خاص خدا را ندانستند، بنابراین اینها باید بروند جهنم. امروزه اگر بخواهیم بدانیم که لشکر سواره‌اش چه لشگری است؟ تمام ماهواره‌های ضد خدا، ضد دین، ضد اخلاق، ضد انسانیت - که بالای سر قرار گرفته یعنی سوار بر جو هستند - لشکر سواره‌اش هستند. البته در دوره‌های گذشته هم به تناسب هر دوره‌ای لشکر سواره داشته‌است.



البته لشگر پیاده هم داشته، پیاده سوارانش هم یعنی پیاده‌هایش هم آنهایی هستند که فرهنگش را پذیرفتند و دارند فرهنگ او را در بین جامعه نشر می‌دهند و نهایتاً کارشان این است که انسان را از پروردگار عالم بپُرند و جدا کنند و به قول قرآن مجید از انسان یک موجود زنده‌ای را بسازند که محور این موجود زنده فقط شکم باشد و غریزه جنسی و لذت‌گرایی.

خدا؛ منبع هر خیر و معنای حق و نور و ایمان و آخرت

یک مسأله‌ای که در این روایت می‌شود استفاده کرد این است که طبق یک بخش روایت خدا، حق، نور، آخرت و... ارزش‌های بسیار بالایی هستند که حالا اگر تک‌تکشان را من بخواهم ارزش‌هایش را برایتان بیان کنم خیلی طولانی است و فرصت نیست چون بخشی از آیات قرآن و روایات در این زمینه باید خوانده شود و بعد از آن تحلیل شود. خدا منبع خیر بی‌نهایت است یعنی هر کسی که وجود مقدس او را باور کند و وصل به او شود، این باور و این اتصال سبب می‌شود که هر خیری را از جانب پروردگار به طرف خودش جلب کند.

نور یک معنایش علم است، یک معنایش ایمان است، یک معنایش اخلاق است، یک معنایش عمل صالح است و... حال اگر کسی با این نور اتصال پیدا کند، از طریق اخلاق، علم، عمل صالح و... بخش عمده‌ای از سعادت دنیا و آخرت را جلب می‌کند. همچنین است حق. حق چیست؟ ما وقتی که در قرآن مجید آیات را بررسی می‌کنیم می‌بینیم مصداق کامل آن قرآن است، انبیاء خدا ﷺ هستند، ائمه طاهرین ﷺ هستند. بنابراین وقتی آدم با این حق ارتباط قلبی و اقتدائی پیدا کند یک شخصیت خیلی خیلی فوق‌العاده‌ای می‌شود.

ارتباط قلبی با امام؛ اولین مرحله خدامحوری

در مکه قبل از حادثه کربلا و هنگامی که هنوز امام ﷺ از مکه بیرون نیامده بودند. میثم تمار برای زیارت ابی‌عبدالله ﷺ به خانه‌ای می‌آید که ام سلمه -همسر پیغمبر ﷺ- در آن در مکه ساکن بوده و در می‌زند.

اهمیت و جایگاه کسب علم در دنیا

میثم زمانی که با امیر المومنین علیه السلام آشنا شد یک جوان بود. برده یک خانم متدینی بود که در برخورد با امیر المومنین علیه السلام این خانم برده‌اش را به امیر المومنین علیه السلام بخشید، امیر المومنین علیه السلام هم آزادش کرد. حادثه کربلا در سال شصت و یک هجری بوده یعنی پنجاه و یک سال بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفته بود و اصلاً میثم خیلی بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله به دنیا آمده‌است. اصالتاً هم ایرانی بوده و عرب نبوده‌است.

وقتی می‌آید و در می‌زند، ام سلمه پشت در می‌آید و می‌گوید: کیست؟ می‌گوید برای زیارت حضرت ابی عبدالله علیه السلام آمدم. ام سلمه می‌گوید ایشان تشریف ندارند، بیرون رفتند و نمی‌دانم کی برمی‌گردند. میثم می‌گوید که من عجله دارم و باید بروم، اگر آمد سلام من را به حضرت علیه السلام برسان و بگو شخصی به نام میثم تمار آمده بود تا شما را زیارت کند. ام سلمه می‌گوید: میثم تمار تویی؟ - از پشت در البته. - می‌گوید: بله. می‌گوید: من در مدینه ده سالی که با پیغمبر صلی الله علیه و آله بودم تا زمانی که پیغمبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت شب‌های زیادی را شاهد بودم که پیغمبر صلی الله علیه و آله با اشک و ناله به تو دعا می‌کرد یعنی هنوز میثم به دنیا نیامده وجود میثم در دانش پیغمبر صلی الله علیه و آله است. یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله او را می‌شناسد، علم به او دارد، آگاهی به او دارد.

یک عده‌ای هم وجودشان منعکس در وجود شیاطین است که پروردگار می‌گوید: ﴿أُولَٰئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ﴾^۱ اینها اصلاً در وجود انبیاء علیهم السلام و اولیاء الهی جایگاهی ندارند یعنی اصلاً وجود علمی ندارند. آن میثمی که در آینه دل پیغمبر صلی الله علیه و آله منعکس بوده، البته وجود علمی‌اش بوده چراکه پیغمبر صلی الله علیه و آله که او را ندیده بود.

احاطه علم و محبت امام به تمام شیعیان در تمام ادوار

حضرت رضا علیه السلام از نیشابور که خواستند به طرف مرو حرکت کنند، بیرون شهر در کنار قبرستان - که این قبرستان تا مدت‌ها پیش بوده اما الآن یک بخشش هست - به شتربان می‌گوید: شتر را بخوابان، من می‌خواهم پیاده شوم. پیاده می‌شود و یک جنازه‌ای را داشتند



تشییع می‌کردند. حضرت رضا علیه السلام وارد تشییع شدند، البته نه هفت قدم بیایند و برگردند بلکه تا کنار قبر میت آمدند. امام هشتم علیه السلام وارد قبر شدند و فرمودند میت را بگذارید روی دست من، میت را خوابانند داخل قبر، بند کفن میت را باز کردند و صورت میت را روی خاک گذاشتند. آنهایی که نزدیک قبر بودند دیدند حضرت علیه السلام خم شد صورت میت را بوسید و بیرون آمد و گفت لحد را بچینید و خاک بریزید.

وقتی از کنار قبرستان به طرف محمل و شتر می‌آمدند، یک نفر به حضرت علیه السلام گفت: شما که تا حالا نیشابور نیامده بودید! آیا آن مرده را می‌شناختید؟ حضرت علیه السلام فرمودند: من و پدرانم کل شیعیانمان را تا قیامت هم خودشان و هم پدر و مادرشان را می‌شناسیم. یعنی شیعه در وجود امام علیه السلام وجود علمی دارد.

وجود علمی یک بحث بسیار مهم فلسفی است که واقعاً هم جاش در قم- یعنی حوزه‌های علمیه- است، خیلی هم بحث پیچیده‌ای است که ثابت می‌کند حتی درباره وجود کل موجودات عالم، حتی قبل از به وجود آمدنشان این علم که صورت علمی تمام هستی در علم پروردگار عزیز عالم بوده، صورت علمی یک عده‌ای هم در دل شیاطین است.

احترام به مؤمنین دلداده و متصل به امام در قیامت و پوچی دیگران

پنجاه سال است من با روایات سر و کار دارم و روایت زیادی در کتب شیعه و سنی دیدم، مجبور هم بودم سر و کار داشته باشم، چون تا الآن حدود صد و سی جلد کتاب نوشته‌ام بنابراین نیاز داشتم که به این روایات مراجعه کنم. کل قرآن، نهج البلاغه، مفاتیح، صحیفه زین العابدین علیه السلام و همه اصول کافی را من ترجمه کرده‌ام. باید دقت می‌کردم در آیات و روایات والا ترجمه با بنیانی از آب در نمی‌آمد. تا حالا بنا به اعلام مرکز تبلیغات و ارشاد اسلامی چهار میلیون نسخه از قرآن چاپ شده‌است اما من خیلی رویش زحمت کشیدم که یک ترجمه قابل فهم، روان و علمی از آب دربیاید. بنابراین می‌توانم نمونه آیتی از قرآن یا نمونه‌ای از روایات را که بخوادم، بخوانم و در ذهنم هستند. مخصوصاً گاهی روایات و آیات آدم را شگفت‌زده می‌کند. من وقتی روایت امام حسن عسگری را دیدم یک مدتی در آن مانده بودم.

اهمیت و جایگاه کسب علم در دنیا

امام عسگری علیه السلام می‌فرماید: کسی که مومن واقعی است یعنی خدا و قیامت را باور کرده، یعنی دارای نور و پیوند خورده با حق وارد قیامت بشود، اگر، صد و بیست و چهار هزار پیغمبر علیهم السلام و ما دوازده امام علیهم السلام -چه در زمین و چه محشر- همه نشسته باشیم و این انسان بیاید از جلوی ما رد بشود، کل انبیاء علیهم السلام و ما اهل بیت به احترام او از جا بلند می‌شویم. اما آنهایی که آن طرفی هستند یعنی مرید شیطان هستند یعنی اقتداگر به شیطان هستند. شیطان به معنی اسم عام، یعنی هر گمراه‌کننده‌ای و دنبال ظلمت و تاریکی هستند یعنی انواع گناهان و دنبال باطل هستند یعنی انواع ماهواره‌ها و مجلات ضد دین و سایت‌ها و دنبال فقط پول هستند به تعبیر پیغمبر صلی الله علیه و آله یعنی دنبال دنیا هستند، نه به معنی این خورشید و ستارگان و دریاها نه این معنی دنیا نیست. دنیا یعنی همین پول که پشت میلیاردها رستم را به زمین خوابانده‌است. در کشتی گرفتن با پول فقط اهل تقوا پیروز بودند و خدا می‌فرماید آنهایی که اینگونه هستند -خیلی این آیه عجیب است- ﴿فَلَا تُفِيرُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا﴾ یعنی در قیامت آنها را نمی‌کشم و ارزیابی نمی‌کنم چون هیچ‌اند، پوچ هستند، پوک هستند و هیچ چیزی ندارند برای ارزیابی.

تقابل ارزشهای الهی و پستی‌های شیطانی در روایت نبوی

ادامه توضیح روایت

در یک طرف روایت ارزش‌ها مطرح است، ارزش‌هایی که گاهی ارزشش به مقدار بی‌نهایت است، یعنی الله است، حق است، نور است و آخرت است. وقتی یک ترکه را به یک درخت پیوند می‌زنند، بعد از سه-چهار سال این ترکه پیوند خورده خودش به یک شاخه کامل جامع پرمیوه و میوه ارزشدار تبدیل می‌شود. چطور می‌شود نهال وجود انسان با معرفت و ایمان و اقتدا به پروردگار، به حق، به نور، به آخرت پیوند بخورد و چیزی گیر آدم نیاید؟ همه چیز گیر آدم می‌آید، همه چیز گیر آدم می‌آید.



در یک طرف روایت ارزش‌های دائم و بی‌نهایت است و یک طرف روایت پستی‌هاست که تمامی بر باد رفتنی است، حالا حرف خدا در قرآن در سوره بقره با آنهایی که آن طرفی رفتند، یعنی دنبال پستی‌ها یعنی دنبال شیطان دنبال ظلمت دنبال باطل، دنبال پول، تنها یعنی معبودشان دلار، درهم، دینار و... بوده، خطابش به آنهاست.

خطاب خداوند به گمراهان عاقل در قرآن

خدا به کسی که عقل ندارد و اصلاً نمی‌فهمد که خطاب نمی‌کند. خداوند در قرآن با هر کس حرف زده -چه گروه اهل ایمان چه بی‌دینان- دارای عقل بودند، یعنی قدرت فهم درک و تشخیص داشتند. خدا به آنها می‌گوید که این همیشه یادتان بماند؛ این حرف خدا خیلی مساله مهمی است. به آنها می‌گوید ﴿أَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ﴾^۱ یعنی شما با چه دلیلی، با چه علمی، با چه برهانی، با چه دانشی و با چه عقلی تمام این جای ارزش‌ها را با پستی‌ها در زندگیتان عوض کردید؟ یعنی خدا را گذاشتید کنار و به جای خدا در زندگی شیطان را قرار دادید. نور را گذاشتید کنار و ظلمت را قرار دادید. حق را گذاشتید کنار باطل را گذاشتید پول را گرفتید آخرت را رها کردید. به چه دلیل؟ این معامله‌ای که کردید این داد و ستدی که کردید این جابجا و عوض و بدلی که کردید تجارت سودمندی است برایتان؟ در سوره بقره می‌گوید: ﴿فَأَرْبَحْتَ تِجَارَتُكَ﴾^۲ یعنی هیچ چیز گیرشان نیامد. این‌ها با داشتن عقل، وجدان، فطرت، انبیاء علیهم‌السلام، کتب آسمانی و... نخواستند راه را پیدا کنند، خواستند بیراهه بروند.

معامله خداوند با اهل حق در قرآن

اما آنهایی که این طرف هستند، این طرف یعنی آنهایی که با خدا، با نور، با حق و با قیامت هستند. این‌ها دیگر کارهایشان خیلی عجیب است. من یک مثل بزنم و شما این مثل

۱. بقره: ۶۱

۲. بقره: ۱۶



را به همه امور زندگی گسترده کنید، یک آهن که دستشان می‌آید این آهن را برمی‌دارند و می‌خواهند به جنگ یک شیطان بروند، یعنی یک شیطان صفت. می‌روند و این آهن را هم به کار می‌گیرند یعنی دشمن را از پا در می‌آورند. خدا درباره این‌ها می‌گوید: با این جهادی که با جانشان و با مالشان که حالا یک بخش مالشان هم آن اسلحه بوده شمشیر بوده کردند. -چون آن‌ها آشنا و منسوب خدا هستند و ارتباط با خدا دارند.- در سوره توبه می‌گوید: من خدا این جانی که بردند برای هزینه کردن و مالشان را -همین یک تکه شمشیرشان را- در برابر پرداخت بهشت از آنها می‌خرم.

متن آیه هم این است ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ﴾^۱ یک قطعه آهن است، یا به صورت نیزه است یا خنجر یا شمشیر یا حالا به صورت تفنگ است و توپ است و تانک و... فرقی نمی‌کند. هر روزگاری یک اقتضایی دارد برای اسلحه و آن روز اسلحه شمشیر بود. شما شمشیر را به یک مومن بده، این مومن با این شمشیر و با حرکاتش کاری می‌کند که خدا می‌گوید: جان و مالش را در برابر پرداخت بهشت می‌خرم ﴿وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ﴾^۲ یعنی این خریدنم را پیمان بستم و پیمان من هم در تورات و انجیل و قرآن هست که به وعده‌ام قطعاً عمل می‌کنم.

تفاوت اهل حق و اهل شیطان در استفاده از مادیات و امکانات دنیا

اگر شمشیر درست علی ابن ابی طالب باشد با آن با خدا معامل می‌کند، جانش را می‌دهد و بهشت را می‌خرد اما همان آهن را از دست یکی از این طرفی‌ها یعنی طرف خدا و نور و حق و قیامت بگیر و بیار این طرف و بده به دست یکی از این‌ها، فرهنگ این طرف را ببینید چقدر پست است که این آهنی را که گیر آورده، می‌برد و پول حسابی می‌دهد تا تیزش کنند و یک جای دیگر می‌برد و پول می‌دهد تا زهرش دهند تا وقت سحر ماه رمضان و در شب احیاء بیاید در محراب تا علی علیه السلام را بکشد.

۱. توبه: ۱۱۱.

۲. توبه: ۱۱۱.



متوجه شدید که وقتی جابجایی می‌شود چه اتفاقی می‌افتد؟ تا وقتی شمشیر را در دست شخص نیامده رنگی ندارد و کلیدی برای بهشت نیست، چیزی نیست، شمشیر است ولی وقتی این شمشیر را علی علیه السلام برمی‌دارد و به کار می‌برد - که در جلسات قبل شنیدید - می‌شود «لَصْرِيَّةٌ عَلَيَّ يَوْمَ الْخُنْدِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الْتَّقِيَّيْنَ»^۱ اما وقتی «ابن ملجم» به کار می‌برد می‌شود اشقی اشقیاء^۲. پول هم همینطور است، زیبایی هم همینطور است. یک بار دیگر روایت را عنایت کنید «انما هو الله و الشيطان» یا در زندگی انسان‌ها محور خداست یا شیطان است. «و الحق و الباطل» یا محور حق است یا باطل است. «و النور و الظلمه» یا محور علم است نور اینجا یعنی علم یا نه باطل است یعنی جهل. در زندگی انسان یا محور آخرت است و از مادیات هم در همان جهت آخرتی و حق استفاده می‌کنند و یا محور فقط امور مادی و دنیایی است. و دین و خدامحوری به همین صورت در مام شئون زندگی انسان تأثیر می‌گذارد.

دین نگذارد که خیانت کنی ترک درستی و امانت کنی
صدق و سعادت ثمر دین بود هر که خوش اخلاق خوش آئین بود
زشتی اخلاق ز بی دینی است فتنه آفاق ز بی دینی است

من در یک کتابی خواندم که یک کسی در یک سلمانی نشسته بود و دیگران را اصلاح می‌کرد، آرایشگر او را تابحال ندیده بود بلکه اولین باری بود که او را می‌دید. گفت: آقا! اهل کجایی؟ گفت اهل فلان جا. پرسید که شغلت چیست؟ گفت: بیکار هستم. از آن شهرمان آمدیم و به اینجا که رسیدیم بیکار هستیم. چند قران دیگر ته جیبمان مانده تا اداره کنیم و بعد ببینیم که خدا چه می‌خواهد. یکی هم آمده بود سلمانی، بلند شد و به او گفت: که من یک باغ آبادی دارم و باغبانم مرده - یا رفته - است. می‌آیی تا باغبان من شوی؟ گفت: بله، می‌آیم. عباد خدا هیچ وقت از کار مثبت که پول حلال می‌دهد اصلاً عار ندارند. اما حالا بیا این طرف، به یکی‌شان بگو که بالای چشمت ابرو است!^۳ چند سال باید

۱. إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۴۶۷.

۲. پست‌ترین فرد از همه پست‌ها.

۳. کنایه از جمله بی عیب و طعنه.

بگذرد تا از عهده این حرفی که زدی بر بیایی! چقدر باید زندان بروی و چقدر باید تحقیر بشوی و چقدر باید چوب بخوری بابت این حرف! خیلی فرق بین زندگی این طرفی‌ها و آن طرفی‌ها. شما همان یک تکه آهن را مقایسه کن که دست یک این طرفی بیافتد که علی است چه می‌کند؟! اما اگر دست یک آن طرفی که بیافتد چه می‌کند؟! پول را هم همینطور حساب کنید. زیبایی را هم همینطور، جوانی را هم همینطور، مغازه‌داری را هم همینطور و... همه را همینطور حساب کنید.

یوسف علیه السلام، گذشتن از زن زیبا برای خدا

زیبایی وقتی برای این طرفی‌ها درست می‌شود، می‌شود از قبیل حکایت او که هفت سال زن جوان شوهردار زیباچهره طنز و... به این فرد زیبای دربار می‌گوید: بیا و در خدمت من باش و قرآن می‌گوید در طول این هفت سال از چهارده سالگی تا بیست و یک سالگی که به زندان افتاد به این زن می‌گوید: «معاذالله!»، من زیبایی‌ام را خرج زنا نمی‌کنم. این زیبایی این طرفی است. اما همین زیبایی وقتی برای آن طرفی‌ها مقرر می‌شود، معلوم نیست در پرونده‌شان چه اندازه روابط نامشروع با زن شوهردار و بی‌شوهر ثبت می‌شود.

سلمان فارسی؛ بی‌توجهی به مقام دنیایی در مقابل خدمت به خلق و کسب اعتبار آخرتی

سلمان استاندار مدائن است ولی بعضی‌ها هنوز او را نمی‌شناسند، از بازار مدائن گذر می‌کند که یک نفر به او رسید وضع ظاهر، قیافه و لباس سلمان را که دید فکر کرد حمال و باربر است، جلو آمد و سلام کرد و گفت: آقا! ما یک بار داریم، این را تا خانه ما می‌آوری؟ گفت: بله، بارت کجاست؟ گفت: این بارم است، -این سی کیلو بار است مثلاً- گفت: من خم می‌شوم، تو بار را روی پشتم بگذار چون خودم نمی‌توانم بلندش کنم. طرف قبول کرد و بار را روی دوش سلمان گذاشت. مرد صاحب بار در بازار دید که هر کسی به این حمال



می‌رسد خیلی محبت و احترام به او می‌گذارد و بعد هم همه قیافه می‌گیرند که چطور استاندار مدائن - از شهرهای باعظمت ایران که حالا تحت سیطره حکومت مدینه است - برای چه حمالی می‌کند؟ به یک نفر گفت: که او کیست؟ از اولیاء خداست؟! خیلی مردم به او احترام می‌گذارند! گفت: نمی‌شناسی؟ گفت: نه! من یک باری داشتم این را دیدم که شبیه حمال‌هاست، گفتم بار ما را تا خانه بیاورد. گفت: این سلمان فارسی است که چقدر مورد احترام پیغمبر ﷺ و امیر المومنین علیه السلام است. یک مرتبه از پشت بار به جلو آمد و گفت: آقا! بار را بیاندازید، غلط کردم، اشتباه کردم، نفهمیدم و... سلمان فرمود: مگر آن وقتی که به من گفתי بار ما را تا خانه برسان نگفتم چشم. من پیمانم را نمی‌شکنم و زیر قولم نمی‌زنم، به تو وعده دادم و بار را تا خانهات می‌آورم، تعارف هم نکن و می‌آورم. این است وضع زندگی اولیاء خدا یعنی با بودن خدا خودشان را به حساب نمی‌آورند. یعنی با بودن قیامت حتی برای مردم حمالی هم می‌کنند تا ثواب ببرند، یعنی کمک به رساندن بار مردم را حق می‌دانند.

گذشتن کاسب مؤمن از مال و تجارت و حواله مشتری‌ها به کاسب همسایه

من این داستان را از پدرِ مادرم شنیدم. آن وقت چهارده-پانزده سالم بود اما سن ایشان از هفتاد سال گذشته بود. آن موقع هنوز ماشین به ایران نیامده بود، دو-سه عدد ماشین به تهران آمده بود آن هم برای درباری‌ها و ما وقتی که به مشهد می‌خواستیم برویم با قاطر و اسب و الاغ می‌رفتیم. پدرِ مادرم در یک منطقه‌ای مربوط به اصفهان زندگی می‌کردند، همان‌جا هم به دنیا آمد همان‌جا هم با یک مرگ خیلی زیبایی از دنیا رفت، مادرِ مادرم ساعت دو بعدازظهر از دنیا رفت، تا بردند و دفنش کردند و برگشتند، غروب شد و نشستند که اعلامیه بنویسند، پدرِ مادرم که خیلی هم سالم - و از سادات اصیل - بود، گفت که اعلامیه را ننویسید. من هم فردا شب بعد از نماز عشا می‌روم و برای هردویمان یک جا ختم بگیرد و فردا شب هم سلام نمازش را داد و روی جانماز از دنیا رفت.



ایشان برای من نقل کرد و گفت: ما حدود بیست نفری شدیم و از یکی از مناطق اصفهان حرکت کردیم تا به زیارت برویم. گفت: من در سفر مادرخرج^۱ بودم یعنی من خرید می‌کردم. گفت به یک کاروانسرای آمدم و شب را خوابیدیم، صبح که بیدار شدیم چون جاده‌ها ناامن بود به دامغان رسیدیم یعنی به اول شهر. به من گفتند: برو قند و چای و شکر و این‌هایی که برای راه می‌خواهیم را بگیر، ایشان فرمودند: من آمدم در یک مغازه و لیست را گذاشتم پیشش، -آن وقت هم میز و صندلی نبود و فروشندگها یک دسکچه در مغازه داشتند و روی دسکچه می‌نشستند. - همه را خواند و گفت کلش را دارم اما به شما نمی‌فروشم! گفت: من تا حالا دیدی؟ گفت: نه ندیدمت! هم قند دارم، هم چای دارم، هم برنج دارم، هم نخود و لوبیا دارم به اندازه‌ای که برای کاروان بیست نفره‌تان می‌خواهید بلکه بیشتر هم دارم اما نمی‌فروشم. به او گفتم: چرا؟ چشم باطن بین داری؟ چیزی در من دیدی که نمی‌فروشی؟ گفت: نه، نه! اولاً از قیافهات پیداست که زائر حضرت رضای علیه السلام هستی. گفتم: بله. گفت: پس بیا داخل مغازه و گرد و خاکت را بتکان در داخل مغازه تا اینجا صفا بگیرد، معنویت بگیرد، برکت بگیرد.

اما کل این جنس‌ها را آن مغازه روبرویی دارد، گفتم: حالا چرا خودت به من نمی‌فروشی؟ گفت: من صبح درب مغازه را که باز کردم و نشستم قرآنم را که خواندم، - تمام مغازه‌های قدیم اول روز قرآن می‌خواندند. - گفت: قرآن را که خواندم، او آمد تا درب مغازه را باز کند، دیدم گرفته است، پیشش رفتم و گفتم: چرا اول صبحی چهره‌ات گرفته‌است! گفت: امروز دو-سه تومن -به پول آن زمان- بدهکارم و این دو-سه چند روز است که نرسیده یعنی این قدر فروش نکرده‌ام که پول بدهی‌ام را جمع کنم و امروز ببرم و به طلبکار بدهم. بنابر این من از اول صبح هر کسی آمده از من جنس بخرد، به او گفته‌ام که برو و از او بخر که او غصه‌دار نماند و امروز بدهی‌اش را بدهد.

این حال این طرفی‌هاست. اما حال این طرفی‌ها نسبت به کاسب‌های هم ردیفشان گرگ هستند و می‌خواهند لقمه فرورونده در گلوئی مردم را از گلویشان بکشند بیرون.

۱. کسی که مسئولیت امور مالی گروهی را به عهده می‌گیرد خصوصاً در سفرها.



نقطهٔ اوج استفادهٔ مؤمن از پول برای معامله با خدا

پول وقتی دست این طرفی‌ها می‌آید، -من نهایتش را بگویم یعنی شگفت‌آور است که این طرفی‌ها از نظر عمل و اخلاق و نیت در چه مرحله‌ای قرار دارند.- کنار خیمه به زینب کبری علیها السلام می‌فرماید: من در بقچه‌هایم در خیمه یک روپوش، جُبّه یعنی -به قول امروزی‌ها- قبا دارم، قیمتش چهارصد درهم است، خواهر برو و بیاورش. لحظات آخر است و ابی عبدالله علیه السلام به میدان می‌رود، خواهر آمد و این جُبّه را آورد و دو دستی به حضرت علیه السلام داد، حضرت علیه السلام هم خیلی راحت آن را پوشید. معلوم است که زینب کبری علیها السلام شگفت‌زده است که برادرم الآن دارد به میدان می‌رود و کشته می‌شود، اما این جُبّه قیمتی را برای چه می‌پوشد؟ -دوست داشت بداند.- ابی عبدالله علیه السلام در چهره زینب علیها السلام این را متوجه می‌شود که دلش می‌خواهد بداند بنابراین فرمود: خواهر! این‌هایی که به کربلا آمده‌اند، به امیدی آمده‌اند و من نمی‌خواهم که بعد از کشته شدن من، لباسی که از من می‌برند، به دردشان نخورد. این را پوشیدم تا آن کسی که می‌برد، یک گوشه از زندگی‌اش را بگیرد. اما وقتی که پول دست این طرفی‌ها می‌آید، اسم‌نویسی می‌کنند که هر کسی سه روز -چهار روز بعه کربلا برود و حسین بن علی علیه السلام و یارانش را بکشد و بیاید ما دو هزار دینار به او می‌دهیم. یک جا پول می‌شود یک جُبّه که امام علیه السلام به دشمن می‌دهد که به درد دشمن بخورد، ولی وقتی پول دست این طرفی‌ها می‌آید می‌شود قاتل ابی عبدالله علیه السلام، می‌شود ربا، می‌شود اختلاس، می‌شود دزدی، می‌شود غصب، می‌شود رشوه و... داستان بشر این است.

روضه

امیرالمومنین علیه السلام کنار قبر دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله دستش را روی قبر گذاشته و درد دل می‌کند، چه درد دل سوزنده‌ای، حرفهای حضرت علیه السلام که عربی است، خیلی آتش می‌زند، یک جمله عربی‌اش این است که می‌گوید: «زهرا! نفسی علی صفراتها محبوسة»، یعنی نفس در سینه

اهمیت و جایگاه کسب علم در دنیا

من حبس شده‌است. «یا لیتها خرجت مع اظفراتی» ای کاش نفس بیاید بیرون و با بیرون آمدن، من هم بمیرم و دیگر نباشم. یعنی تا سی سال بعد از زهراء علیها السلام زنده بود. امام حسن علیه السلام می‌گوید ما مواظب بودیم اسم مادرمان را پیشش بیاوریم یک وقت اگر می‌گفتیم: فاطمه علیها السلام! او عین روز اول مصیبت مادرم روی زمین می‌نشست زانوش را بغل می‌گرفت و زار زار گریه می‌کرد. «لا خیر بعدک فی الحیاة» من دیگر بعد از تو زهراء علیها السلام پیدا نمی‌کنم، من دیگر بعد از تو خیری ندارم، «ابکی مخافة ان تطول حیاتی»، اگر اینجور دارم گریه می‌کنم می‌ترسم بعد از تو زیاد زنده بمانم

ز پیش دیده تا جانان من رفت	تو پنداری که از تن جان من رفت
اگر خود همراه زهراء <small>علیها السلام</small> نرفتم	ولی روز و شبان افغان من رفت
سر و سامان مجو از من تو زهراء <small>علیها السلام</small>	تو چون رفتی سر و سامان من رفت
بنالد زینب و کثوم گوید	پدرجان مادر نالان من رفت

شما یک نفر را از دست دادی و اینقدر بی‌تاب بودی، اما دخترانت در کربلا، جلوی چشمشان سر شش تا برادر را سر یازده برادرزاده را از بدن جدا کردند. زینب علیها السلام هم هفده برادر و برادرزاده را قطعه قطعه دید زینب علیها السلام سر ابی عبدالله علیه السلام را بالای نی دید.



جلسه هشتم

جایگاه و عظمت زن در اسلام

بی‌ارزشی زنان پیش از اسلام

در دنیای پیش از اسلام برای زن ارزش انسانی قائل نبودند. این بی‌ارزشی و نگاه غلط به زن نه تنها در اعراب جاهلی که حتی در ملت‌های متمدن آن روزگار دیده شده و شواهد تاریخی دارد.

وضعیت زنان در ایران پیش از اسلام

قبل از بعثت پیغمبر ﷺ در همین کشور ایران که دارای دانشگاه گسترده‌ای به نام دانشگاه جندی‌شاپور بود و از ملت‌های دیگر، حتی از یونان، برای تحصیل علم در این دانشگاه به این دانشگاه سفر می‌کردند، و کتابها نوشته‌اند که جندی‌شاپور یکی از مراکز علمی آن روزگار بود. اما در ایران هم با داشتن علم و دانشگاه، برای هیچ زنی در سراسر کشور مردم ایران حق مالکیت قائل نبودند و می‌گفتند که زن نمی‌تواند مالک مالی باشد یعنی نباید باشد، تنها لطفی که به زن کرده بودند این بود که به زن حق داده بودند که معادل بیست من^۱ جو می‌تواند مالک باشد، اما اگر کالایی که باید مالک می‌شد قیمتش از بیست من جو با توجه به عرف آن روز بیشتر بود، حق نداشت که مالک شود.

در آن روزگار خیلی از نسل کشور، اعم از زنان و حتی برخی از مردان، بنا به شاهنامه فردوسی، از تحصیل محروم بودند. چهار طایفه در این مملکت حق تحصیل داشتند: شاهزادگان، فرزندان امیرهای ارتش، نویسندگان رده بالای مراکز اداری و فرزندان متولیان آتشکده. هر کسی در این مملکت جزء این خانواده‌ها نبود، حق تحصیل نداشت و در هیچ

۱. واحد اندازه گیری وزن در قدیم که اندازه آن با توجه به شهرهای مختلف یا شرایط گوناگون متفاوت بوده است.



مکتب و مدرسه‌ای راهش نمی‌دادند. حتی اگر پسر بود چه برسد به دختران! این وضع زن در کشور ایران بود و در کشورهای دیگر اوضاع زن بسیار نکبت‌بار و اسفانگیز بود.

نمونهٔ ظلم به دختر در مغولستان قدیم

کتاب‌های غربی و شرقی نوشته‌اند، - من چون خوانده‌ام می‌گویم و جزء شنیده‌هایم نیست و سعی می‌کنم که مطالب را کتاب‌ها ببینم و کمتر به شنیده‌هایم تکیه می‌کنم - در تبت و مغولستان - که گاهی در تلویزیون درگیری‌شان را با چین می‌بینیم و آن شخصیت مذهبی‌شان را ملاحظه می‌کنیم که در مخالفت با چین است. - وقتی در یک خانواده دختر به دنیا می‌آید، آهنگرها کفش آهنی به اندازه پای دختر یک روزه داشتند و بلافاصله پدر می‌رفت، می‌خرید و می‌آورد و پای بچه یک روزه را می‌گذاشت در داخل این کفش و مطابق با اندازه پای بچه آن را قفل می‌کرد! آن دختر که پانزده سالش شد، قفل کفش را باز می‌کرد که دختر پای طبیعی نداشته باشد و نتواند راه برود، بعد از پانزده سال هم خود آن خانواده وادارش می‌کردند تا با آن پای کوچک مانده در سن یک روزه‌اش، گاو و گوسفندها را به صحرا ببرد و بچرانند! حالا با چه زحمتی با این پا دنبال گاو و گوسفندها می‌رفت را نمی‌دانم!

طلوع اسلام؛ طلیعه‌ای برای ارجمندی زن

اسلام که دین پسندیده خداست، در قرآن کریم و روایات اهل بیت علیهم‌السلام تجلی دارد. اسلام وقتی که طلوع کرد، در موضوع زن، زمینه‌ای را بوجود آورد که شخصیت نابود شده زن‌ها را به آن‌ها برگرداند. از همان ابتدا یعنی در مکه نه در مدینه، تلاش کرد که فرهنگ‌های غلط را از روان و ذهن مردم پاک کند و اعتقادات ناروا و باطلشان را درمان کند، از همان اول طلوع به تمام امور فرهنگ‌های باطل و دست‌ساز در زمین حمله کرد. یعنی اعلام کرد که این سنت‌ها، این روش‌ها، این برخوردها و... همه امور مخصوصاً در رابطه با زن باطل است و اعلام کرد که فکر شما و عمل شما ابلیسی است، شیطانی است، خیانت، ظلم و جنایت است و اگر فکر می‌کنید زن زمینه تربیت الهی و انسانی ندارد و استعداد رشد معنوی و عقلی ندارد، فکرتان صد در صد اشتباه است. من می‌آیم نمونه می‌دهم که ببینید همان استعدادهای الهی و انسانی که در مردان هست، وجود مقدس حضرت حق در زنان هم قرار داده.



برابری زن و مرد مسلمان در پذیرش ایمان

اسلام آمد و در آیات قرآن اعلام کرد که زن در ایمان، در اخلاق حسنه و در عمل صالح هماهنگ با مردان دارای ایمان و اخلاق و عمل صالح لیاقت حرکت دارد و هم‌وزن مردان باایمان و دارای اخلاق حسنه و عمل صالح، بدون این که از مردان کم بیاورد. نه این که چون از جنس زن است و مومن شده، با اخلاق شده، دارای عمل شده ولی وزن ایمانش از مرد و عمل و اخلاقی کمتر است. نه اینطور نیست! در این سه حقیقت که ترکیب می‌شود اسلام واقعی، می‌تواند هم‌وزن مرد بشود، هم‌گام مرد شود، هم‌سفر مرد به سوی رضایت پروردگار و لطف و عنایت پروردگار شود و هیچ چیز هم در این زمینه‌ها از مرد کم نداشته باشد.

برابری زن و مرد در قرآن

یکی از آیاتی که همین مطلب را بیان می‌کند، آیه‌ای در سوره مبارکه احزاب است که حدوداً به ده مورد از ارزش‌های ایمانی، اخلاقی و عملی در رابطه با مرد و زن اشاره می‌کند و به طور هم‌وزن هم اشاره می‌کند، یعنی از آیه شریفه این مطلب برداشت نمی‌شود که جنس زن از جنس مرد در این ارزش‌ها کم دارد. نه کم ندارد. چرا کم داشته باشد؟ مگر خداوند متعال ظالم بوده که زن را به گونه‌ای خلق کند که در ارزش‌ها و در امور معنوی و الهی و انسانی نتواند هم‌وزن مرد شود.

خدا عادل است، خدا هر چیزی را به جای خودش به صورت صحیح آفریده، در آفرینش خدا عیب و نقص نیست مگر این که خود من روی خودم عیب بگذارم و نقص ایجاد کنم و الا وقتی ما به دنیا آمدیم، به دنیا آمدن ما بر این اساس بود: طبق سوره روم: ﴿فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾^۱ مرد و زن مومن در آفرینش من که پاک، صحیح است و از نظر تکوینی کامل خلق می‌کنم، تغییری تا پایان آفریدن انسان‌ها پیدا نمی‌شود. روال آفرینش من از زمان آدم تا قیامت بر این است که مرد و زن را که خلق می‌کنم این مرد و زن را چه در



ناحیه جسم و چه در ناحیه روان «احسن تقویم»^۱ خلق می‌کنم، ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾^۲ انسان در این آیه یعنی مرد و زن و البته با این هویتی که برای زن بیان می‌کند.

زن در ایمان و عمل و اخلاق هم‌پای و هم‌وزن مرد می‌تواند حرکت کند و در قیامت هم مطابق مردان لایقی پاداش، پاداش بگیرد. البته اگر بخواهد آیه شریفه که در سوره احزاب است بحث شود، یک پرونده قطوری و یک کتاب جامعی است. -من اگر متن را درست بخوانم و چیزی‌اش را برایتان جا نیندازم، می‌خوانم و خودتان هم بعد از منبر می‌توانید در منزل آیه را ببینید چراکه حتماً با قرآن انس دارید عاشق قرآن هستید. اگر با دین انس نداشتید اینگونه نبودید و این کارها را برای اهل بیت که قابل تقدیر است نمی‌کردید. -بخش‌های اول آیه مردها را می‌گوید و بخش‌های دوم که با "الف" و "ت" است خانم‌ها را می‌گوید، بخش‌های اول آیه با "یاء" و "نون" است و بلا فاصله بخش زنان که با "الف" و "تاء" است. زن و مرد هر دو تا به صورت یک وزن می‌توانند حالت تسلیم به پروردگار مهربان عالم را داشته باشند، ﴿إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَاتِينَ وَالْقَاتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾^۳ چه آیه فوق‌العاده‌ای! چه آیه فوق‌العاده‌ای! ببینید، از هر دو هم‌وزن همدیگر اسم می‌برد.

-من بیش از شصت سال است که با قرآن سر و کار دارم و نمی‌دانم تا حالا چند بار ختم قرآن کرده‌ام، عددش را نمی‌دانم. هشت سال برای یک ترجمه عالمانه و محققانه بر قرآن جانم به لب رسید. چقدر بیداری کشیدم، چقدر کتاب نگاه کردم، به چقدر کُتُب لغت مراجعه کردم، چهار بار قرآن را ترجمه کردم تا یک ترجمه قابل فهم، بی‌ابهام و بدرخور برای فارسی‌زبانان ایران، افغانستان، پاکستان، تاجیکستان و... به دست بیاید و این توفیق را خدا به

۱. بهترین شکل.

۲. تین: ۴.

۳. احزاب: ۳۵.



من عنایت کرد، طبق اعلام سازمان فرهنگ و ارشاد اسلامی در حدود شش-هفت سال چهار میلیون نسخه از این ترجمه چاپ شده است.

این آیه از آیات بسیار مهم قرآن است که آدم از آن شگفت‌زده می‌شود که پروردگار عالم به زن چه استعدادی داده است! به اندازه مرد! و چه مایه‌های شخصیتی به اندازه مرد به او داده.

ضرورت رعایت حقوق انسانی زن در روابط زن و شوهری مسلمانان

ما باید مواظب باشیم به شخصیت زن هجوم نکنیم، تحقیرش نکنیم، حرف ناباب بر ضد او نزنیم، به او بد گمان نباشیم هردوی زن و شوهر هم ممکن است که اشتباه کنند، بنابراین خدا در قرآن می‌فرماید از اشتباهات یکدیگر گذشت کنید. کار را به دعوا، به جنجال، به نزاع، به کشمکش و به طلاق نکشانید. گذشت که خرجی ندارد! خود ما چقدر در پیشگاه خدا اشتباه داشتیم، آیا اتفاق افتاد که به رخمان بکشد؟ پرونده‌مان را برملا کند؟ آبرویمان را بریزد؟ داد سرمان بکشد؟ تحقیرمان کند؟

توبه؛ لطف عام خداوند

خطاب خدا در قرآن مجید به گنهکاران چیست؟ دعوت به توبه، اصلاح، عوض کردن راه و... می‌کند. در همه قرآن ببینید که خداوند آیا به مشرکی، به کافری، به فاسدی، به منافقی و... فحش داده؟ البته اوصافشان را می‌گوید، می‌گوید منافق این خصوصیت‌ها را دارد، مشرک این خصوصیت‌ها را دارد، فاسد این خصوصیت‌ها را دارد ولی وقتی بیان می‌کند، می‌گوید اگر توبه کنند برایشان خیر و بهتر است. خدا با کسی دعوا ندارد! خدای ما خدای محبت است، خدای لطف است، خدای خشم نیست. این ماییم که از ناحیه او برای خود خشم ایجاد می‌کنیم، ماییم که دوزخ را در همین دنیا برای آخرت می‌سازیم و خدا سازنده دوزخ نیست.

علت خلق جهنم؛ نقص و کم کاری ما

در دعای کمیل می‌خوانیم؛ اگر مردم دشمنی با تو داشتند، اگر مخالف با تو نبودند، «لَجَعَلْتُ النَّارَ كُلَّهَا بَرْدًا وَ سَلَامًا»، این هفت طبقه جهنم را هم به صورت بهشت می‌ساختی و یک



گوشه قیامت را در هفت طبقه دوزخ برای مردم اشغال نمی‌کردی! اگر این مردم این‌گونه نبودند، دوزخی به وجود نمی‌آمد. اگر همه درست بودند، اگر همه خوب بودند، اگر همه اهل ایمان بودند، اهل اخلاق بودند، پشت پرده و در قیامت فقط بهشت‌سازی می‌شد. اصلاً به اندازه سر کبریت آتش قیامت روشن نمی‌شد، این دعای کمیل است، این کلام امیرالمومنین علیه السلام است که عالم به ملک و ملکوت است، عالم به ظاهر و به باطن است، عالم به غیب و شهود است، این تصریح کلام حضرت علیه السلام است که جهنم ربطی به خدا ندارد، این عیب و نقص را ما برای خودمان درست می‌کنیم و عارضی است، ذاتی نیست. بدن ما و روان ما از همان وقتی که در رحم مادر بودیم، کامل و جامع آفریده شد، خداوند به تعبیر خود قرآن به صورت احسن تقویم ما را ساخت، بعد ما آمدیم به این ظاهر و باطن زخم زدیم، خنجر گناه زدیم، نیزه معصیت زدیم و آن شکل و قیافه ساخته اولیه را به هم ریختیم. البته او ما را ردّ هم نمی‌کند و می‌گوید: بیا و توبه کن و به شکل اول که کامل و جامع بود برگرد، به صورت دیو باقی نمان، بلکه تبدیل به فرشته شو. یعنی حالا که دیو شدی، دیو باقی نمان چراکه قابلیت داری که فرشته شوی. این‌ها در آیات قرآن است و دلیل بر آسان‌گیری پروردگار است.

مادران ائمه؛ نمونه زنان تربیت یافته اسلامی

اسلام نمونه‌هایی را در عصر خودش تربیت کرد که اگر من بخواهم اسم ببرم یک تعدادی اسم الآن در ذهنم هست که این‌ها البته بعداً با تربیت امیرالمومنین علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام تربیت شدند و به مقامات بسیار بالای الهی و انسانی رسیدند. مادران خود ائمه علیهم السلام از تربیت‌یافتگان مکتب اسلام بودند. غیر از وجود مقدس صدیقه کبری علیها السلام، بقیه قریشی نبودند و برخی از آنها هم اصلاً عرب نبودند بلکه برای ملت‌های دیگر بودند که نور تربیت اسلام و خورشید آداب اسلام آنها را تربیت کرد، که توانستند دامان خود را محل تربیت امام معصوم قرار بدهند. حضرت رضا علیه السلام مادرشان عرب نبود، قریشی نبود، ولی می‌بینید که در جهت ادب و تربیت این زن به کجا رسید که لیاقت پیدا کرد همسر موسی بن جعفر علیه السلام شود و فرزندی



مثل حضرت رضا علیه السلام را به دنیا بیاورد و مادر بزرگ حضرت جواد و حضرت هادی و حضرت عسگری و جد وجود مبارک امام دوازدهم علیه السلام بشود. اسلام گفت اگر فکر می کنید زن لیاقت تربیت و مودب شدن به آداب الهی را ندارد، اشتباه و غلط فکر می کنید. اسلام تربیت کرد و گفت این نمونه های عالی تربیت الهی است و این است جالب است.

نمونه والای زن مؤمن؛ حضرت زهرا علیها السلام

بهترین نمونه زن در اسلام و تربیت اسلامی و آداب اسلامی صدیقه کبری علیها السلام است. خود وجود مقدس صدیقه کبری علیها السلام فوق العاده شگفت انگیز است! فوق العاده شگفت انگیز است! اگر کسی بخواهد حضرت زهرا علیها السلام را بشناسد، باید این کتابی که هفتاد سال پیش در حدود سیصد - چهارصد صفحه چاپ شد و من آن را تبدیل به نهصد صفحه کردم و با تحلیل آن را چاپ کردم. کتابی به نام «ملکه اسلام» این کتاب را ببینید، گوشه ای از شخصیت زهرا علیها السلام در این کتاب نشان داده شده، تنها گوشه ای! تماش را که نمی شود بیان کرد بلکه فقط باید در این زمینه متوسل به یک شعر عربی بشوم خطاب به صدیقه کبری علیها السلام:

هَيَّاتِ أَنْ يَأْتِيَ الزَّمَانُ بِمِثْلِكِ إِنَّ الزَّمَانَ لِمِثْلِكِ لَعَقِيمٍ

یعنی: دیگر برای روزگار نخواهد آمد که روزگار مانند زهرا علیها السلام را بدنی آورد زیرا بعد از تولد فاطمه علیها السلام روزگار تا قیامت عقیم شده است. دیگر مثل زهرا علیها السلام به دنیا نمی آید. در چه سنی به این همه ارزش ها رسید؟ حداقل هجده سال البته نه سالش هم که مکلف نبود! دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله در این نه سال چه کردی؟ با کمک نبوت پدرت، عقلت، فطرتت، روانت چه کردی که زمان از آوردن مثل تو عقیم شده است؟

روضة دفن حضرت زهراء علیها السلام و شدت غم بر امیرالمومنین علیه السلام

زهرا علیها السلام مجسمه انسانی اسلام است، اما آن وقت باید مردم نفهم، جاهل، شیطان صفت، بی خرد، دنیا پرست، شکم چران و... کاری کنند که به شوهرش بگویند: بدن من را شب غسل

اهمیت و جایگاه کسب علم در دنیا

بده! شب کفن کن! شب به خاک بسپار! و راضی نیستم که یک نفر از مردم این شهر در مراسم من شرکت کنند! چون آنهایی که در مراسم من می‌خواهند شرکت کنند باید آدم و مومن باشند و من در این شهر نه آدم می‌بینم و نه مومن! هیچ کدام از ما در هر حدی هم که باشیم، نمی‌توانیم درک کنیم آن شب به امیر المومنین علیه السلام چه گذشت؟! قابل درک نیست، مخصوصاً وقتی که کار غسل و کفنش تمام شد.

ما وقتی مرده‌هایمان را به قبرستان می‌بریم، راحت وارد قبر می‌کنیم اما برادران خواهران خیلی این حرف سنگین است ولی باید آن را گفت که در تمام شصت و سه سال عمرش امیرالمومنین علیه السلام فقط آن شب توان و طاقتش را از دست داد. کسی که درب خیبر را کنده بود، دیگر توان بلند کردن بدن را نداشت! فکر می‌کنید بدن سنگین بوده؟! نمی‌توانسته آن را بردارد؟! امام صادق علیه السلام می‌گوید: از بدن مادرم غیر از پوست و استخوان چیزی نمانده بود! با چه حالی بدن را سرازیر میان قبر کرد؟ بند کفن را با چه حالی باز کرد؟ صورت سیلی خورده را با چه حالی روی خاک گذاشت؟

بر احوالم بیار ای ابر اشک از آسمان امشب

که من با دست خود کردم گلم در گل نهران امشب

حسن گریان حسین نالان پریشان زینبین از غم

چه سان آرام بنمایم من این بی‌مادران امشب

زمین با پیکر رنجیده زهرا مدارا کن

که این پهلو شکسته بر تو باشد میهمان امشب

دعای پایانی

خدایا! به حقیقت صدیقه کبری علیه السلام شرّ داعش را از سر مردم جهان قطع کن. خدایا! فهم معارف دینت را در ما بیشتر کن. نسل ما را مومن و شیعه قرار بده. دین ما کشور ما رهبری ما امت ما محرم و صفر ما رمضان ما محراب و منبر ما را از حوادث حفظ فرما.

جلسه نهم

جایگاه و عظمت زن در اسلام

دنیا که مجموعه‌ای از نعمت‌های فراوان مادی و معنوی است، به عنوان تجارتخانه برای انسان قرار داده شده. بر این اساس انسان در این تجارتخانه تاجر و کاسب است، این تاجر به فرموده حضرت عسگری علیه السلام یا سود میکند یا خودش را دچار خسارت می‌کند. سود این تجارت به این است که تاجر همه نعمت‌هایی که در اختیارش است را در همان راهی هزینه کند که پروردگار عالم هدایتش کرده‌است. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله میفرماید: بالاترین هدایت، هدایت قرآن است. هیچ هدایتی در این عالم هدایت قرآن نمیشود، با چهار تا کسب این تاجر سودی را می‌تواند نصیب خودش کند که به فرموده قرآن تمام شدنی نیست ﴿جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا﴾^۱ و البته این یک گوشه از سود این تجارت است و همه سود نیست.

درک انسان از نعمات بهشتی تا حدی ممکن است

البته این سود را فقط تا حدی می‌شود درک کرد. تنها تا حدی، کامل نه! چون ما نعمت‌هایی که در قرآن مجید می‌خوانیم در بهشت هست، یک نمونه‌های معمولی آن نعمت‌ها در این دنیا هست. مثلاً چند عددش را من اسم می‌برم. قرآن مجید می‌فرماید: لباس بهشتی

۱. انسان: ۵۷.



ها ﴿يَتَّبِعُونَ مِنْ سُودِيں وَاسْتَبْرَقِ مُتَقَابِلِينَ﴾^۱ بافت آنجا از ابریشم خالص است که ما چون با ابریشم در دنیا آشنا هستیم، می‌توانیم دورنمایی از لباس بهشت را تصور کنیم. قرآن مجید می‌فرماید در بهشت سایه‌های آرام‌بخش وجود دارد. خب ما گاهی گرممان شده و رفته‌ایم در زیر سایه درختان یا زیر سایه یک سقف زیبا، یا مثلاً آمده‌ایم در اتاق خانمان که نقاشی و گچبری شده و واقعاً احساس آرامش کرده‌ایم. بنابراین می‌توانیم دورنمایی از سایه آنجا را تصور کنیم. یا مثلاً می‌گوید: ﴿وَلَحْرِطِيمًا يَشْتَهُونَ﴾^۲ یعنی در بهشت گوشت پخته پرندگان هست که از هر نوع پرندهای که اهل بهشت میل دارند است. ما پرنده‌های حلال گوشت را در دنیا دیده‌ایم، گوشت بعضی‌هایشان را هم چشیده‌ایم بنابراین می‌توانیم از این غذایی که در بهشت است - با طعمی که از گوشت حلال پرندگان چشیده‌ایم. - یک تصویری بکنیم که این گوشت پرنده چیست.

همسر خوب از نعمت‌های الهی است

یا این که خیلی از مردان ما یا خیلی از زنان ما، همسران خیلی خوبی داشته‌اند، مردی که جوانی‌اش با یک دختر خانم ازدواج کرده بوده که به قول قرآن مجید این دختر برای همسرش مایه آرامش بوده، همیشه پرگذشت بوده، اهل قناعت بوده، حرف‌های خانه را جای دیگر نمی‌برده، با دارایی و نداری شوهرش خیلی با محبت می‌ساخته و یک نوعی زندگی می‌کرده که این مرد اگر با غم و غصه از بیرون می‌آمد با دیدن چهره همسرش غم و غصه‌اش برطرف می‌شده.

از این خانم‌ها بوده‌اند و هستند. چون مدرسه خدا از این شاگردها خالی نمی‌شود، بالاخره در هر صنف و گروهی خداوند همیشه حجت داشته که روز قیامت مطرحشان بکند و بهانه‌گیران را محزون بکند. همچنین که یک مردانی الآن هستند و قبلاً هم بودند و آینده

۱. دخان: ۵۳.

۲. واقعه: ۲۱.



هم خواهند آمد که این‌ها برای همسرشان، کانون محبت بودند، منبع عشق بودند، منبع عاطفه بودند، منبع لطف بودند، منبع نیکی بودند، منبع درستکاری بودند، منبع وفاداری بودند.

حکایتی از میرزا کوچک خان

من احوالات میرزا کوچک خان جنگلی را که در یک کتاب می‌خواندم، -حدود ششصد صفحه که این کتاب را کسی که در دولت میرزا وزیر آموزش و پرورش بوده، (دولتی که فقط منطقه رشت و صومعه‌سرا و خُمام و یکی دوتا بخش دیگر را در اختیار داشت که میخواست این دولت را در کل ایران فراگیر کند.) میرزا کوچک خان طلبه بوده، قبلاً معمم بوده، درس خوانده بوده، آدم دلسوزی بوده و وقتی اوضاع کشور را می‌بیند، عمامه و عبایش را کنار می‌گذارد و سراغ تفنگ می‌رود و دلش می‌خواست مشکلات این مملکت و مردم را حل کند که متأسفانه به «سردار سپه‌ی» رضاخان انگلیسی برخورد کرد که با کمک آن‌ها و خیانت اطرافیان خود میرزا، او و دولتش را متلاشی کردند.

این شخصی که احوالات میرزا را نوشته، وزیر آموزش و پرورش میرزا بوده و تا اوایل انقلاب هم زنده بود -در تهران سکونت داشت و باز نشسته آموزش و پرورش بود.- این شخص دائم با میرزا بوده و می‌گوید وقتی افراد میرزا پراکنده شدند و او تنها شد و بنا گذاشت که از رشت برود، به طرف ماسوله و فومنات رفت، وقت زمستان بود. می‌آید خانمش را صدا می‌کند و می‌گوید خانم من را تنها گذاشتند، من دوست داشتم ایران را نجات دهم، اما نشد، من دوست داشتم دین را در این مملکت حاکم کنم، اما نشد و از سرنوشت خودم هم خبر ندارم. تو الان جوان هستی -آن خانم حدود سی و دو سه سالش بود-، بگذار که من تو را طلاق دهم که بعد از من آزاد باشی و بتوانی شوهر کنی و زندگی تشکیل دهی. این خانم یک نامه دارد به میرزا که از نامه او مردانگی و وفاداری و محبت و آدمیت و انسانیت میرزا را می‌شود فهمید. یعنی گاهی زن به فرموده قرآن در همه امور مایه آرامش شوهر بوده و مردانی هم بودند که در همه امور مایه آرامش همسرشان بودند این را نمی‌شود انکار کرد.



ادامه بحث درک انسان از نعمت‌های بهشتی

منظور از نعمت «ازواج مطهره» در قرآن چیست؟

ما می‌بینیم قرآن مجید یکی از نعمت‌های بهشت را می‌گوید: ﴿وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ﴾^۱ لفظ "مطهر" حرف "تاء" تانیث^۲ دارد به خاطر لفظ جمع "ازواج" که در عبارت آمده‌است. عرب لفظ "زوج" را هم به شوهر می‌گوید و هم به زن، در عرب کلمه "عروس" هم مربوط به مرد است و هم مربوط به زن است یعنی داماد را می‌گویند عروس، یعنی در عرب لغت "عروس" اختصاص به زن ندارد، یعنی هم انطباق بر مرد دارد و هم بر زن.

ما در قرآن می‌خوانیم که یک نعمت بهشتی‌ها ازواج مطهر است، مطهر یعنی چه؟ یعنی اگر از لفظ "ازواج" منظور زن باشد یعنی زنانی که از هر نوع آلودگی ظاهری و باطنی پاک و پاکیزه باشند و اگر منظور مرد باشد یعنی شوهرانِ زنان بهشتی از هر نوع آلودگی؛ چه درونی چه برونی، پاک و پاکیزه‌اند.

اما مگر خداوند متعال نمی‌گوید در قیامت برای مردان حورالعین هست و برای زنان هم نمی‌گوید شوهر هست؟ آیا شوهر آن‌ها را هم جدای از شوهرهای دنیا برایشان می‌سازد؟ نه نمی‌سازد. خیلی از مردها در بهشت دنبال حورالعین نیستند شما سوره مبارکه دهر را بخوانید که بعد از بسم الله با این آیه شروع می‌شود: ﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ﴾^۳ تا آخر. خدا تقریباً اصول کل نعمت‌های بهشت را در این سوره گفته‌است غیر از حورالعین، چطور حورالعین را نگفته؟! حورالعین که خیلی نعمت فوق‌العاده‌ای است!

چرا که قرآن مجید می‌گوید که حورالعین در بهشت زنی است که ﴿لَا يَظْمِنُهُنَّ أَنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌ﴾^۴ یعنی این که نه دست انسان به او رسیده‌است و نه دست جن یعنی خالص خالص است و می‌گوید بدنشان مثل لولو که در صدف باشد، است. بنابراین چرا این نعمت به این باعظمتی

۱. بقره: ۲۵.

۲. حرف تاء که در عربی به انتهای برخی از کلمات اضافه می‌شود و دلالت مونث بودن می‌کند.

۳. انسان: ۱.

۴. الرحمن: ۵۶.



را که خیلی هم خوشایند مردان است در سوره دهر نیاورده؟ یعنی خداوند چشمه‌ها را گفته، لباس‌ها را گفته، زینت‌های دست و گلو را گفته یعنی مردها در بهشت دستبند دارند دسبند طلا و زینت‌های مهمی را دارند، همه آنها را گفته: ﴿عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ﴾^۱ را گفته، یا چشمه‌های دیگر را و... -چند تا چشمه را نام می‌برد.- چطور از حورالعین اسم نمی‌برد؟ چرا؟ آیا اصلاً تا حالا به ذهنتان رسیده که چرا سوره دهر که اصول نعمت‌های بهشت را دارد حورالعین را ندارد؟ چون این سوره وضع خانوادگی اخلاق و رفتار امیر المومنین علیه السلام و صدیقه کبری علیها السلام را بیان می‌کند و به احترام حضرت زهرا علیها السلام از حورالعین در این سوره اصلاً نام نبرده‌است. یعنی این سوره به حضرت زهرا علیها السلام ادب کرده‌است. چرا؟ چون در قیامت همسر بهشتی امیر المومنین علیه السلام فقط صدیقه کبری علیها السلام است و بعضی از مردان و زنان در دنیا که شصت- هفتادسال زن و شوهر بودند یعنی زن و شوهر پاک، عاطفی، اخلاقی، مایه آرامش همدیگر و... در سوره رعد و سوره مومن^۲ (جزء بیست و سوم) نه مومنون، هم در سوره رعد هم در سوره مومن پروردگار می‌فرماید: افرادی که می‌روند در بهشت ﴿وَمَنْ صَلَّحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ﴾^۳ زنان بهشتی‌شان همان زنان دنیای خودشان است، البته زنان شایسته و از اولادها هم در بهشت آنها را جدا نمی‌کنند چون بچه‌هایشان هم مثل خودشان شایسته و صالحند، دخترها و پسرها هم پیش خودشان هستند، یعنی خانوادگی در بهشت کنار همدیگر هستند. البته نه با این شکل و قیافه‌های دنیایی.

چهره‌ها در قیامت

قرآن مجید درباره چهره مردان بهشتی می‌گوید: ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ﴾^۴. با اینکه معلوم نیست که چقدر در قبر و در برزخ بودند و وقتی قبرشان که شکافته می‌شود و بیرون می‌آیند، پروردگار

۱. انسان: ۶.

۲. سوره: حم.

۳. رعد: ۲۳.

۴. قیامت: ۲۲.

می‌گوید قیافه آن‌ها مثل برگ گل سحر، تر و تازه است و در زیبایی بی‌نظیر و در روشنایی مثل ماه در شب چهارده، خانم‌ها هم همینطور هستند. آن‌ها هم به زیباترین شکل درمی‌آیند.

بازگشت به اول بحث؛ چهار نوع کسب

حرف اولمان این شد که یک عده‌ای در این دنیا تاجری هستند که سود ابدی می‌کنند و چهار جور هم تجارت و کاسبی دارند. کسب معرفت، کسب عبادت، کسب خدمت به خلق پروردگار و کسب معاش حلال. با این چهارتا کسب سود ابدی نصیبشان می‌شود که یک گوشه آن سود ابدی بهشت است.

بهشت را می‌شود فهمید بهشت چون کلش نعمت‌های مادی است و نمونه‌هایش در دنیا هست. البته چون ما با نعمت‌های دنیا سر و کار داریم تا حدی می‌توانیم نعمت‌های بهشت را تصور کنیم، فقط تا حدی! اما یک نعمت‌های دیگر در قیامت است که ما اگر همه عقل‌های مردم عالم را روی عقلمان بگذارند، یک ذره‌اش را هم نمی‌توانیم درک کنیم. نعمت‌های بهشت کامل و جامع است و کم ندارد، نقص ندارد و ابدی است. پایین‌ترین فرد بهشت از جهت رتبه یعنی آن کسی که دیگر به دشواری توانست وارد بهشت شود، یعنی بین بهشت و جهنم بود و خدا لطف کرد و چند نمره به او تفضلاً و احساناً داد - مستحق نبود اما خدا چند نمره به او داد - که مردود نشود و به جهنم نرود حال به بهشت آمده، پیغمبر ﷺ می‌فرماید این آدمی که آخرین نفر ورودی به بهشت است که آن هم با نمره‌ای که خدا لطف کرده که به بهشت آمده، جایش و نعمت‌هایش از کل کره زمین بزرگ‌تر و بیشتر است، برای این یک نفر، این تنها یک گوشه از سود این چهارتا تجارت است.

اما گوشه دیگرش در سوره فاتح است: ﴿لِيُوقِيَهُمْ أَجْرَهُمْ﴾^۱ یعنی من بهشت کامل جامع بی‌نقص و بی‌عیب را به بنده مومنم می‌دهم ﴿وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ﴾^۲ یعنی از احسانم، افزون

۱. فاطر: ۳۰.

۲. فاطر: ۳۰.



بر بهشت هم به او می‌دهم. حال شما فکر کن، من که در بهشت از نعمتِ کاملِ ابدی برای بدنم، برای چشمم، برای گوشم، برای زبانم، برای نیروی چشائیم، برای نیروی بویائیم، برای نیروی لمسم برخوردارم و هیچ چیز کم ندارم و ابدی هم هست، این اضافه‌ای که خدا می‌گوید از فضلیم به اهل بهشت می‌دهم اولاً چیست؟ و بعد هم به چه درد ما می‌خورد؟

آن اضافه‌ای که به ما می‌دهد کاملاً مورد مصرف ماست اما نمی‌دانیم چیست! نه اضافه را می‌دانیم که چیست! و نه می‌توانیم درک کنیم! ولی در قرآن مجید می‌فرماید: «وَّ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ» یعنی غیر از بهشت، از احسانم به آنها می‌افزایم. حال برگردم به آن یک کلمه، چهره شوهران بهشتی که همین شوهران دنیایی خوب هستند برای زنانشان زیباترین چهره و چهره زنان بهشتی که در دنیا زن شوهرشان بودند زیباترین چهره است که خدا می‌گوید این قیافه‌ها «ناضرة»^۱ است، یعنی تر و تازه است، انگار گل اول سحر است که باز شده است.

ادامه بحث چهره‌ها در قیامت

اما این زیبایی برای چیست؟ این استخوان‌بندی را که ما در دنیا هم داریم! چکار می‌کند خدا؟ آیا در خلقت ما تغییر می‌دهد؟ ما نمی‌دانیم، اما این روایت را بشنوید که هم بسیار خوشحال‌کننده است و هم بسیار بدحال‌کننده است! یعنی یک روایت دوطرفی است، هم آدم را در شادی به عرش می‌رساند و هم از غم و غصه انگار ته جهنم می‌اندازد! چه کسی روایت را نقل کرده؟ وجود مبارک مرحوم فیض کاشانی، در چه کتابی؟ جلد دوم کتاب شافی، از چه کسی؟ از وجود مبارک حضرت صادق علیه السلام. هم کتاب خیلی مهم است، هم مولف خیلی مهم است، هم راوی روایت امام معصوم علیه السلام است و هم روایت خیلی مهم است. مردان بهشتی در بهشت در نهایت زیبایی‌اند که دیگر بالاتر ندارد و زنان هم در

۱. در صوت حضرت استاد نائم فرمودند ولی در اینجا معنی نمی‌دهد.

اهمیت و جایگاه کسب علم در دنیا

نهایت زیبایی‌اند که دیگر بالاتر ندارد، در جهنم مردان در نهایت بدگلی و زشتی هستند که بالاتر ندارد و زنان هم در نهایت بدشکلی که بالاتر ندارد.

البته خیلی از زنان که به جهنم می‌روند در دنیا خیلی زیبا بودند و خیلی از مردها هم که به جهنم می‌روند از این اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها، ایرانی، روس‌ها و... خیلی مردهای زیبایی هستند ولی همین خوشگل‌ها در جهنم زشت‌ترین قیافه را دارند. -چه مرد باشند و چه زن- روز خیلی عجیب است، «يَوْمَ تَسْوَدُّ فِيهِ الْوُجُوهُ»^۱ می‌گوید چهره‌ها مثل دیو سیاه، بدریخت، کج و کوله، زبان از دهان درآمده، چشم حالت بد پیدا کرده و... در جهنم تا ابد کل ساقی پا به پشت ران می‌چسبد و دیگر باز نمی‌شود و ﴿نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًا﴾^۲ "جثی" یعنی ساق از عقب به ران می‌چسبد و دیگر هم باز نمی‌شود تا ابد. این دیگر زشتی و زیبایی استخوان‌بندی و پوست و ابرو و اینها نیست این زیبایی در قیامت از کجا ظهور می‌کند و آن زشتی از کج؟!

حکایتی از حضرت ابراهیم علیه السلام

امام صادق علیه السلام می‌فرماید -به نقل فیض در کتاب شافی- ابراهیم خلیل علیه السلام یک روز نشسته بود، ملک الموت آمد. -انبی علیهم السلام نسبت به مرگشان و عاقبتشان اطمینان صد در صد داشتند و نمی‌ترسیدند. -ابراهیم علیه السلام به ملک الموت گفت که آمدی من را ببری؟ گفت: نه! چون هنوز وقت نشده، وقتی که زمان مرگت برسد، می‌آیم و می‌برمت بلکه به دیدنت آمدم تا ببینمت و زیارتت کنم و چند لحظه با تو بنشینم. -چقدر خوب است آدم یک کاری بکند که عالم با او رفیق باشند، ملائکه دوستش داشته باشند، نعمت‌ها دوستش داشته باشند، انبیاء علیهم السلام دوستش داشته باشند، ائمه علیهم السلام دوستش داشته باشند و... شما همین سوره مومن

۱. دعایی که به هنگام وضو گرفتن وارد شده است. به این معنی که -برخی- چهره‌ها در روز قیامت سیاه می‌شود.

۲. مریم: ۷۲.



آیه هفت و هشت و نهش را امشب بخوانید، خدا می گوید کل ملائکه عرش و اطراف عرش به طور دائم به مومنینی که در کره زمین زندگی می کنند دعا می کنند، چقدر خوب است آدم بیست و چهار ساعته در معرض دعای فرشتگان عرش باشد.

همین طور که داشتند با هم صحبت می کردند، ابراهیم خلیل علیه السلام به ملک الموت گفت: ای ملک الموت! آیا تو بالای سر همه برای گرفتن جانشان به همین شکل اصلی خودت می آیی؟ یعنی به حالت فرشته می آیی؟ گفت: نه، شکل من برای گرفتن جان انسان ها - چه مرد و چه زن - شکل اصلی نیست! - می دانید، ابراهیم علیه السلام پدر همه انبیاء علیهم السلام بعد از خودش است، می دانید، قرآن روی شخصیت ابراهیم علیه السلام چقدر سرمایه گذاری کرد، می دانید، تعریف هایی که از ابراهیم علیه السلام کرده از پیغمبران قبل و بعدش جز رسول خدا صلی الله علیه و آله اینجور تعریف نکرده. ابراهیم علیه السلام به ملک الموت گفت: وقتی می آیی جان گنه کارانی که غرق در گناه هستند، چگونه هستی؟

بحثی در ارتباط با فرق گناه کارانی که غرق در گناه شده اند و کسانی که از روی غفلت گناه می کنند: یک وقت آدم یک گناهی می کند ولی ده دفعه در دلش به خدا می گوید غلط کردم، اشتباه کردم، من را ببخش، دوباره می گوید من را ببخش، باز می گوید: بروم به کربلا و در حرم ابی عبدالله علیه السلام که دعایم مستجاب است، در آنجا بگویم من را ببخش، ده دفعه آدم می گوید من را ببخش. اما یک عده ای گناهکار حرفه ای هستند، یعنی هر گناهی را می کنند و می گویند هیچ کس نمی تواند به ما بگوید بالای چشمت ابرو است^۱ گناه می کنیم و به هر کسی هم می خواهد بر بخورد، بر خورد. در ایران گاهی این جمله را می گویند و من هم شنیده ام، شما هم شنیده اید، می گوید: خدا هم بیاید پایین، فکر می کند خدا بالاست! خدا که بالا نیست! پایین هم نیست! کل جهان در احاطه اراده اوست! او بالا و پایین ندارد. بالا و پایین برای عناصر است، غربی و شرقی و شمالی و جنوبی برای عناصر است، وزن مال عنصر است، خدا صفت مخلوقات را ندارد. ولی آن شخص می گوید: خدا

۱. کنایه از جمله خالی از عیب و طعنه.

هم بیاید پایین، من این کار را می‌کنم. این پررویی است، این جسارت است و قرآن می‌گوید: این‌ها گناهانشان را تا آخر عمر هم ادامه می‌دهند. این است که من می‌گوییم: این‌ها گنهکاران حرفه‌ای هستند. نه مثل من و شما که گناهان حرفه‌ای نیست، بلکه از روی غفلت است.

خلاصه این که ملک الموت گفت: بالای سر آنها به یک شکل دیگر می‌آیم ولی بالای سر مومنین به یک شکل دیگر می‌آیم. ابراهیم علیه السلام با آن عظمت و شخصیتش به ملک الموت گفت: آیا می‌شود به شکل آن وقتی که می‌روی بالای سر گنهکاران حرفه‌ای در بیایی تا من بینمت قیافهات را ببینم؟

امام صادق علیه السلام در ادامه می‌فرماید: ملک الموت به طور جدی به ابراهیم علیه السلام گفت: طاقت دیدن آن قیافه من را نداری. ابراهیم علیه السلام محرم این دستگاه است. او که وقتی می‌گذاشتندش داخل منجیق - من در کتاب‌های اصلیمان خواندم که یک زمین هزار متری را دیوار کشیده بودند و به مردم بابل گفتند هر چه مواد سوختی می‌توانید بیاورید بریزید داخل این محل و چند روز مردم مواد سوختی می‌آوردند، بعد هم کسی نمی‌توانست برود از نزدیک آن را روشن کند بلکه از دور آن را روشن کردند، مردم هم دور بودند و با منجیق قرار شد بیاندازندش در آن آتش. کسی نمی‌توانست جلو برود! از هزار متر مربع دیوارکشی شده آتش به آسمان می‌رفت که جبرئیل به خدا گفت که یک بنده با معرفت و عاشق داری، او را هم دارند می‌اندازند داخل آتش، می‌توانم بروم کمکش؟! خطاب رسید که برو، آمد و به ابراهیم علیه السلام گفت: برایت چکار کنم؟ گفت: «عِلْمُهُ بِه حَالِي حَسْبِي» یعنی آن کسی که من را خلق کرده است، من را می‌بیند و بلد است که چکار کند و جناب عالی نمی‌خواهد برای من کاری کنی! یعنی به صورت زنده می‌خواستند در آتش بیاندازندش، - یعنی پدر بزرگ‌های داعش ابراهیم را می‌خواستند بسوزانند - اما او نترسید و همین طور راحت داخل منجیق نشست. - ولی ملک الموت به او گفت تو طاقت دیدن قیافه من را نداری و نمی‌خواهد ببینی. ابراهیم علیه السلام اصرار کرد و ملک الموت گفت: صورتت را برگردان تا من به این شکل در بیایم. او صورتش را برگرداند بعد گفت: نگاهم کن.



امام صادق علیه السلام می‌گوید: ابراهیم به صورت کامل نگاهش نکرد بلکه فقط همین که چشمش به او افتاد، غش کرد و افتاد. ملک الموت خودش را برگرداند، ابراهیم علیه السلام به هوش آمد. ملک الموت گفت: من که به تو گفتم که طاقت دیدن من را نداری اما خودت قبول کردی. ابراهیم علیه السلام گفت: حالا بالای سر مومن چه طور می‌روی؟ گفت صورتت را برگردان تا به آن شکل بشوم و بعد گفت: برگرد و نگاهم کن. ابراهیم علیه السلام وقتی قیافه ملک الموت را دید به او گفت: که اگر خدا گنهکاران حرفه‌ای را هیچ عذابی جز دیدن قیافه تو نکند، برای آن‌ها کافی است و اگر مزد نیکان عالم را دیدن قیافه‌ات نشان دهد، برای آن‌ها کافی است و دیگر بهشت را لازم ندارند بلکه همین که تو را ببینند کافی است.

ادامه بحث چهره‌ها در قیامت

این قیافه از کجا برای ملک الموت می‌آی؟ از کجا می‌آید؟ اینجا می‌شود رفت سراغ بعضی از رشته‌های علمی که جدید پیدا شده‌است. ملک الموت بالای سر مجرمان حرفه‌ای که می‌آید مجرمان عکس باطن خودشان را در قیافه ملک الموت می‌بینند و گرنه ملک الموت آن شکلی نیست بلکه او که فرشته است. مومنین باطن خودشان را در قیافه ملک الموت می‌بینند زیبایی مردان بهشت برای ظهور باطن در ظاهر است. کراهت منظره قیافه بدان در جهنم برای ظهور این چهره منفور باطن در قیافه ظاهرشان است. قرآن همه چیز را با انسان سنجیده است.

کسب سوم؛ خدمت به خلق

بنابراین کسی که کسب معرفت می‌کند برای شناخت خدا، قیامت، انبیاء علیهم السلام، کسی که کاسب عبادت است و حداقل واجبات خدا را انجام می‌دهد و محرمات را ترک می‌کند، کسی که خدمت به خلق می‌کند و دغدغه این مسئله را دارد یعنی می‌گوید: حال که شب عید است و من برنج دارم، ماهی دارم، گوشت هم دارم، مرغ هم دارم، یخچالم هم پر است، آنهایی که ندارند چه کار می‌کنند؟ چه خجالتی پیش بچه‌های کوچکشان می‌کشند؟ باید بروم کمکشان

کنم و نمی‌خواهم هم کسی بداند. قرآن می‌گوید خیلی‌ها با پولشان جهنمی می‌شوند همان‌طور که خیلی‌ها با پولشان بهشتی می‌شوند.

حکایتی از فرد مومنی که پول را در راه خیر خرج می‌کرد

من یک رفیق داشتم که با او دو-سه تا خاطره بسیار معنوی دارم. این شخص این‌قدر انسان‌والایی در ایمان و در عمل بود که در هشتاد و پنج سالگی چهره‌اش هنوز نشکسته بود و عین آدمِ چهل ساله بود. انسان بسیار خاصی بود. من مغازه‌اش را دیده بودم که در آن خیابان پرفروش‌ترین مغازه برای او بود از مغازه نانوایی‌اش از هشت صبح تا هشت شب جمعیت موج می‌زد، بهترین جنس را می‌فروخت، ارزان‌ترین هم بود.

وقتی آن شخص از دنیا رفت، من در حرم حضرت رضا علیه السلام نوه‌اش پسری‌اش را دیدم. گفتم: خدا پدر بزرگت را رحمت کند و من در عمر رفاقت با مردم نمونه پدر بزرگت را در این رفیق‌ها و کسانی که با آنها آشنا شده‌ام ندیدم. آیا چیزی هم برایتان گذاشت؟ -چون خیلی درآمد داشت، -گفت: نه، فقط خانه‌ای که در آن زندگی می‌کرد که آن را هم به نام خانمش کرده بود. بچه‌هایش را هم سرمایه داده بود و آن‌ها هم کاسب‌های معتبری شده بودند، مغازه‌اش را هم گفت که مطابق قرآن تقسیم کنید و گفت اگر دلتان می‌خواهد بگذارید بماند یا یکیتان بردارید و پول بقیه را به آن‌ها بدهید. بنابراین خانه که خانه قدیمی‌ای هم بود برای مادر بزرگم شد و مغازه هم شد ارث.

به آن شخص گفتم: پس این پنجاه سال درآمد سرشار را چه کار کرد؟ چون که خیلی پول در میان بود. گفت: وقتی که دفنش کردیم و ختمش که تمام شد همه عمه‌هایم و عموهایم که سه چهارتا بودند، کلید گاوصندوق را آوردند و باز کردند که یک وصیت‌نامه به خط خودش از آن درآمد، در آن نوشته بود؛ منتظر غیر این خانه‌ای که به نامتان کردم و مغازه نباشید، من هیچ چیز برایتان نگذاشتم، دنبال این بانک و آن بانک هم نروید، من در بانک حساب نداشتم. من از تمام آن چه درآمد داشتم، نود تا زمین صدمتری خریدم و نود تا ساختمان دواتاقه در آن درست کردم و تمام را فرش کردم، یخچال گذاشتم، ظرف



گذاشتم و نود تا جوان که می‌خواستند ازدواج کنند و خانه نداشتند و پدر و مادرشان نمی‌توانستند به آن‌ها خانه بدهند را صاحب‌خانه کردم. البته نه خودم بلکه یک کسی را واسطه کرده بودم، آن هم نمی‌دانست که این‌ها برای من است، بلکه می‌گفتم برو محضر این خانه را به نام این زن و شوهر جوان بکن. الان هم که شما وصیتم را می‌بینید به تازگی با خبر می‌شوید. زمان زنده بودن خودم یک نفر هم با خبر نشد. یعنی من به آن شخص واسطه می‌گفتم: یک کسی یک خانه در اختیار من گذاشته‌است، این را ببر و به نام این دختر و پسر کن. از این که یک کسی خانه در اختیار من گذاشته هم منظورم خدا بوده، این تجارت کسب خدمت به خلق است. حالا یکی دو شب دیگر به شب عید مانده‌است. شما یک سری به این خیریه‌ها، بزنید به بعضی از مساجد، به بعضی از روحانیون خدمت‌گزار و... و ببینید که آیا گوشت می‌خواهند؟ برنج می‌خواهند؟ مرغ می‌خواهند که ببرند بدهند به آبرودارها؟ نگذارید پول، ماشین برنده‌مان شود به طرف دوزخ بلکه بگذارید پول هواپیمای برنده‌مان شود به طرف بهشت پروردگار.

روضه درد دل حضرت زینب با ابا عبد الله

کنار بدن قطعه قطعه نشست، چه زبان حالی با ابی عبدالله دارد، واقعاً دل سنگ می‌سوزد، جگر سنگ آب می‌شود؛

سرت کو؟ سرت کو؟ که سامان بگیرم	تنت کو؟ تنت کو؟ که دامان بگیرم
سراغ سرت را من از آسمان	سراغ تنت از بیابان بگیرم
تو پنهان شدی زیر انبوه نيزه	که از حنجرت بوسه پنهان بگیرم
مگر خون حلقومت آب حیات است	که از بوسه بر حنجرت جان بگیرم
رسیده کجا کار زینب که باید	سراغ سرت زین و از آن بگیرم

باید بلند شوم و گاهی پیش شمر بدوم و بگویم: سر برادرم را به من نشان بده. بروم پیش خولی و بگویم: بگذار یک بار من سر بریده ابی عبدالله را ببینم.

رسیده کجا کار زینب که باید سراغ سرت زین و از آن بگیرم



اهمیت و جایگاه کسب علم در دنیا

کمی از سر نیزه پایین بیا تا برایت ز بحر سفر قرآن بگیرم
قرار من و تو شبی درخراجه پی گنج را کنج ویران بگیرم

البته من می‌توانم با استفاده از ادبیات عرب این معنا را برایتان ثابت کنم البته نمی‌خواهم بحث ادبی بکنم! ولی برای خودم و برای آن‌هایی که اهل تحقیق هستند مسلم است؛ یک لحظه چشمش را از گلوی بریده برداشت و دید پیغمبر ﷺ با سر و پای برهنه بالای گودال دارد بدن قطعه قطعه را نگاه می‌کند که صدا زد: «صلی علیک یا رسول الله ملیک السماء هذا حسینک مرمل بالدماء مقطوع الاعضاء مسلوب الامامة و الرداء»